

جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش

تعلیم و تعلّم عبادت است



تعلیم و تربیت اسلامی

(مبانی و روشها)

دورهٔ کاردانی تربیت معلّم

درس مشترک کلیه رشته‌ها

۱۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

تعلیم و تربیت اسلامی

(مبانی و روشها)

دورهٔ کاردانی تربیت معلم

درس مشترک کلیه رشته‌ها

گردآوری و تدوین از: محسن شکوهی یکتا

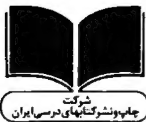
مدرسان محترم و دانشجویان گرامی و صاحب نظری توانند نظر اصلاحی خود را درباره‌ی مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۳۶۳ - گروه تربیت معلم و یا پست الکترونیکی talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی

صفحه آرا: فائزه محسن‌شیرازی

طرح جلد از: صادق صندوقی

چاپ از: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران



تهران - کیلومتر ۱۷ جادهٔ مخصوص کرج
خیابان ۶۱ (دارو پخش) - تلفن: ۴-۶۰۲۶۲۴۱
صندوق پستی: ۱۳۴۴۵/۶۸۴
دورنگار: ۶۰۲۶۲۴۰

شابک ۴-۰۴۱۱-۰۵-۹۶۴ ISBN 964-05-0411-4

۱۳۸۴



وقتی ما می‌توانیم به آیندهٔ کشور و آینده‌سازان امیدوار شویم که به آنان در مسائل گوناگون بها دهیم و از اشتباهات و خطاهای کوچک آنان بگذریم و به همهٔ شیوه‌ها و اصولی که منتهی به تعلیم و تربیت صحیح آنان می‌شود، احاطه داشته باشیم.

امام خمینی «قدّس سرّه‌الشّریف»

فهرست

بخش دوم ـ روشهای تربیت اسلامی

پیشگفتار

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ضرورت ایجاد تحولی بنیادین در تمام شئون مملکتی و بخصوص در نظام تعلیم و تربیت به‌جامانده از طاغوت، و جایگزینی نظام تعلیم و تربیت اسلامی به‌جای آن، بیش از پیش آشکار شد. هر چند تاکنون در این مسیر گامهائی برداشته شده اما هنوز راهی بس دشوار و طولانی تا رسیدن به‌هدف نهائی در پیش است، و هر روزی‌که می‌گذرد اهمیت و ضرورت تلاش مستمر در این‌جهت روشن‌تر می‌شود.

از جمله کسانی‌که در ایجاد یک تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت کشور نقش عمده داشته و از این بابت وظیفه‌ای سنگین و خطیر بر عهده دارند، معلمان و مربیانی هستند که مستقیماً دست‌اندر کار تربیت و سازندگی نسل آیندهٔ کشور می‌باشند. در اهمیت و ارزش کار این گروه همین بس که انبیای الهی که برگزیدگان انسانهای هر عصر بوده‌اند، خود را معلم شمرده و کار رسالت و پیامبری خود را از تعلیم و تربیت آغاز کرده‌اند. امام خمینی قدس‌سره نیز این مهم را مکرر در رهنمودهای خودمتذکر شده و فرموده‌اند که وظیفهٔ معلم هدایت جامعه به‌سوی الله است.

اما انجام این وظیفه خطیر الهی یعنی «هدایت جامعه به‌سوی الله» کاری سهل و آسان نبوده و رسیدن به این مقام بدون تحمل رنج و حصول شرایط لازم، میسر نیست. توفیق انجام این مهم تنها نصیب کسانی میشود که سرمایهٔ علمی، معنوی و اخلاقی لازم را تحصیل کرده و توانسته باشند قبل از اینکه به‌ارشاد و هدایت غیر بپردازند، در امر تربیت و تهذیب نفس خویش موفق شده و به‌طی مراحلی از رشد و کمال انسانی نائل آمده باشند. و گرنه کسی‌که راهی را خود نپیموده و از پیچ و خمهای آن بی‌خبر است، هرگز نمی‌تواند راهنمای دیگران در پیمودن آن‌راه شود.

بنابراین شرط موفقیت در امر تربیت و سازندگی غیر، در درجه اول این است که خود معلم در طی مراتب تزکیه و تهذیب و کسب فضایل به‌توفیقاتی نائل شده باشد. پس از آن، کسب مهارت و توانائی لازم در زمینه روشها و فنون تدریس و آموزش برای یک‌معلم امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. معلم باید بتواند به‌اقتضای موقعیتهای گوناگون در مواجهه با روحیات و خصوصیات مختلف متعلمین، روشهای مناسب را برگزیده و به‌شیوهٔ صحیح به امر سازندگی و تربیت آنان بپردازد. چه، سرمایه علمی و معنوی معلم بدون اتخاذ روش صحیح و اصولی در مواضع مختلف مثمر ثمر نیست.

آنچه تحت‌عنوان درس تعلیم و تربیت اسلامی در دورهٔ تربیت معلم مطرح می‌شود، قدم‌هایی چند در جهت طرح اصول و روشهای تعلیم و تربیت اسلامی است، تا دانشجویان عزیزی که در آیندهٔ نزدیک عهده‌دار وظیفهٔ خطیر تربیت و سازندگی نسل آیندهٔ کشور می‌شوند بتوانند با مطالعه آنها و کسب مهارتهای لازم، در امر تربیت و سازندگی نوباوگان کشور توفیق بیشتری یابند.

در پایان لازم است از زحمات برادران گرامی آقایان دکتر سید محمد باقر حجتی، محمد حسن آموزگار، احمد صافی، علیرضا جدیدیان، خلیل شهنائی امند و باقر غباری بناب که در تصحیح و تنقیح این مجموعه ما را یاری نموده‌اند، سپاسگزاری نمائیم.

دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی

بخش اوّل

مبانی تعلیم و تربیت اسلامی

فصل اول

مقدمات

تعریف مفاهیم

اصولاً تعریف هر علمی باید چنان باشد که دانشمندان و صاحبنظران در آن علم، با دیدگاههای متفاوت، آنرا بپذیرند، چه در غیر این‌صورت هر کس که دیدگاه دیگری داشته باشد نمی‌تواند در مورد آن علم بحث کند. به‌عنوان مثال صاحب‌نظری از دیدگاه خاص خود مسائل یک علم را به‌نوعی حل می‌کند و به‌نتایجی می‌رسد که به‌نظر او صحیح‌اند، آن‌وقت منطبق با آن مطالبی را در تعریف می‌گنجاند که فقط با دیدگاه خودش تطبیق دارد و طبعاً بر تعاریف دیگر منطبق نمی‌شود. بااین ترتیب هر کس‌که با دیدگاه دیگری در رابطه با این علم صحبت کند، خارج از آن علم بحث کرده، چون از دیدگاه او سخن نگفته است.

بنابراین تعریف علم باید از کلّیت لازم برخوردار باشد و به یک دیدگاه خاص اختصاص نداشته باشد. البته می‌توان بعد از بیان یک تعریف کلی از تعلیم و تربیت، اهداف و برنامه و روشهائی‌را که یک مکتب مثلاً اسلام در تعلیم و تربیت ارائه کرده است، بیان کرد. با توجه به این مقدمه، در اینجا تعاریفی کلی از «تربیت» و «تعلیم» ارائه می‌نمائیم:

تعریف تربیت

تربیت عبارتست از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای به‌فعلیت رساندن و شکوفا نمودن استعدادهای انسان در جهت مطلوب.

در این تعریف نکات مهم زیر قابل توجه است:

۱ ــ تعریف فوق حاکی از این مطلب است که انسان دارای استعدادهای نهفته‌ای است که تا تربیت صحیح نباشد این استعدادها مورد بهره‌برداری قرار نمی‌گیرند. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: اَلنّاسُ مَعٰادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ «مردم معدن‌هائی هستند همچون معادن طلا و نقره» تربیت صحیح می‌تواند این معادن گران‌قیمت را مورد بهره‌برداری قرار دهد و استعدادهای نهفتهٔ انسان را شکوفا سازد.

۲ ــ عبارت «فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل»، حاکی از این است که مربی فقط زمینهٔ شکوفائی استعدادهای متربی را فراهم می‌کند و این متربی است که باید فعالانه در جهت مطلوب

حرکت نماید.

آگاهی از عمل باغبان، ما را به‌حقیقت تربیت آشنا می‌سازد. او هرگز در نهال و درخت، ایجاد قابلیت و شایستگی نمی‌کند؛ نهال خشکیده‌ای که فاقد استعداد و لیاقت باشد، از حوزهٔ کار وی خارج است. کار باغبان جز فراهم ساختن زمینه‌های گوناگون برای رشد و نمو درخت، چیز دیگری نیست!

۳ ــ کلمهٔ «انسان» نشان می‌دهد که موضوع تَربیت، انسان است و نه حیوان. گرچه حیوان هم قابل تربیت است، ولی علم تعلیم و تربیت ربطی به آموزش و پرورش درخت یا حیوان ندارد. البته ممکن است کسی تعلیم و تربیت وسیعی را بنیان نهد که شامل حیوانات هم بشود، اما آنچه که امروزه به‌عنوان تعلیم و تربیت مورد بحث است، غیر از آن است.

۴ ــ متربی یا اثر پذیر در تعریف فوق، فقط «انسان» است، اما مربی و اثر گذار می‌تواند خداوند متعال، انسان و یا... باشد.

۵ ــ عبارت «در جهت مطلوب» نشان می‌دهد که اولاً تربیت دارای قصد و هدف است و یک عمل غیر عمدی و تصادفی نیست. ثانیاً اگر ما هدف مطلوب را مشخص می‌کردیم، مثلاً می‌گفتیم قرب به‌خداوند متعال مطلوب است، هر تعلیم و تربیتی‌که این هدف را در بر نداشت، از دایرهٔ تعلیم و تربیت خارج می‌شد، در حالی‌که ما می‌خواهیم یک تعریف کلی ارائه دهیم، این‌است‌که اجمالاً می‌گوئیم «در جهت مطلوب».

۶ ــ در ابتدای تعریف «تربیت»، عبارت «شناخت استعدادها» ذکر نشده است. زیرا با اینکه شناخت استعدادها و قابلیت‌های متربی برای تعلیم و تربیت لازم است، اما این شناخت متن تربیت نیست بلکه مقدمهٔ آن است که از آن در علوم دیگری از قبیل روانشناسی و غیره بحث می‌شود.

تعریف تعلیم

تعلیم عبارتست از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای اینکه متعلم دانشی را واجد شود. نکتهٔ حائز اهمیت در این تعریف آن‌است‌که معلم فقط زمینه را جهت فراگیری متعلم آماده می‌کند و این متعلم است که خود، فعالانه به یادگیری می‌پردازد.

در بعضی از تعاریفی‌که از تعلیم صورت می‌گیرد، به‌جای عبارت «فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل»، «انتقال معلومات به‌اذهان متعلمین» ذکر می‌شود.

لازم به‌توضیح است «نقل و انتقال» در این‌مورد، یک‌عنوان انتزاعی بیش نیست. به‌عنوان مثال معلم پای تخته می‌ایستد، می‌گوید و می‌نویسد، ... و خلاصه زمینه را جهت فراگیری متعلمین فراهم می‌نماید. وقتی این زمینه‌ها فراهم شد، نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌گردد که در آن‌صورت گویند علم از معلم به‌متعلم منتقل شده است و چون معلم زمینه‌ها را فراهم کرده است می‌گویند او انتقال

داده است؛ از این‌رو نقل و انتقال در این‌مورد چیزی نیست جز آن‌که معلم زمینه‌هائی را جهت فراگیری متعلم فراهم می‌کند.

تفاوت مفهوم تربیت با تعلیم

۱ ــ **مفهوم تربیت وسیعتر از تعلیم است** ــ تعلیم فقط اختصاص به‌موجودی دارد که دارای درک و شعور باشد و بتواند علمی را فراگیرد. ولی تربیت در مورد موجودات بدون شعوری‌که قابلیت رشد دارند نیز صادق است. باغبان درخت را تربیت می‌کند، یعنی مقدماتی را فراهم می‌کند تا درخت قابلیت‌های بالقوهٔ خود را فعلیت بخشد. بدین ترتیب قلمرو و محدودهٔ تربیت، وسیعتر و گسترده‌تر از تعلیم است.

۲ ــ **اهداف تربیت گسترده‌تر از اهداف تعلیم است.** ــ بوسیلهٔ تربیت می‌توان تمامی استعدادهای جسمانی و روحانی، عقلی و عاطفی انسان را رشد داد، اما تعلیم فقط به‌افزایش معلومات ذهنی متربی کمک می‌نماید. لذا اهداف «تربیت» گسترده‌تر از اهداف «تعلیم» است.

۳ ــ **تعلیم جنبهٔ ذهنی و تربیت جنبهٔ عملی دارد.** ــ تعلیم جنبهٔ ذهنی دارد. یعنی چه‌بسا افرادی‌که علم و آگاهی نسبت به‌بسیاری از مسائل دارند اما به‌هیچ‌یک از آنها عمل نمی‌کنند، اما تربیت جنبهٔ عملی دارد. یعنی تربیت هنگامی اطلاق می‌شود که انسان علم و آگاهی خود را به‌کار گیرد.

به‌عنوان مثال اگر بخواهیم به‌شاگردان، اخلاق را «تعلیم» دهیم، باید کاری کنیم تا آنها از ارزشها و ضد ارزشها اطلاع حاصل کنند. در این صورت نمی‌توانیم بگوئیم که شاگردان تربیت اخلاقی شده‌اند، بلکه فقط تعلیم دیده‌اند.

اما اگر بخواهیم آنها را از نظر اخلاقی «تربیت» کنیم، علاوه بر اینکه به‌عنوان مقدمهٔ کار لازم است آنها را از ارزشها و ضد ارزشها آگاه نمائیم، باید با اِعمال روشهای تربیتی کاری کنیم تا آنها عاملِ به این ارزشها بشوند و از ضد ارزشها بپرهیزند. در این‌صورت می‌توانیم ادعا کنیم که شاگردان را از نظر اخلاقی تربیت کرده‌ایم.

برای توضیح بیشتر تفاوتِ مفهوم تربیت و تعلیم، سخنی از «ویلیام جیمز» یاد می‌کنیم که قرنها پس از تفطّن و توجه دانشمندان اسلامی به این مسأله می‌گوید:

«تربیت عبارت از تنظیم قوای بشری است‌که حسن رفتار او را در جنبه‌های مادی و معنوی زندگی ضمانت می‌کند. ولی تعلیم، با معارفی محدود می‌گردد که معلم، آن‌را به‌شاگردان القاءِ می‌کند. لکن معارف و معلومات نمی‌تواند همیشه به‌عنوان یک‌عامل نیرومند و مؤثری برای عمل و رفتار باشد. آنگاه معلوماتِ انسان می‌تواند سازنده و سامان‌بخش باشد که در زندگانی و طرز رفتار

او مورد استفاده قرار گیرد.»

در خاتمه لازم به‌تذکر است که هر چند تفاوتهائی بین دو واژهٔ تربیت و تعلیم ذکر شد، اما این دو مفهوم ارتباط بسیا ر نزدیکی با یکدیگر دارند. وقتی بخواهیم انسان را تربیت کنیم و استعدادهای او را شکوفا نمائیم، بسیاری از مواقع باید چیزی به او یاد بدهیم تا انجام دهد، پس در امر تربیت، تعلیم مؤثر واقع می‌شود. تربیت نیز بعضی از مواقع‌در تعلیم موثر است. به‌عنوان مثال هنگامی‌که قوهٔ دراکهٔ انسان تربیت شود، او بهتر می‌تواند یاد گرفته و آموزش ببیند.

بحثی پیرامون تزکیه و تربیت در قرآن کریم

واژهٔ «تزکیه» از مادهٔ «زکی» و به‌معنی افزایش و نمو است، و در اصطلاح به‌معنی تهذیب استعمال می‌شود و این بدان‌خاطر است که تهذیب نفس موجب رشد و نمو و کمال انسان می‌گردد، این موضوع در مسألهٔ زکات نیز صادق است، زکات ظاهراً چیزی از مال را کم می‌کند ولی در حقیقت موجب افزایش و برکت مال می‌شود، چنانکه سعدی می‌گوید:

زکات مال بدر کن که فضلهٔ رزرا   چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

واژهٔ «تزکیه»، در عین اینکه اباتی ندارد تا هم در مورد جنبه‌های روحانی و هم جسمانی بکار رود ولیکن در قرآن فقط در مورد نفس و روح و جنبه‌های معنوی انسان بکار رفته است، از جمله:

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیٰها وَ قَدْخابَ مَنْ دَسّیٰها

(سورهٔ شمس آیهٔ ۸و۹)

«آنکه خویشتن را تزکیه کند رستگار است و آن‌که خویشتن را غوطه‌ور در معاصی کند، نومید و مأیوس است.»

و یا:

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّیٰ (سورهٔ اعلی آیهٔ ۱۴)

به‌طوریکه ملاحظه می‌شود در آیات فوق، تزکیه متوجه ابعاد روحی و معنوی انسان است.

واژهٔ «تربیت» از ریشهٔ «رُبُوّ» و به‌معنی افزایش و نمو است. اصطلاح «ربا» نیز که در مسائل اقتصادی مطرح است، از همین ماده است، و آن معامله‌ای است‌که موجب رشد و افزایش پول می‌گردد، از این نظر آنرا «ربا» نامیده‌اند.

بنابر این هر دو لغت «تربیت» و«تزکیه» از نظر لغوی دارای معنی مشابهی هستند، ولیکن در عین حال قرآن کریم، واژهٔ «تزکیه» را در مورد جنبه‌های روحی و واژهٔ «تربیت» را بیشتر در مورد جنبه‌های جسمی انسان به‌کار برده است.

واژهٔ «تربیت» دو مورد در آیات شریفه ذکر شده است، که از دقت در آنها معلوم می‌شود که

در مورد جهات جسمانی انسان به‌کار رفته است. در داستان موسی (ع) و فرعون می‌بینیم وقتی موسی (ع) در برابر استکبار فرعون قیام می‌کند تا مستضعفان را نجات دهد، فرعون به او می‌گوید:

اَلَمْ نُرَبِّکَ فینٰا وَلیداً وَلَبِثْتَ فینٰا مِنْ عُمُرِکَ سِنینَ

(سورهٔ شعراء آیهٔ ۱۸)

«آیا در دوران کودکی تو را در میان جمع خود تربیت نکردیم و سالهائی از عمر خود را در میان ما نگذرانیدی؟»

اینجا فرعون خودش را مربی موسی معرفی می‌کند و حضرت موسی هم آن‌را نفی نمی‌کند. بدون شک تربیت موسی بوسیلهٔ فرعون، هرگز پرورش عواطف و ایمان و جنبه‌های انسانی و معنوی موسی نبوده است، بلکه فقط موسی را که کودک شیرخواری بوده است، با فراهم کردن امکانات مادی، از نظر جسمانی رشد و نمو داده است.

تقدم تزکیه بر تعلیم به لحاظ ارزش و اهمیت

درمضامین قرآنی و احادیث اسلامی ــ آنگاه که‌سخن ازتزکیه وتعلیم به‌میان می‌آید ــ دراکثر موارد «تزکیه» در نوبت نخستین قراردارد. قرآن‌کریم، هنگامی‌که‌هدف ازبعثت انبیاء را در طی آیاتی ذکر می‌کند، به اهمیت والای تزکیه و تقدم آن بر تعلیم اشاره می‌نماید، آنجا که می‌گوید:

هُوَ الَّذي بَعَثَ فِی الأُمِیّینَ رَسُولاً مِنهُمْ یَتلوُا عَلَیهِمْ آیٰاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اِنْ کانُوامِنْ قَبْلُ لَفی ضَلاٰلٍ مُبینٍ

«اوست آنکه بر انگیخت در میان امی‌ها، پیامبری را از آنها که می‌خواند برایشان آیات خدا را و «تزکیه» می‌کند آنها را و «تعلیم» می‌دهد ایشان‌را کتاب و حکمت و بدرستی‌که پیش از بعثت در گمراهی آشکار بودند.» متأسفانه در اکثر مدارس و مراکز، علمی بشر، به‌تعلیم قناعت شده است و به مسألهٔ تزکیه توجه کافی مبذول نشده و نمی‌شود. بسیاری از معلمین سعی و کوشش خود را صرفاً به‌پر کردن اذهان شاگردان با معارف و محفوظات و سرانجام پیروزی قبولی او در امتحان، محدود می‌سازند. ارزش کوششهای شاگرد و حتی معلم نیز ــ از دیدگاه جوامع امروزی ــ در همین چهار چوب محدود ارزیابی می‌شود. آنچه از نظر بازرسان مراکز علمی وحتی اولیای شاگردان، بسیاری از مواقع در جوامع کنونی در درجهٔ والای اهمیت قرار دارد، اینستکه فقط شاگرد معلوماتی کسب کند و در امتحانات موفق گردد. به همین جهت مراکز علمی جوامع منحط امروزی به‌نتایج علمی شاگرد بیش از تزکیهٔ او اهتمام نشان می‌دهند، و بدون شک هیچ امری در مسائل تعلیم و تربیت زیان‌بخش تر از این امر نیست. چون بشر می‌تواند منهای بسیاری از معلومات ذهنی به‌زندگانی انسانی خود ادامه دهد، ولی هرگز نمی‌تواند با داشتن همهٔ معارف و تکنیکها بدون تزکیه و تربیت صحیح، به‌زندگانی انسانی دست یابد.

ضرورت تعلیم و تربیت

شاید کمتر کسی باشد که دربارهٔ لزوم تعلیم و تربیت شک کند، زیرا با اندکی تفکر، روشن می‌شود که انسان «شدنِ» انسان مرهون و مدیونِ اقدامهای تعلیمی و تربیتی ــ چه از طرف خود[1] (خودسازی) و چه از طرف پرورش‌دهندگان او ــ می‌باشد.

افلاطون می‌گوید: «... در اثر تربیت، جسم و روح انسان، به بلندترین پایهٔ جمال و کمال می‌رسد، بنابر این عالی‌تر و مقدس‌تر از تربیت، فنی نیست».

تعلیم و تربیت به‌ویژه تعلیم و تربیت دینی می‌تواند ارتباط آفریده با آفریدگار را مستحکم‌تر نماید و او را به‌پذیرش تعهد و قبول مسئولیت وادارد. اساساً انگیزهٔ بعثت انبیاء، امامت معصومین (ع) و ولایت فقها نیز بر همین هدف استوار است.

تعلیم و تربیت می‌تواند به‌رشد و ارتقای جسمانی و روحانی انسان مدد نماید و نیازهای فردی، اجتماعی، اقتصادی... انسان را تأمین کند. اساساً باید دانست که تمام امور زندگی بشر چه در حال فردی و چه اجتماعی، بطور مستقیم یا غیرمستقیم با امر تعلیم و تربیت ارتباط دارد. زیرا انسان موجودی صاحب اختیار و دارای ارادهٔ آزاد است و این اراده و اختیار تحت تأثیر حالات درونی و گرایشهای روحی او است. لذا انسان به‌هر صحنه‌ای که وارد شود اعم از اقتصاد و سیاست و هنر و... عنان اختیار او در آن صحنه در دست همان امیال و گرایشها خواهد بود. حال اگر این امیال و کششهای درونی در اثر تعلیم و تربیت صحیح به مسیر درست و اصولی خود هدایت شود، می‌توان امید داشت که انسان در صحنه‌های گوناگون مطابق حق و به‌روش صحیح عمل خواهد کرد و اگر اراده او تنها تحت تأثیر امیال و خواهشهای نفسانی باشد و هیچ عامل تربیتی آن‌را کنترل و هدایت نکند، مسلماً عملکرد انسان خالی از خطا و اشتباه نخواهد بود.

اهمیت تربیت از نظر پیشوایان اسلام

پیشوایان گرامی اسلام (ع) از همان ابتدا مسأله «تربیت و هدایتِ» مردم را در رأس برنامه‌های خود قرار می‌دادند.

جریان باز پس گرفتن شریعهٔ آب از سپاه معاویه و مباح و آزاد گذاشتن آن برای عموم دوست و دشمن، از طرف حضرت علی (علیه السلام)، از وقایع جالب جنگ صفین است، چون دشمن فکر می‌کرد که حضرت مقابلهٔ به‌مثل خواهد کرد. بدنبال این فتح، حضرت چند روزی را ترک مخاصمه و به اصطلاح امروز (آتش‌بس) اعلام کردند و بعد در برابر تعجب عده‌ای و سؤال برخی‌که شاید این تأمل و درنگ بخاطر ترس از شهادت باشد، فرمود:

---

۱ ــ اصول و مبانی آموزش و پرورش، خدیوی زند، ص ۷۲ ــ ۶۹

«بخدا قسم یک‌روز جنگ کردن را به تأخیر نینداختم مگر برای آنکه می‌خواهم گروهی بیدار شده و به من ملحق گشته و هدایت شوند. با چشم کم‌نور خود روشنی مرا ببینند و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است که آن گمراهان را بکشم.»[1]

حضرت علی (ع) در میدانهای جنگ به‌تربیت دسته‌جمعی و گروهی اکتفا نمی‌کرد و گاه به‌تربیت فردی نیز می‌پرداخت:

شیخ صدوق در کتاب شریف «توحید» و «خصال» نقل می‌کند: در جنگ جمل، عربی از میانهٔ لشکریان برخاسته و عرض کرد:

یا علی آیا اعتقاد شما بر این است‌که خدا یکی است؟

اصحاب حضرت از این سؤال، در این موقع حساس جنگی تعجب کردندو گفتند: مگر نمی‌بینی امام (ع) در این جبهه با چه مسائلی مواجه است؟!

حضرت علی (ع) فرمود: بگذارید جواب سؤال خود را بگیرد و نسبت به‌خدای خود معرفتی حاصل کند زیرا او همان را می‌خواهد که ما آنرا از دشمن خود (در این جنگ) می‌خواهیم. (به‌عبارت دیگر مقصود ما از همهٔ این جنگها، تربیت و بیداری مردم است و مبارزه و جنگ اصالت ندارد و نمی‌تواند هدف قرار گیرد.)

سپس حضرت با کمال خونسردی، در میانهٔ کارزار، مسألهٔ توحید را آنچنان برای او شرح داد تا وی کاملاً قانع شد.

بنابراین در اهمیت تعلیم و تربیت همین بس‌که پیشوایان ما در همهٔ مراحل حتی در سخت‌ترین برخوردهای صحنهٔ خونین جنگ، لحظه‌ای از آن غافل نبودند، چنانکه خطبه‌های امیرالمؤمنین (ع) و امام حسین (ع) در میادین جنگ و آثار درخشان تربیتی آنها همه حاکی از این مطلب است.

به اندازه‌ای رهبران ما به‌مسأله «تربیت» توجه داشتند که حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: رسول‌خدا (ص) هنگامِ اعزامِ من به‌یمن فرمود:

«یا علی... اگر یک‌نفر بوسیلهٔ تو مسلمان شود بهتر است از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد.»[2]

در حدیث دیگری رسول خدا (ص) در اهمیت تربیت انسانها می‌فرماید:

«اگر خداوند بوسیلهٔ تو یک فرد را هدایت کند برای تو بهتر است از دنیا و آنچه که در دنیاست.»[3]

---

۱ ــ نهج‌البلاغهٔ فیض الاسلام، ص ۱۳۶

۲ ــ سفینة البحار، ص ۷۰۰ نقل از نوادر راوندی

۳ ــ لَأَنْ یَهْدِ اللهُ بِکَ رَجُلاً واحِداً خَیْرٌلَکَ مِنَ الدُّنْیا وَما فیها. (منیة المرید، شهید ثانی، ص ۱۰)

معاوية بن عمار گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم شخصی حدیث شما را نقل می‌کند بصورتی که در میان مردم پخش می‌شود و در نتیجه آن دلهای مردم و خصوصاً شیعیان شما آرامش و قدرتی می‌گیرد، در حالیکه ممکن است عابدی از شیعیان شما چنین حرکتی را نداشته باشد، کدام افضل است؟

امام صادق (علیه السلام) در جواب فرمود: «کسی که حدیث ما را نقل می‌کند تا دلهای شیعیان و سایر مردم از آن قدرتی بگیرد، مقامش از هزار عابد بالاتر است.»[1]

اهمیت تعلیم از دیدگاه معصومین (ع)

پیرامون اهمیت «تعلیم» و مقام والای معلم، در سیرهٔ معصومین (ع) و سخنان ایشان، مطالب فراوانی جلب نظر می‌کند که در این مختصر به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا می‌کنیم. ذکر همین خلاصه، حاکی از جایگاه رفیع معلم و اهمیت «تعلیم» از دیدگاه اسلام است:

امام حسین (ع) به ابوعبدالرحمن سلمی که معلم قرآن بود و به یکی از فرزندان آنحضرت سورهٔ حمد را یاد داده بود، هدایای فراوانی عطا فرمود و هنگامیکه مردم با تعجب گفتند که این معلم در خور چنین هدایائی نبود، حضرت جمله‌ای فرمود که ارزش این جمله به مراتب بیشتر از آن جوائز بود و مقام چنین معلمی را بیشتر تثبیت می‌کرد. فرمود:

«آنچه را که من در مقابل این تعلیم و آموختن تقدیم داشتم کجا و آنچه را که او به کودک من عطا کرده است کجا.»[2]

رسول گرامی اسلام (ص) در اهمیت «تعلیم» می‌فرماید:

«هیچ صدقه وبخششی- از لحاظ میزان پاداش و بازدهٔ معنوی - نمی‌تواند با نشر و تعلیم علم، برابری کند.»[3]

همچنین فرمود: «هرگونه هدیه و ارمغانی که یک فرد مسلمان به برادر دینی خود اهدا می‌کند، برتر و والاتر از سخن حکمت‌آمیز نیست، سخنی که خداوند ــ از رهگذر آن ــ بر مراتب هدایت آن برادر ایمانی افزوده و از گمراهی او جلوگیری می‌کند.»[4]

امام صادق فرمود:

«اگر کسی راه و رسم خیر و نیکی را به شخصی تعلیم دهد هم وزن پاداش کار نیک او، اجر

---

۱ ــ اَلرِّوایَةُ لِحَدیثِنا یَشُدُّ بِهِ قُلُوبُ شیعَتِنا اَفْضَلُ مِنْ اَلفِ عابِدٍ.
(معالم الدین فی الاصول ص ۱۰، چاپ عبدالرحیم)

۲ ــ اَیْنَ یَقَعُ ماقَدَّمْتُ لِما قَدْاَعْطی.

۳ ــ ما تَصَدَّقَ النّاسَ بِصَدَقَةٍ مِثْلِ عِلْمٍ یَنْشُرُهُ (منیة المرید، ص ۹)

۴ ــ ما اَهْدیَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ اِلیٰ اَخیهِ هَدِیَّةً اَفْضَلُ مِنْ کَلِمَةِ حِکْمَةٍ یَزیدُهُ اللهُ بِهاهُدًی وَیَرُدُّهُ عَنْ ردیً
(منیة المرید، ص ۹)

وپاداشی عاید وی می‌گردد. [یکی از حاضران مجلس امام صادق (ع) که راوی این سخن نیز می‌باشد،] از آنحضرت پرسید: حتی اگر رهنمون فرد دومی به خیر و نیکی باشد باز هم از چنین پاداشی بهره‌مند می‌شود؟ حضرت در پاسخ او فرمود [فرد دوم که سهل است] اگر او همه مردم عالم را به خیر و نیکی راهبری کند همانند و برابر اجر و مزدکار خیر آنان، اجر و پاداشی نصیب چنین معلم و راه گشای خیر و نیکی می‌شود. «راوی می‌گوید: پرسیدم اگر از دنیا برود همین پاداش برای او منظور می‌شود؟ فرمود: آری اگرچه از دنیا برود.»[1]

امام رضا (ع) فرمود:

«در روز رستاخیز به فرد عابد و زاهد چنین خطاب می‌شود: مرد خوبی بودی، همت و کوشش تو در ذات و شخص خودت محدود بود. و چون در زندگانی، باری به دوش دیگران نبودی [و از خویشتن حمایت کردی] بنابراین به بهشت درآی ـ [ولی باید بدانی که حق نداری دیگران را با خود همراه سازی چون اثر وجودی تو از مرز نجات خودت تجاوز نمی‌کرد] در حالیکه فقیه و عالم آگاه به موازین دین [که احساسِ رسالت و مسئولیت می‌کرد] و خیر او به دیگران می‌رسید و آنان را از دشمنانشان رهائی می‌بخشید و نعمت‌های بهشت الهی را نسبت به آنان سرشار می‌ساخت و در نتیجه، عوامل جلب رضای الهی را برای آنها روشن می‌نمود خطاب به او در روز قیامت می‌گویند:

ای کسی که افراد یتیم و بی‌سرپرست آل محمد را تحت تکفل و سرپرستی خود قرار داده و افراد سست ایمانی را که از دوستان ما بودند به حق و حقیقت رهنمون شدی، [در این عرصهٔ دهشتناک و بلاخیز] درنگ کن [تا دیگران را زیر چتر حمایت خویش قرار دهی] و برای هر کسی که از تو بهره‌ای گرفته و یا از تو، علم و دانشی آموخته است وساطت و شفاعت کنی. او کمی درنگ می‌کند و پس از آن وارد بهشت می‌گردد و همراه او گروههای فراوانی در ورود به بهشت با او همگام می‌گردند تا آنگاه که ده گروه صدهزار نفری به دنبال او به چنین افتخاری نائل می‌شوند.

از این گروههای چشمگیر و فراوان، عده‌ای، شاگردان بدون واسطه او هستند و عده‌ای دیگر که شاگردانِ شاگردان او می‌باشند و از هنگام تعلیم تا روز قیامت با وسائط دور ودرازی از شاگردان و جیره‌خواران مکتب این عالم آگاه دینی بشمار می‌آیند[2]

احادیثی که از نظر دانشجویان عزیز گذشت، نمونه‌هائی از روایاتی است که راجع به اهمیت و ارزش «تعلیم» به ما رسیده است، اگر چه اینگونه احادیث فراوان و چشمگیر است ولی ما به منظور رعایت اختصار در تدوین کتاب، به ذکر همین مقدار بسنده نمودیم؛ و برای تکمیل

---

۱ ـ الکافی ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳

۲ ـ آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص ۸۱ و ۸۲

مطلب مطالعه کتاب «منیة المرید» از شهید ثانی را توصیه می‌نماییم. این کتاب که به زبان فارسی به نام «آداب تعلیم و تعلم در اسلام» منتشر شده است، شامل مجموعه‌ای از دستورات و آداب اسلامی است که دانستن و عمل به آنها برای یک معلم و مربی مسلمان ضروری است. علاوه بر کتاب مذکور، کتاب «آداب المتعلمین» از خواجه نصیر طوسی،[1] مشتمل بر نکات مهمی است که آگاهی از آنها برای هر دانشجوی مسلمان لازم است. از اینرو با معرفی کتب یاد شده بعنوان کتاب کمک درسی از ذکر مفاد آنها در اینجا حتی المقدور اجتناب شده است.

تحقیق

۱ ـ بررسی کنید دو اصطلاح «تزکیه» و «تربیت» و مشتقات آنها، در کدامیک از آیات قرآن کریم و با چه معنائی ذکر شده‌اند؟

۲ ـ تحقیق کنید مسألهٔ «تقدم تزکیه برتعلیم»، تا چه حد در گذشته و حال عملاً مورد توجه اولیا و مربیان بوده است؟

۳ ـ خلاصه‌ای از کتاب «آداب تعلیم وتعلم در اسلام» را تهیه نمائید.

۴ ـ ترجمه‌ای به زبان فارسی از کتاب آداب المتعلمین خواجه نصیر تهیه کنید، اینکار را بهتر است بصورت دسته‌جمعی انجام دهید.

---

۱ ـ این کتاب بزبان عربی و در مجموعه «جامع المقدمات» چاپ شده است.

فصل دوم

ویژگیهای تعلیم و تربیت اسلامی

۱ ــ تزکیه و اصلاح خویش

قرآن کریم می‌فرماید.

«عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لاٰيَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ.»[۱]

«ایمان خود را نگهدارید که اگر همه گمراه شوند و شما براه هدایت باشید زیانی از کفر آنها بشما نخواهد رسید.»

در نفس انسان نیازهای متعددی است و همگی طالب ارضا هستند. امکانات متعددی نیز به انسان عطا شده است تا هم بتواند نیروی خود را صرف ارضای نفسانیات کند و هم بتوسط امکانات و نیروهای داده شده جلو خواهشهای نفسانی را بگیرد و کششهای درونی را تحت نظم و ضابطه درآورد.

خداوند برای انسان میزانهای معینی را معلوم نموده است تا برطبق آنها رفتار کند و از حدود آنها تجاوز ننماید. از او خواسته شده است که بر صراط مستقیم گام نهد واز خود مواظبت کند که به راههای انحرافی در نغلطد، و به انسان اعلام شده است که ارتکاب خطا موجب عقب ماندگی و کیفر است.

میزانهای صحیح عقاید و رفتار از طریق وحی، توسط انبیا تعیین و اعلام شده است و برای هرگونه رفتار از خرد وکلان، جزئی و کلی، در رابطه با خود و با دیگران و در ارتباط با جهان هستی و خالق عالم، میزانی مشخص کرده‌اند، و صحیح را از غلط و صواب را از خطا باز شناسانده‌اند. قرآن کریم بیانگر هر چیز و هرا مراست و از آنچه موجب رشد و تعالی انسان است بتفصیل سخن آورده، و اینهمه تحلیل و تفسیر امور بتوسط انبیا و کتاب آسمانی را حجتی از بیرون وجود انسان شمرده‌اند.

در درون انسان، ابزار شناساگر قرار داده است تا بوسیلهٔ آنها حق را از باطل متمایز کند. این ابزار مشتمل بر اندامهای حسی و ادراکات و منطق و عقل است که معارف لازم را بتوسط آنها میتوان کسب کرد.

---

۱ ــ سورهٔ مائدة، آیة ۱۰۵

به انسان آزادی داده شده تا راه خویش را برگزینند و مطابق اختیار و انتخاب خویش عمل کند. چنانچه خواست ایمان آورد و اگر نخواست راه کفر پیماید. می‌تواند ایثار کند، و می‌تواند که تجاوز کار باشد. میدان عمل باز و فرصت اقدام فراهم است.

نتیجه اینکه انسان مختار و شناساگر و صاحب امکانات و توانائی‌هائی است که می‌تواند در پیشگاه خداوند، سربه اطاعت نهد و طبق فرمان الله و موازین قسط و یا مطابق امیال نفسانی خود عمل نماید.

چنانچه انسان طبق میل خویش و بدون رعایت موازین اسلامی عمل کرد از حدود، خارج شده، و به تعبیر قرآن به خودش ستم کرده است:

یٰا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّمٰا بَغْیُکُمْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ مَتٰاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا...[1]

«ای مردم هر ظلم و ستم که بکنید، منحصراً بنفس خودتان کرده‌اید (وبجهت) متاع فانی دنیاست...»

آیه کریمه صراحت دارد که حاصل ستمگری عاید خود شخص میشود و علت ارتکاب ستم، دنیا گرائی و دوستی کالای دنیاست.

در آیه دیگر می‌فرماید:

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَ اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهٰا...[2]

«اگر نیکی کنید بخودتان کرده‌اید. و چنانچه بدی کنید عاید خودتان خواهد شد.»

اگر در آیه قبل بحث از ستم رفت که حاصلش عاید خود ستمگر است، در این آیه سخن از احسان است که نتایجش عاید خود احسان کننده می‌گردد. پس نیکی کسی را بحساب دیگری نمی‌نهند، و بدی کسی را در پرونده دیگری ضبط نمی‌کنند. در این رابطه می‌فرماید:

«هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نکشد، (وآنکس که بارش سنگین است) اگر دیگری را به کمک خود طلبد، نمیتواند بار وی را بکشد، اگر چه خویشاوندش باشد، (ای رسول) تو فقط آنانرا که در پنهانی و خلوت از خدای خود می‌ترسند، و نماز بپا می‌دارند، می‌توانی خدا ترس گردانی. هرکس خود را تزکیه کرد (از کفر و گناه و اخلاق زشت منزه ساخت) سود و سعادتش بر خود اوست و بازگشت همه بسوی خداست.»

بعضی اوقات، همین که گفته می‌شود فلان فرد مرتکب خطا یا جنایت شده است و بایستی به کیفر برسد، می‌گویند، اجتماع ناسالم بوده و بایستی شرایط اجتماعی را مساعد کرد تا فرد خطا نکند، و با این تعبیر و طرز فکر نتیجه می‌گیرند که فرد نباید تنبیه شود.

این تفکر با توجه به آیه فوق باطل است. زیرا می‌فرماید هیچ حمل کننده‌ای بار گناه دیگری

---

۱ ــ سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۳

۲ ــ سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷

را حمل نمی‌کند، گرچه خویشاوند اوباشد و هر مجرم شخصاً مسئول جرائم و گناهان خویش است.

نکته دیگر در رابطه با پرورش نفسانی براساس قرآن مجید اینستکه، نحوستی که برای هرکس پدید می‌آید و انحطاطی که پیدا می‌کند بخاطر اسرافکاری خود اوست:

قٰالوُا طٰائِرُکُمْ مَعَکُمْ اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَومٌ مُسْرِفُونَ.[1]

«(رسولان) گفتند فال بد که می‌گوئید منشأ آن درون خود شما است، اگر بیاد آورید، زیرا شما قومی اسرافکار هستید (حق را نمی‌پذیرید)» پس اگر هدف تربیت را سعادتمندی بدانیم و آنرا عاملی برای زدودن موجبات شقاوت و ضلالت و نحوست بحساب آوریم، مبدأ آن در باطن خود شخص است.

نکته قابل ملاحظه در این رابطه اینستکه امکان تزکیه نفس برای افراد فراهم است، زیرا هرکس با عقل و تفکر خویش می‌تواند نیک را از بد باز شناسد. اگر انسان تحت‌تأثیر نفس اماره قرار دارد و براساس انگیزشها و محرکهای جسمی و عاطفی به بدی می‌گراید، در عین حال تحت‌تأثیر عواطف انسانی برین و نفس لوامه و مطمئنه نیز هست و قادر است که خود را از ارتکاب معصیت باز پس کشد. می‌تواند با اختیار، گزینش کند و به وجه احسن عمل نماید.

۲ ــ هدایت و حفاظت از دیگران

خداوند فرماید:

وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا اِلَی اللهِ وَعَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ اِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمینَ.[2]

«کدامین گوینده، نیکوتر از آنکس است که خلق را بسوی خدا بخواند وبگوید من از تسلیم شدگان بخدا هستم؟»

هر مسلمان وظیفه دارد دیگران را بسوی خدا دعوت کند، آنان را به احکام اسلام و اصول و فروع دین آشنا نماید، و بردانش و بینش همنوعان بیفزاید، و راه صحیح از غلط را بدانان بشناساند. تا از انحراف مصون بمانند و به راه خطا گام ننهند.

هر مسلمان باید تبلیغ را از خانواده‌اش شروع کرده و سپس آنرا به محله و شهر و کشورش گسترش دهد. خداوند متعال به پیامبر (ص) فرمود:

وَاَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ * وَاخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ[3]

«نخست خویشان نزدیکت را از خدا بترسان. آنگاه پروبال مرحمت برتمام پیروان با ایمانت بتواضع بگستران.»

---

۱ ــ سوره یس، آیهٔ ۱۹

۲ ــ سوره فصلت، آیهٔ ۳۳

۳ ــ سورهٔ شعراء، آیهٔ ۲۱۴ و ۲۱۵

با توجه به اینکه پیامبر خدا فرمود:

کُلُّکُمْ راعٍ وَکُلُّکُمْ مَسْئولٌ عَنْ رَعِیَّتِه.[1]

«همه شما رعایت کننده و مسئول رعیت خود هستید.»

به این نتیجه می‌رسیم که علاوه بر اینکه هر مسلمان مسئول حفاظت خویشتن است، مسئول حفاظت دیگران از انحراف و زیان و مأمور هدایت دیگران به صراط مستقیم نیز هست، و مؤمن برای اینکه نقش خلیفةاللهی را به نحو مطلوب ایفا کند، نمی‌تواند در برابر هر گونه اعمال و افعال خلافی که دیگران انجام می‌دهند، ساکت و بی‌تفاوت بماند.

بعضی از ضرب‌المثل‌ها و سخنان و اشعار است که میان بعضی از مردم متداول است، اما، با مسئولیت اجتماعی که هرمسلمان داراست سازگار نیست. مثلاً:

ما که مدعی العموم نیستیم.

سرت بکار خودت باشد.

به ما چه، مگر ما قاضی هستیم.

از ما گذشته...

آیا ما قدرت مقابله با این همه کجرویهای مردم را داریم و...

اینگونه سخنان معمولاً دیگران را به عدم مسئولیّت دعوت می‌کند و گوئی انسان باید فقط منافع شخصی خود را تأمین کند و از هر صحنه‌ای که اندک خطر جانی دارد خود را دور نگه دارد، و یا از ورود در هر نزاعی که احتمال ملامت شدن، و تخفیف در شخصیت را دارد باید بگریزد و از مخالفت با هرجابر و ستمگر خودداری نماید. در حالیکه خداوند می‌فرماید:

فَلاٰتَخْشَوُا النّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاٰتَشْتَرُوا بِآیاتی ثَمَناً قَلیلاً وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَاُوْلٰئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ.[2]

«از کسی نترسید و ازمن بترسید وآیات مرا ببهای اندک نفروشید که هرکس برخلاف آنچه خدا فرستاده است، حکم کند، از کافران خواهد بود.»

براساس این آیه، اختصاصاً معلمان موظف‌اند که شاگردان را طوری آگاه و تشجیع نمایند که برای استقرار احکام اسلام، امر به معروف و نهی از منکر کنند و با هرکسی که گامی خلاف احکام اسلامی بردارد، مقابله نمایند و با توجه به اقتضای امر بطور صریح یا بصورت ضمنی با عمل خلاف مخالفت نمایند.

در اینجا نکتهٔ مهمی که باید بدان توجه نمود این است که تلاش در راه تربیت بندگان خدا، توفیق بسیار بزرگی است که اگر انسان موفق بدان گردد آثار و نتایج معنوی این عمل از تمام

---

۱ ــ نهج الفصاحة

۲ ــ سورهٔ مائده، آیه ۴۴

اعمال عبادی دیگر برای او بیشتر خواهد بود. هر قدمی که انسان در مسیر تربیت دیگران برمی‌دارد در واقع آن قدم را در جهت تربیت و هدایت خویش برداشته است چرا که بدون تلاش در جهت نشر و تبلیغ دین خدا، انسان نمی‌تواند تربیت اسلامی را بطورکامل در خود تحقق بخشد.

آنچه در امر هدایت و ارشاد غیر حائز اهمیت بوده و توجه کامل به آن ضروری است، این است که این عمل مقدس بشرطی توفیق بزرگ به حساب می‌آید که انسان صلاحیت این کار را تحصیل کرده و شرایط لازم برای این عمل را بدقت مراعات نماید. چه بسیارند کسانیکه بظاهر گمان می‌کنند که به تربیت و هدایت دیگران مشغولند حال آنکه با هر گفتار و کردارشان دیگران را گامی از سعادت و رستگاری دورتر می‌کنند. البته همان اندازه که هدایت دیگران توفیق بزرگی است، گمراه نمودن آنان نیز بدبختی و ضلالت بی‌انتهائی است. تربیت دیگران، بخصوص تربیت کودک و نوجوان، امری است که ظرائف و لطائف بسیار دارد و کسیکه در این راه قدم برمی‌دارد باید بداند که مراعات ظرافت و دقت و لطافت طبع در این امر بسیار مهم است. ای بسا یک گفتار ظاهراً حق اما نابجا و بی‌موقع باعث دوری یک فرد از دین و ایمان گردد و یا یک سختگیری بی‌جا باعث تنفر او از دین شود. بنابراین عدم احساس تعهد عمیق توأم با عدم ترس و نگرانی از اینکه مبادا در امر تربیت و هدایت دیگران قصوری شده باشد، خود می‌تواند منشأ گرفتاریهای اساسی گردد. مربی باید همواره مراقب حال درونی و اعمال و رفتار ظاهری خود باشد که آنی از یاد خدا و محور اخلاص فاصله نگیرد و گرنه انحراف جزئی او به متربی منتقل گشته و او را هم گمراه خواهد نمود.

خلاصه اینکه امر به معروف و نهی از منکر و تربیت غیر باید با جمع شرایط انجام گیرد و هرکس باید قبل از آنیکه قدم در این راه بگذارد، ابتدا به تربیت و سازندگی خویش بپردازد.

۳ ــ خدا را برخود، و برجزء جزء رفتار خویش ناظر دانستن

یکی از تفاوتهای بارز نظام تربیت اسلامی با نظامهای دیگر تربیتی در اینست که در نظامهای دیگر هیچگونه نظارتی خارج از وجود انسان مطرح نبوده و شخص جز خود و وجدان خود ناظری در کار خویش احساس نمی‌کند. طبیعی است که اگر انسان هیچ ناظری جز خود نداشته باشد، با خود کنار آمدن و بسیاری از خلافها را نادیده انگاشتن کار آسانی خواهد بود. اما در نظام تربیتی اسلام در عین حالیکه وجدان و نفس لوامه برای خود اصالت و ارزش داشته و موجودیت و اهمیت آن نفی نمی‌شود، هر مسلمانی علاوه بر وجدان خود، خالق وجدانها و بلکه خالق تمام اشیاء و کائنات را برکارهای خود ناظر می‌بیند: اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصٰادِ.[۱] به درستیکه

---

۱ ــ سورهٔ فجر آیهٔ ۱۴

خداوند تو را می‌پاید. مسلماً در چنین شرایطی انسان هرگز نمی‌تواند به کمترین انحرافی از جادهٔ مستقیم حق تن داده و پیش نفس خود باطلی را حق یا حقی را باطل جلوه دهد، زیرا راه هرگونه خود فریبی منطقاً بسته است وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ[1]، او با شماست هر کجا باشید و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.

البته نباید فراموش کرد که در این نظارت آنچه یک انسان عاقل را از خلاف برحذر می‌دارد ترس به معنای عامیانه آن نیست (بمانند ترسی که انسان از موجودات خطرناک دارد)، بلکه بیش از آنکه ترس باشد شرم و حیاست. یعنی وقتی انسان، خالق حکیم و دانا و مهربان را ناظر بر اعمال ظاهری و نیات باطنی خود ببیند، مسلماً اگر قلبش سالم و فطرتش پاک باشد از خطا کردن و نادیده گرفتن فرامین الهی در حضور او شرم می‌کند و مرتکب خلاف نمی‌گردد.[2]

۴ ــ اولویت حیات اخروی در عین تأمین حیات دنیوی

وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَاَبْقیٰ.[3]

«زندگی اخروی بسی بهتر و جاودانه است.»

در قرآن به بهره‌مندی از دنیا، برطبق موازین و مقرراتی توصیه شده‌است و دنیامردود نیست. اسلام ترک دنیا و انزوا و پوچ گرائی معنی ندارد. هر آنچه را که خداوند حلال کرده است و استفاده از آن لذات را مشروع دانسته، کسی نمی‌تواند حرام کند. اگر کسی، حلالی را حرام کند، خلاف اسلام عمل کرده است. میان بهره‌مندی از دنیا و تمتعات آخرت که در آینده خواهد بود، موازنه‌ای باید برقرار نمود. قرآن کریم می‌فرماید:

وَابْتَغِ فیما اٰتیٰکَ اللهُ الدّارَ الْاٰخِرَةَ وَلاٰتَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَاَحْسِنْ کَما اَحْسَنَ اللهُ اِلَیْکَ...[4]

«با آنچه خداوند بتو داده است ثواب آخرت را بجوی و بهره‌ات را از دنیا هم فراموش مکن، و نیکی کن (انفاق کن از روزی) همانطور که خداوند به تو نیکی کرده است.»

روشن است که در آیه فوق زندگی دنیا بعنوان وسیله و مقدمه‌ای جهت تدارک موجبات نیک بختی در آخرت برشمرده شده است. در عین حال برای اینکه کسی یکسره دست از دنیا نشوید، خاطر نشان شده که ثمرات دنیا را فراموش نکند.

---

۱ ــ سورهٔ حدید آیهٔ ۴

۲ ــ در کتاب «اخلاق اسلامی» در مبحث «یاد خدا» در این زمینه فرا گرفته‌اید.

۳ ــ سورهٔ اعلی، آیهٔ ۱۷

۴ ــ سورهٔ قصص، آیهٔ ۷۷

۵ ــ جامعیت و شمول

روش اسلام برای تربیت عبارتست از رسیدگی همه جانبهٔ به سرشت و آفرینش بشر، و چیزی را در این میان به جای نگذاشته و از چیزی غفلت نمی‌کند. هم به تربیت جسمش می‌پردازد و هم عقل و روانش، هم شامل زندگانی معنوی اوست و هم حیات مادی، و بالاخره سرتاسر فعالیتهای او را در بر می‌گیرد.

در فصول بعد پیرامون «ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها» از نظر اسلام مطالبی را ارائه خواهیم کرد.

۶ ــ اختصاصی نبودن تحصیل علم

رسول اکرم (ص) می‌فرمود:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ[۱]

«جستجو و تحصیل علم بر هر مسلمانی فرض و واجب است.»

در تواریخ آمده است که قبل از ظهور اسلام، بعضی از جوامع متمدن آنروز، تحصیل علم را از حقوق و امتیازات بعضی از طبقات می‌دانسته‌اند و برای سایرین چنین حقی قائل نبوده‌اند. در اسلام نه تنها علم بعنوان «حق» از امتیازات کسی نیست، بلکه به‌عنوان «تکلیف» و «وظیفه» مانند سایر تکالیف بر همهٔ افراد تحصیل آن، فرض و واجب است.

حدیث فوق بیانگر این مطلب است که فریضهٔ علم یک فریضهٔ عمومی است اختصاص به طبقه‌ای یا صنفی و یا جنسی ندارد. در تکالیف اسلامی ممکن است امری بر حاکم، فرض باشد نه بر رعیت، یا بر رعیت فرض باشد نه بر حاکم، وظیفهٔ مرد باشد نه وظیفهٔ زن، مانند جهاد که فقط بر مردان فرض است، اما فریضهٔ علم، بر هر مسلمانی فرض است و هیچ گونه اختصاصی به طبقه‌ای ندارد. همچنین رسول اکرم (ص) فرمود:

اَلْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُها اَيْنَما وَجَدَها

«حکمت[۲] گمشدهٔ مؤمن است، هرجا آنرا بیابد، اخذ می‌کند.»

یگانه شرط فرا گرفتن علم اینستکه، آن علم درست و صحیح و مطابق با واقع و حقیقت باشد، و مهم نیست که چه کسی آنرا تعلیم می‌دهد.

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

حکمت گمشدهٔ مؤمن است، پس آنرا بیابید، هر چند در نزد فرد مشرک و یا منافق باشد.

---

۱ ــ این حدیث، از جمله احادیثی است که فریقین، آنرا از رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اند.

۲ ــ «حکمت»، و بمعنای مطلب محکم و متقن و منطقی و درست است.

این احادیث، قید و محدودیت را در باب علم از لحاظ طرف ارتباط یعنی از لحاظ کسانیکه یک نفر مسلمان علم خود را از آنها فرا می‌گیرد، برداشته است. ممکن است وظیفه‌ای از این نظر محدود باشد، مثلاً نماز جماعت را باید به یک نفر اقتدا کرد، اما شرطش اینستکه آن شخص مسلمان، مؤمن و عادل باشد. اما در تعلیم و تعلم هیچیک از این شروط منظور نشده است.

البته لازم به تذکر است که در بعضی از موارد انسان در درست و صحیح بودن مطلب تردید دارد، در اینگونه موارد کسانی که اهل تشخیص نیستند نباید سخن هرکس را بپذیرند، باید دقت کنند که تحت تأثیر و تلقین چه کسی هستند، چرا که در صورت عدم دقت در این امر ممکن است گمراه شوند. لذا اخذ علم از مشرک و منافق، در مواردی است که در صحت مطالب علمی آنها شکی نباشد مثلاً دانشمند مشرکی در زمینهٔ علم پزشکی تحقیقات فراوانی انجام داده است و طبیب حاذقی است، لذا باید از علم او در این زمینه استفاده کرد.

۷ ــ تحصیل علم در هر زمان و مکان

رسول اکرم (ص) می‌فرمود:

أُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ اِلَی اللَّحْدِ

«در همهٔ عمر، از گهواره تا گور، در جستجو و طلب علم باشید.»

بنابراین تحصیل علم از نظر اسلام، زمان معینی ندارد، در هر زمانی باید از فرصت برای یادگیری استفاده کرد.

ممکن است فریضه و تکلیفی از لحاظ زمان محدودیت داشته باشد و نتوان در هر زمانی به آن پرداخت، مثلاً حج واجب است اما در همه وقت نمی‌توان آنرا بجا آورد، موسم معین دارد و آن ماه ذی‌الحجة است، ولی فریضه علم محدود بهیچ وقت، هیچ زمان و هیچ سن و سال نیست، زمان تحصیل علم از گهواره تا گور است. همچنین رسول اکرم (ص) فرمود:

أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْبِالصّینِ

«علم را جستجو و تحصیل کنید و بدست آورید ولو در چین.»

بنابراین تحصیل علم واجب است، هر چند که مستلزم این باشد که انسان به دورترین نقاط جهان (مانند چین) سفر کند. ظاهراً علت اینکه نام چین برده شده است، این است که در آنروز چین بعنوان دورترین نقاط جهان که مردم آنروز می‌توانستند سفر کنند، بوده است و یا علت این است که در آن زمان چین بعنوان یک مهد علمی و صنعتی معروف بوده است.

در هر صورت حدیث فوق حاکی از این مطلب است که تحصیل علم، همانطوری که وقت و زمان معینی ندارد، خاص جا و مکان مخصوصی نیز نمی‌باشد.

ممکن است یک تکلیف و فریضه از لحاظ مکان محدودیت داشته باشد و نتوان آنرا در

همه‌جا انجام داد، مثلاً اعمال حج از لحاظ محل و مکان، مقید و محدود است، مسلمانان باید اعمال حج را در مکه و در اطراف خانه‌ای که بدست ابراهیم (ع) و فرزند پاک نهادش بنا شد انجام دهند، مسلمانان نمیتوانند با توافق یکدیگر، نقطهٔ دیگری را برای اعمال حج انتخاب کنند. پس این تکلیف از نظر مکانی مقید و محدود است. اما در انجام فریضهٔ علم، هیچ نقطهٔ معینی مدنظر نیست، هرجا که علم هست آنجا جای تعلم است، حتی اگر دورترین نقاط جهان باشد.

در یکی از احادیث معتبر آمده است که «اگر می‌دانستید در نتیجهٔ طلب و تحصیل علم به چه سعادتهائی می‌رسید، بدنبال آن می‌رفتید ولو باینکه خون شما در این راه ریخته شود و یا مستلزم این باشد که به دریاها وارد شوید واقیانوسها بپیمائید.»[1]

۸ ــ اشتمال برعلم و عقل و تجربه

اولین اوامری را که اسلام نسبت به تحصیل و فضیلت علم صادر نمود می‌توان در قرآن مجید پیدا کرد. اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شد در مورد علم بود[2] و سپس در موارد مکرر و بعبارت مختلف اهمیت علم در قرآن مورد بررسی قرار گرفت، گاهی علت فضیلت افراد را بریکدیگر علم معرفی نمود[3] و در مواردی علما را در ردیف ملائکه و انبیا قرار داد[4] و در موردی علما را در درجات بالا قرار داد[5] و زمانی مردم را بدرخواست ازدیاد علم دستور داد.[6]

از طرف دیگر اسلام را دین یقین و علم معرفی نمود و مسلمانان را از پیروی شک و گمان برحذر داشت[7] و پیروی ظن را نکوهش کرد[8] و مسلمانان را به متابعت از قطع و یقین امرنمود[9] تقلید کورکورانه را تخطئه نمود[10]. قرآن مردم را به پیروی از دلیل و برهان امر کرد و از پذیرفتن چیزی بدون جهت و علت بازداشت.[11]

قرآن تجربه و حواس را یکی از وسایل کشف و وصول به حقایق می‌داند و استفاده از حواس مختلف را تأیید می‌کند[12]. برای روشن شدن اهمیت و ارزش علمی حواس و تجربه در اسلام تنها یکی دو آیه قرآن نقل میگردد:

«اَللهُ اَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهاتِکُمْ لاتَعْلَمُونَ شَیْئاً وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرونَ» خداوند شما را از بطون مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و

---

۱ ــ لَوْ عَلِمْتُمْ ما فی طَلَبِ العِلْمِ لَطَلَبْتُمُوهُ وَلَوْ بِسَفْکِ المُهَجِ وَخَوْضِ اللُّجَجِ.

۲ ــ سورهٔ علق

۳ ــ زمر، آیهٔ ۹.

۴ ــ آل عمران، ۱۸.

۵ ــ مجادلة، ۱۱

۶ ــ طه، ۱۱۴.

۷ ــ الانعام، ۱۱۶

۸ ــ یونس ۳۶.

۹ ــ الروم، ۲۹ و اسراء، ۴۶

۱۰ ــ سورهٔ اقرأ، بقرة، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۶۶.

۱۱ ــ بقرة، ۱۱۱ ــ مؤمنون، ۱۱۷ ــ نمل، ۶۴.

۱۲ ــ عنکبوت، ۲۰. حج، ۴۶. اعراف، ۷۹

در شما شنوائی، بینائی و عقل قرار داد تا شکرگزار باشید سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۸. این آیــه تــقریباً صراحت دارد در این که شنوائی، بینائی و تعقل اسباب تحصیل علم می‌باشند.

انسانیت انسان وابستهٔ به قدرت عقلانی اوست. انسان با استفاده از نیروی تعقل خود امور را می‌شناسد، مشکلات خود را تشخیص می‌دهد، ارزشها را مشخص می‌سازد، مناسبات خود را با دیگران بهبود می‌بخشد و راه را برای تکامل و رشد خود آماده می‌سازد. هر نظامی که به ایـن نـیرو بیشتر تکیه کند بهتر می‌تواند در راه پیشرفت و تکامل انسان قدم بـردارد. بـزرگی فـرد وابسته بـه قدرت عقلانی اوست. همینطور عظمت یک جامعه به اتخاذ رویهٔ عقلانی و اطـاعت از خـردمندان آن جامعه وابسته می‌باشد.

حضرت موسی بن جعفر (ع) به هشام می‌فرماید:

«ای هشام براستی که خدا برمردم دو حجت دارد، حجت آشکار و حجت نـهان. امـا حجـت آشکار همان پیامبران، و پیشوایانند و اما حجت نهان عقل می‌باشد.»[1]

حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«سرآمد بی‌نیازیها برخورداری از عقل است.»[2]

همچنین فرمود:

«عقل برای تو کافی است زیرا راههای گمراهی تــرا از راههـــای رستگاریــت مــتمایز می‌سازد»[3]

عقل بطور مکرر در قرآن مورد توجه قرار گرفته است، کلمهٔ عقـل و مشتقـات آن در حـدود پنجاه بار در قرآن آمده است و اصطلاح اولوالالباب (صاحبان عقـول) بـیش از ده بـار در قــرآن تکرار شده است.

با توجه به اینکه استعمال کلماتی مانند عقل، علم، حجت، یقین، قطع، بـرهان، اولوالالباب، اولی النهی و در برابر، استعمال کلمات متضاد با این کلمات بمنظور تخطئه آنها در قـرآن فـراوان است و با توجه به اینکه کثرت استعمال کلمات می‌تـواند گـواه خــوبی بــرتعیین ارزش و اهمیت مفاهیمی که از آن کلمات استنباط می‌شود باشد می‌توان به ارزش علم، عقل، تجربه،حس و برهان در اسلام پی برد.

۹ ــ جهانی و جاودانی بودن

برنامه‌هایی که اسلام در مورد تربیت و انسان‌سازی دارد، محدود به یک کشور یا یک منطقه

---

۱ ــ الکافی، ص ۲۵

۲ ــ اِنَّ اَغْنَی الْغِنَی الْعَقْلُ. نهج‌البلاغه، ص ۱۰۹۴

۳ ــ نهج البلاغه صفحهٔ ۱۲۷۴

معین و مخصوص و یک دوره و زمان مشخص نیست، بلکه برای همیشه و برای همهٔ جهان است.
به تعبیر دیگر جاودانی و جهانی یا همه جایی و همه گاهی است.

بدون شک، تربیت و تعلیم، برای انسان است و تمام سروکارش با اوست. اگر یک نظام تربیتی، انسان را از یک بعد خاص، مورد توجه قرار بدهد، نمی‌تواند جهانی وجاودانی باشد. نظامی که روی یک طبقه خاص یا خانواده معین تکیه دارد، جهانی نیست و چون خانواده‌ها یا طبقات، همیشگی نیستند، جاودانی هم نیست.

در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که یک پیرمرد کفاش پیشنهاد کرد که مخارج سپاهیان ایران را که با سپاهیان روم در نبرد بودند بپردازد به شرطی که انوشیروان اجازه دهد که پسرش درس بخواند. انوشیروان زیر بار چنین شرطی نرفت!

اگر در ایران قبل از اسلام، تعلیم و تربیتی بود، برای یک طبقه معین بود و زحمتکشان و پیشه‌وران از آن محروم بودند. این نظام تعلیم و تربیت، درست است که با انسان سروکار دارد، ولی انسان به ملاحظه طبقه‌اش، به ملاحظه وضع اجتماعیش و بنابراین تا وقتی که آن زندگی طبقاتی دوام پیدا کند، این نظام هم می‌ماند و هر وقت از بین رفت از بین می‌رود.

گاهی تکیه‌روی خون و نژاد یا عقیده و مرام میشود. در این نظامها تعلیم و تربیت هم جنبهٔ نژادی یا مسلکی دارد و به درد همه انسانها در همه مکانها و در همه زمانها نمی‌خورد.

تعلیم و تربیت یهودی به درد مردم دنیا نمی‌خورد، به دلیل اینکه نژادی یا مسلکی ــ نژادی است.

در دنیای قدیم تقسیماتی وجود داشته، مثلاً دنیا را به ایران و انیران یا یونان و بربر و عرب و عجم تقسیم می‌کرده‌اند. براساس این تقسیمات، ایرانیان، غیر ایرانی را شایسته نمیدیدند، یونانیان، بربریان را و عرب، عجم را. چنانکه در عصر ما نژاد ژرمن، غیر ژرمن را شایسته نمی‌داند. هر کدام از اینها برای خود حقوق و مزایائی قائل بودند که دیگری از آنها محروم بود، البته نباید فراموش کنیم که شدت و ضعف هم داشت.

اما نظام تربیتی درست، نظامی است که تکیه‌اش روی انسانیت انسان باشد، نه انسان از یک بعد خاص و نه انسانی که اهل سرزمین مشخصی است، متعلق به طبقه و نژاد خاصی است و دارای رنگ معینی، چنین نظامی گرفتار یک بعد خاص نیست، میخواهد انسانیت انسان را بپروراند و بنابراین اگر هدفها و روشها و اصول را درست و دقیق شناخته باشد، جهانی و جاودانی است. زیرا پا به پای انسان ادامه حیات می‌دهد. یعنی تا انسان هست، آن نظام هم هست. قرآن کریم می‌فرماید:

مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍمِنْ رِجٰالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخٰاتَمِ النَّبِيّينَ[1]

---

۱ ــ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۰

«محمد پدر شما نیست، رسول خدا و خاتم پیامبران است.»
وقتی بعنوان خاتم پیامبران معرفی می‌شود، مفهومش این است که برنامه‌اش همیشگی است. بعد از او پیامبری نمی‌آید تا برنامهٔ جدیدی عرضه کند، آنچه گفته است، کامل است. همیشگی و کهنه نشدنی است.

۱۰ ـ قابلیت تحقق و اجرا

یکی از امتیازات دیگر تربیت اسلامی، داشتن راه‌حل‌ها و برنامه‌های صحیح و عملی است. راه‌حل‌هائی که مبتنی بر شناخت دقیق فطرت و وجود انسان و نیازهایش بوده و تأمین کننده کلیه نیازها و دربرگیرنده همه ابعاد وجودی وی میباشد.
در اینجا صحبت از «مدینه فاضله» تخیلی و غیرقابل پیاده کردن نیست، سخن از برنامه‌های عملی و منطبق بر سرشت و ساخت وجودی و در جهت کمال انسانی است، و بخاطر همین است که تنها در روی کاغذ و خیال نمی‌ماند، بلکه صورت عینی و واقعی بخود گرفته و عملاً انسان می‌سازد و کمال و عظمت و نبوغ می‌آفریند.
از دلایل واضح برتری نظام تربیتی اسلام، عقیم ماندن برنامه‌های تربیتی مصلحان بشری و پیروزشدن و تحقق یافتن تربیت دینی بصورت تربیت شخصیتهای وارسته در تاریخ می‌باشد.

تحقیق

۱ ـ اگر تربیت اسلامی دارای دو ویژگی ذیل نمی‌بود، بررسی کنید که جامعهٔ اسلامی دچار چه مشکلاتی می‌شد؟ الف ـ در تربیت اسلامی، هر مسلمان مسئول تزکیه و اصلاح خویش است.
ب ـ در تربیت اسلامی، هر مسلمان مسئول هدایت و حفاظت از دیگران است.
۲ ـ تحقیق کنید برنامه‌های تربیتی و تعلیمی برای آنکه قابلیت تحقیق داشته باشند باید از چه خصوصیاتی برخوردار باشند؟

فصل سوم

اهداف تعلیم و تربیت اسلامی

ضرورت و نقش هدفها

برای شروع هر کاری، قبل از هر چیز باید اهداف آن کار مشخص باشد و دقیقاً بدانیم که هدف ما از انجام آن کار چیست تا از وسائل و راهها و روشهائی در انجام آن کار استفاده کنیم که در جهت تحقق اهداف مورد نظر باشد. اگر بخواهیم قسمتی از بدن یک انسان را جراحی کنیم، ابتدا باید هدف از جراحی را مشخص کنیم تا برای نیل به آن با ایجاد شرایط لازم، از وسائل و ابزار جراحی به طریقی استفاده نمائیم که هدف مورد نظر تأمین گردد.

در تعلیم و تربیت نیز چنین است. برای آنکه تربیت مُتربّی خویش را آغاز کنیم، ابتدا باید هدف از تربیت او را مشخص نمائیم. بدانیم چگونه انسانی می‌خواهیم بپروریم و بر فرض که تربیت مؤثر واقع شد در او چه تغییری حاصل می‌شود؟ تا با توجه به این هدفها، برنامهٔ همه جانبه و هماهنگی طرح‌ریزی کرده و با روش مطلوبی به اجرای آن بپردازیم.

اگر تعلیم و تربیت را به کانالی تشبیه کنیم، مُتربیان با داشتن خصائص ارثی و استعدادها و نیازهای خاصی که بعد از تولد به همراه دارند، وارد کانال زندگی می‌شوند که در طول عبور از آن بوسیلهٔ اولیا و مربیان و عوامل مؤثر دیگر تربیتی، تربیت یافته و از طرف دیگر این کانال، خارج می‌شوند. اینجاست که رفتارهای مورد نظری را که ما کوشش داشتیم در متربی پیاده نمائیم، باید به همراه داشته باشد و هنگامی که «ارزشیابی»اش می‌کنیم، تبدیل به انسانی شده باشد که از نظر ما ایده‌آل بوده است و از آغاز تعلیم و تربیت او سعی داشته‌ایم که او را اینچنین بپروریم. این آرمانها و ایده‌آلها، همان اهداف تعلیم و تربیت هستند.

مزایا و محدودیتهای اهداف دور و نزدیک

هدف، نقطه‌ای است که آدمی برای وصول به آن در حرکت و تلاش است، محرک و مشوق آدمی به کار و فعالیت، و راهنمای او در حرکت است. این نقطه گاهی با ما فاصلهٔ کمی دارد و به عبارت دیگر، هدف قریب و سریع‌الوصول است و زمانی فاصلهٔ آن از ما بسی دور و همچون ستاره‌ای دور از دسترس است.

هر کدام از این هدفها دارای مزیتها و محدودیتهائی هستند. فی‌المثل هدفهای

قریب‌الوصول، روح نشاط و امید را در آدمی زنده نگاه می‌دارند و مشوق انسان در تلاش و فعالیتند، چون دسترسی به آنها به سهولت امکان‌پذیر است. ولی عیب آنها این است که اولاً پس از وصول به آنها، حالت یکنواختی و سکون در آدمی ایجاد می‌شود و انسان، دیگر محرکی برای حرکت و فعالیت ندارد. ثانیاً متربیان چون دائم در پی اهداف زودرس بوده‌اند لذا افرادی دون همت شده و از اهداف بعیدالوصول متعالی گریزانند و از مواجهه با مسائل و دشواریهای بزرگ و پردامنه که در مسیر زندگی خواسته و ناخواسته پیش می‌آیند، گریزان می‌شوند. هدفهای بعیدالوصول در عین اینکه این نقص را ندارند ولی عیب آنها خصوصاً برای کودکان و نوجوانان این است که چون دسترسی به آنها بسیار مشکل و طاقت‌فرساست، لذا تحرک لازم را در آنها برای تلاش ایجاد نمی‌کند و بسیاری از افراد، خود را در وصول به آن اهداف ناتوان می‌بینند، و در نتیجه سرخورده و دلسرد می‌شوند.

راه سوم در انتخاب هدف

بر این اساس که تصویر شد، انتخاب هر یک از دو راه در زمینهٔ هدف مشکلات و دشواریهائی را برای عامه در بر دارد. گو اینکه برای خواص، هدفهای بعیدالوصول بسی عقلانی و قابل قبول است. در جمع بین این دو راه، طریقهٔ سومی را هم می‌توان پیدا کرد که نه جنبهٔ ملال از بعیدالوصول بودن هدف در میان باشد و نه رکود و در جا زدن بخاطر قریب‌الوصول بودن آن. و آن اینکه هدف درنقطه‌ای دور از دسترس و در بی‌نهایت باشد ولی برای وصول به آن مراحل و مدارج و یا منزلهائی وجود داشته باشد و هر منزلی هدف جزئی و چون پله‌ای برای صعود به پلهٔ دیگر باشد و این همان است که در اسلام پیش‌بینی شده است. در اسلام هدف، قرب به خدا است که هدفی در بی‌نهایت است و آدمی در سایهٔ مراعات اموری بنام عبادت،[1] گام به گام این مراحل را طی می‌کند.

هدف غائی

هدف غائی تربیت و تعلیم اسلامی آن است که مقدمات حرکت و هدایت آدمی را در صراط مستقیم پرستش پروردگار فراهم آورد و معراج او را به مرحلهٔ کمال انسانی آسان سازد و راه بازگشت به احسن تقویمی را که بنیاد آفرینش وی بر آن استوار است، هموار کند و به یاری عمل صالح از مراحل و مدارج علم و ایمان بگذراند و هر لحظه بیشتر به خدا که مقصد نهائی این سیر و

---

۱ ــ مفهوم «عبادت» شامل تمام اعمال انسان که جهت قرب به خداوند متعال انجام شود، می‌گردد. در درس اخلاق اسلامی در این زمینه بحث کافی صورت گرفته است.

سلوک است، نزدیک نماید.

به عبارت دیگر، انسان باید چنان ساخته شود که با دوری از رذائل و آلودگی‌ها، استعدادهای عالیهٔ روحی و ملکوتی‌اش شکوفا شده و چنان به کمالات علوی و فضائل ملکوتی آراسته گردد که استعداد و لیاقت قدم نهادن در آستان قرب ربوبی را کسب و با وصال به حق، به سعادت جاویدان رسد، سعادتی که شرح آن در قالب الفاظ نگنجد و به وصف و بیان نیاید. در چنین حالی است که بقول سعدی:

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند ... بنگر که تا چه حدّ است مقام آدمیّت
طیران مرغ دیدی، تو ز پای‌بند شهوت ... بدر آی، تا ببینی طیران آدمیّت

اهداف کلی

انسان در مقام سعی عملی و قلبی و عقلی، برای وصول به حق همواره در برابر سه امر مرتبط با یکدیگر قرار می‌گیرد که در عین حال هم حجاب و هم وسیلهٔ تقرب، هم مانع و هم سبب نیل به هدفند. این امور عبارتند از:

۱ ــ خود انسان با همهٔ استعدادها و امکاناتش.
۲ ــ جامعهٔ بشری و تاریخ آن.
۳ ــ طبیعت.

در این جولانگاه باید چگونگی ارتباط آدمی با خودش، با جامعهٔ بشری و تاریخ آن و با عالم طبیعت و این هر سه با یکدیگر، معلوم گردد، و نحوه ارتباط این سه با مبدأ آفرینش روشن شود. توجه به این روابط، رسالت یا اهداف کلی تعلیم و تربیت را معین می‌کند و تحقق این رسالت، ما را از ظلمات بیرون آورده و به جانب نور می‌برد و تا حد ممکن به هدف غائی تعلیم و تربیت نزدیک می‌سازد.

اهداف کلی تعلیم و تربیت مانند موجی از دریای هدف غائیِ آن سر بر می‌آورند و همچون مجموعه‌ای هماهنگ و مرتبط با یکدیگر بر پایهٔ این هدف استوار، حول محورش در جنبشند.

بنابر آنچه گذشت به منظور وصول به هدف غائی تعلیم و تربیت که: تسهیل سیر صعودی و متعالی انسان و تسریع حرکت و هدایت وی در صراط مستقیم پرستش پروردگار عالم است، هدفهای زمینه‌ساز زیر باید همواره در عمل مدنظر باشد و بخش نخست این اهداف به عنوان محور تلقی شود. زیرا این هدف نسبت به هدفهای دیگر و در ارتباط با هدف غائی، جنبهٔ زیر بنائی و راهگشائی دارد.

الف ــ در مقام برقراری ارتباط با مبدأ خلقت و به منظور هموار کردن راه پرستش پروردگار عالم و وصول به هدف غائی:

تعلیم و تربیت باید بر معرفت و ایمان به خدای یکتا و اعتقاد به اسلام و قرآن مبتنی باشد و به عمل طبق شرایطی که ایمانی این چنین اقتضا کند، بینجامد.

ب ــ در مقام برقراری ارتباط مطلوب با خویشتن خویش و شناسائی و بهره‌جوئی از کلیهٔ استعدادها و امکاناتی که در وجود آدمی بودیعه نهاده شده است، باید وجود انسان به عنوان آیتی از آیات الهی و به عنوان مناسبترین وسیله برای شناخت مبدأ آفرینش[1] و تقرب به حضرتش مورد مطالعه قرار گیرد. با توجه به این اصل:

تعلیم و تربیت باید بر معرفت ابعاد بدنی و روانی، عقلی، عاطفی و وجدانی آدمی و قوای مادی و معنوی و نقاط ضعف و قوت او (فجور و تقوی) مبتنی باشد و به ایمان به ارزش انسان در نظام آفرینش و اعتماد به امکانات وسیع آدمی در این نظام و سعی مستمر و مسئولانه در استفادهٔ مشروع از این قوا به منظور تزکیهٔ نفس و تعالی فکر و تهذیب اخلاق منتهی می‌شود.

مطالعهٔ وجود آدمی باید به شناخت امکانات و محدودیتهای وی از طرفی و تشخیص منجیات و مهلکات، از طرف دیگر، بینجا مد و سرّ برخورداری وی از اختیار و مسئولیت، و امکان نیل به حد اعلای ارزشهای انسانی نظیر تزکیه نفس و استقلال اخلاقی را آشکار کند.

این معرفت که در درجهٔ اول مفتاح معرفت الهی است باید ایمان انسان را به مقام خلیفةاللهی بشر و امانتداری انسان استحکام بخشد و او را با الطاف واسعهٔ خدای متعال و تأییدات او که آدمی را مشمول عنایات خاص خویش گردانیده است، امیدوار گرداند و اینهمه وی را به عمل صالح که زیبندهٔ همچو مخلوق برگزیده است تشویق نماید.

ج ــ در مقام برقراری ارتباط معقول با جامعه:

تعلیم و تربیت باید بر شناخت و تبیین ارزشهای زندگی گروهی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن و ایجاد ایمان قلبی نسبت به این ارزشها مبتنی باشد و افراد را در عمل به اقتضای این علم و ایمان در جهت تشکیل خانواده و امت اسلامی و جامعهٔ بشری سوق دهد.

در قلمرو روابط فرد با جامعه، قدم اول آشنائی با مفاهیم مختلف زندگی گروهی، مزایا و محدودیتهای زندگی اجتماعی، شناخت گروههای طبیعی (خانواده، امت اسلامی، جامعهٔ بشری) و ارزشها و معیارها و قوانین حاکم بر آنها از دیدگاه اسلام و کشف و درک و دریافت اصول تشکیل و تداوم و اعتلای جوامع بشری (تعاون، برادری، برابری، آزادی، استقلال، حقوق، وظائف، قوانین و مقررات) خواهد بود.

معرفت حاصله از مطالعات مذکور باید برتری زندگی گروهی را نسبت به حالت انزوا و گوشه‌گیری آدمی کاملاً آشکار سازد و به این اعتقاد بینجامد که هر چند ملحق شدن به جوامع

---

۱ ــ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

ضرورتاً برای فرد محدودیتهائی ایجاد می‌کند ولی در مجموع متضمن فوائد و مزایائی بمراتب ارزنده‌تر است، از جمله و بالاخص، تحقق جنبه‌های متعالی وجود انسان تا حد زیادی منوط به تعامل و تعاون و تبادل تجارب و تعاطی افکار با دیگران است.

علم و ایمان مذکور باید فرد را بشرکت داوطلبانه و مسئولانه در فعالیتهای مربوط به جوامع کوچک و بزرگ (خانواده، مسجد، شوراهای شهرستان، استان و غیره، امت و جامعهٔ بشری) سوق دهد و به رعایت حقوق دیگران و حدود خود وادار کند، باید او را به تکالیف و حقوق خویش علاقمند سازد و در تحقق استعدادهای خود به منظور ادای دِیْنی که بر هر یک از جوامع کوچک و بزرگ دارد از صمیم قلب بکوشد و فرصتهای لازم برای به عمل آوردن امکانات بالقوه خود را مطالبه کند. باید از برتری‌جوئی، تبهکاری، تفرقه‌افکنی و خودکامگی به عنوان خصلتهائی که آنها را مخل تشکیل، تداوم و تعالی جامعه می‌داند، برحذر باشد و به استقلال و آزادی از آنجهت که شرایط لازم تداوم و تعالی جوامع بشری است عشق بورزد و احترام بگذارد و همواره مدافع آن باشد.

د ــ در مقام برقراری ارتباط معقول با عالم طبیعت:

تعلیم و تربیت باید بر شناخت عالم طبیعت و کشف و درک قوانین حاکم بر آن و ایمان به هدفداری جهان مبتنی باشد و آدمی را به اقتضای این علم و ایمان در سعی مستمر و عمل صالح و بهره‌وری فعال و متعادل و مشروع از منابع و مواهب و زیبائیهای طبیعت و اقدام در حفظ و حراست آن و تحقق حیات طیب، تشویق و ترغیب و مساعدت کند.

شناخت عوالم طبیعت به عنوان آیات الهی از طریق مشاهده، تعقل و تفکر، به تشخیص و درک قوانین حاکم بر جهان و نهایتاً به تعظیم خالق و ناظم و حافظ امور خواهد انجامید.

پی بردن به رموز خلقت عالم و قوانین حاکم بر پدیده‌های طبیعی هر چند نسبتاً محدود بوده و هست، باید ایمان به قانونمندی و هدفداری جهان را ایجاد کند و این اعتقاد را که هیچ چیز در این نظام بیهوده و عبث آفریده نشده است و هر پدیده‌ای ضرورتاً از مجموعه قوانین حاکم بر این نظام تبعیت می‌کند، تقویت نماید.

این علم و ایمان باید روحیهٔ تتبع و تفکر را در آدمی ایجاد و تقویت کند و متربیان را به ابداع و ابتکار و اقدام در استفادهٔ معقول و مشروع و متعادل از منابع و مواهب موجود در طبیعت، در جهت بهبود وضع خود و امت اسلامی، تشویق نماید.

اهداف تفصیلی

برای اینکه بهتر و روشن‌تر بدانیم که متربیان خود را در چه جهتی می‌خواهیم سوق دهیم و از وضع فعلی او را به کدام وضع و موقعیت جدید برسانیم، ضروری است اهداف کلی، بگونه‌ای

جزئی‌تر و بطور تفصیلی مشخص گردند. آنچه در درس «اخلاق اسلامی» در مورد الگوی اخلاقی اسلام و فضایل و کمالات انسانی فرا گرفتید همه داخل در اهداف تفصیلی تربیت اسلامی است.

تذکر چند نکته

در خاتمه این بخش، تذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱ ــ بین جنبه‌های مختلف اهداف و اجزای آنها باید پیوند و هماهنگی باشد. یعنی هدفی هدف دیگر را خنثی نکند.

۲ ــ در طریق وصول به هدف باید به جنبهٔ تدریجی بودن تعلیم و تربیت توجه داشت و دچار شتابزدگی نشد.

۳ ــ از آنجا که تربیت از طریق ارائه الگوها مؤثرترین روش تربیتی است (این مطلب در قسمت روش‌های تربیتی اسلام بطور مفصل مطرح خواهد شد)، لذا باید اولیا و مربیان در تربیتِ متربیان خویش، خود نمونهٔ کامل و ایده‌آلی از اهداف تربیتی مورد نظر باشند تا متربیان با الگو قرار دادن آنها، اهداف مزبور را تحقق بخشند.

۴ ــ در اینجا ممکن است این سؤال به‌نظر رسد که برای تحقق این اهداف متعالی چه باید کرد؟

در پاسخ به این سؤال باید متذکر شویم که اصولاً درس «تعلیم و تربیت اسلامی» درصدد آنستکه با ذکر مقدمات و اصول، وسائل تربیتی و روشهای استفاده از آنها و مسائلی از این قبیل، چگونگی دست‌یابی به این اهداف متعالی را بیان کند.

تحقیق

۱ ــ با مراجعه به رساله حقوق امام سجاد (ع)[1]، اهداف تفصیلی تربیتی آنرا در ارتباط با خدا و خود و جامعه و طبیعت بنویسید.

۲ ــ اهداف تفصیلی تربیت اسلامی را با مراجعه به فصل «فضایل و رذایل در آئینه روایات» در کتاب اخلاق اسلامی، بنویسید.

۳ ــ با مراجعه به خطبه هَمّام اهداف تفصیلی تربیت اسلامی را از آن استخراج نمایید.

---

۱ ــ این رساله تحت عنوان «راه و رسم زندگی از نظر امام سجاد (ع)» ترجمه و چاپ شده است.

فصل چهارم

بحثی پیرامون شناخت متربی

مقدمه

از مقدمات تربیت، شناخت متربی از جهات گوناگون است. برای آنکه بتوانیم در اتخاذ تدابیر تربیتی با روشن‌بینی عمل کرده و به‌اهداف تربیتی موردنظر دست یابیم، لازم است متربی خویش را به‌خوبی شناخته و از خصوصیات ابعاد جسمانی و روحانی او مطلع شویم.

شناخت متربی از دو جهت لازم است، اول از آن جهت که متربی فردی از افراد انسانی است و دارای خصوصیات نوع بشر می‌باشد، و دوم از آن جهت که فردی مستقل از دیگر آحاد اجتماع بوده و دارای ویژگیهایی نسبت به‌دیگران است.

در مورد اول که شناخت خصوصیات نوع بشر است. تاکنون در ضمن دروس دیگر، شناخت اجمالی بدست آورده‌اید[1] و با ابعاد مختلف فطرت انسان آشنائی دارید. در این فصل تنها به‌بعد تربیت‌پذیری انسان اشاره‌ای می‌نمائیم و مطالعه تحقیقات بیشتر را به‌عهدهٔ علاقه‌مندان واگذار می‌کنیم.

در مورد دوم یعنی شناخت متربی از آن جهت که دارای ویژگیهایی نسبت به‌افراد دیگر اجتماع می‌باشد، بر اولیا و مربیان است که با زیر نظر گرفتن خصوصیات جسمی، روانی، عقلی و عاطفی متربیِ خویش از ویژگیهای فردی او آگاه شده و تدابیر اصلاحی خویش را با توجه به‌چنین شناختی از وی،اتخاذ نمایند.

آنچه را که ما در پایان این فصل تحت عنوان تفاوتهای فردی مطرح می‌کنیم، مطالبی در اهمیت این تفاوتها و لزوم توجه به‌آنها در امر آموزش و پرورش است.

تربیت‌پذیری انسان

مبحث تربیت‌پذیری انسان در این باره است که آیا آدمی قابل اصلاح و تربیت است؟ آیا می‌توان وضعی در فرد ایجاد کرد که بر اثر آن رفتاری در او تقویت، تضعیف یا تعدیل گردد؟ اگر

---

۱ ـ در کتاب بینش اسلامی سال چهارم دبیرستان که موضوع آن انسان‌شناسی است مطالب مبسوطی درباره شناخت انسان و فطرت او آموخته‌اید. همچنین در ضمن دروس «روان‌شناسی تربیتی» و «اخلاق اسلامی» با ابعاد گوناگون فطری و روحی انسان در سنین مختلف آشنایی پیدا کرده‌اید، از این رو در اینجا از تکرار آنها خودداری می‌شود.

آری، میزان تغییرپذیری چیست؟ مطلق است یا مشروط و محدود؟

در پاسخ به‌سؤالات فوق، نخست این مسأله مطرح است که آیا کودک آزاد به‌دنیا می‌آید یا مجبور؟ آیا در او قدرت اختیار و اعمال اراده وجود دارد یا خیر؟

شک نیست که اگر او مجبور باشد امکان ایجاد تحول و تغییر در او نخواهد بود و تلاش و فعالیت مربی در شکل دادن به‌او و هیأت دادن به‌طرز فکر و اندیشهٔ او، و بالاخره ایجاد سازندگی در او کاری بی‌فایده خواهد بود.

اما اگر انسان آزاد باشد، می‌توان به‌تربیت‌پذیری او امیدوار بود. البته اینکه میزان تربیت‌پذیری او تا چه حد است، بستگی دارد به‌اینکه آیا او مطلقاً آزاد است یا به‌گونه‌ای آزادی او مشروط و محدود است؟

در پاسخ به‌این مسأله سه نظر وجود دارد که به‌بررسی هر یک از آنها می‌پردازیم:

الف ــ انسان مجبور و نفوذناپذیر است ــ طرفداران این نظریه معتقدند که انسان در بدو تولد، دارای اصول و مبانی پیش ساخته‌ای است و راه هرگونه تغییر برخلاف آن اصول پیش ساخته، بسته است. پیروان این طرز فکر در حقیقت شامل سه دسته‌اند: طرفداران غریزه، طرفداران مزاج، طرفداران محیط یا فرهنگ.

۱ ــ طرفداران غرائز: بر اساس نظریهٔ آنان، آدمی وقتی پا به‌جهان خاکی می‌گذارد، تحت تأثیر فوق‌العاده و شدیدِ غرایز است و این‌غرائزند که زندگی اوراجهت می‌دهند.[۱]

از آنجا که پیروان این عقیده، معتقدند که آدمی تحت تأثیر فوق‌العادهٔ غرائز است و با توجه به‌اینکه غرائز اموری غیراکتسابی و ارثی هستند، لذا بر اساس این عقیده، وضع طفل از قبل قابل پیشگوئی است و هیچگونه تغییر و تحولی در او، برخلاف غرائزش امکان‌پذیر نیست. بدین ترتیب، انسان در بدو تولد مطیع و مجبور غرائز است و از این بابت نفوذناپذیر است و تربیت تأثیری در آیندهٔ او نمی‌تواند بگذارد.

در بررسی این نظر باید گفت: در این که غرائز در آدمی تأثیراتی دارند، شکی نیست. همهٔ ما کم یا بیش از قدرت و کشش غرائز آگاهیم ولی آن را به‌عنوان عامل مسلط قبول نداریم. چرا که در عمل هم می‌بینیم آدمی در سایهٔ تربیت و با قدرت اراده آنها را مهار می‌کند و راه نفوذشان را بر خود سدّ می‌نماید.

ما در زندگی افرادی را می‌بینیم که تسلیم غریزهٔ گرسنگی نمی‌شوند، حتی گاه با اعتصاب غذا (هر چند که باعث مرگشان شود) به‌خاطر هدفهای متعالی خود، آنرا به‌شدت سرکوب می‌کنند.

---

۱ ــ منظور از غریزه، نیروی مرموزی است که در بدو تولد در طبع انسان وجود داشته و فعالیت ارگانیسم را جهت می‌دهد. فرق آن با استعداد این است که استعداد، آمادگی طبیعی انسان برای کار و فعالیت است و زمینه‌ای است در انسان، که ممکن است در اثر تربیت شکوفا شود و یا هرگز بروز نکند. ولی غریزه حتماً بروز می‌کند.

بر این اساس وجود غرائز نمی‌تواند دلیلی بر نفوذناپذیری انسان باشد و نقش تربیت را خنثی سازد.

۲ ــ طرفداران مزاج: طرفداران این نظریه نیز بگونه‌ای دیگر قائل به‌نفوذناپذیری انسان هستند و این مسأله سابقهٔ چند هزار ساله دارد. از چند قرن قبل از میلاد تا حال، هنوز نظریهٔ بقراطی در بین عده‌ای رواج داشته و پذیرفته شده است. طرز فکر بقراط این بود که وجود انسان متشکل از عناصری است که در زمین وجود دارند و آن عناصر بطور عمده چهار چیزاند: آب، هوا، آتش و خاک. هر کدام از این عناصر در سرشت و طبیعت انسانی بیشتر باشند، ویژگی خود را به‌آدمی القاء می‌کنند.

ــ در سرشت برخی از انسانها، آب بیشتر است و آب سبب وجود بلغم است، پس آنها بلغمی مزاج‌اند.

ــ در برخی از آنها، هوا یا باد بیشتر است که آن سبب وجود دم یا خون است پس آنها دموی مزاج‌اند.

ــ در بعضی دیگر آتش بیشتر است و آتش سبب سودا است و چنین آدمی سوداوی مزاج است.

ــ و بالاخره در بعضی‌ها، خاک بیشتر است و خاک سبب صفرا است و چنان آدمی صفراوی مزاج است.

آنگاه برای هر یک از این مزاجها خصوصیات و ویژگیهائی ذکر کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند انسان سوداوی مزاج فردی خشمگین و عصبانی و انسان بلغمی مزاج فردی بی‌غم و خوشگذران است. و بر این اساس انسانها اسیر و تابع جبرِ مزاج خویش‌اند و امکان نفوذ در آنها نیست و نمی‌توان در او دگرگونی لازم را پدید آورد.

امروزه نظریهٔ بقراطی تا حدود زیادی نادرست به‌نظر می‌رسد، زیرا در اثر رژیمهای محیطی و غذائی، تغییراتی در بدن انسان پدید آورده‌اند که خصائص مزاجی و جسمانی در فرد تغییر یافته است بدون اینکه در زمینه‌های ذهنی، عاطفی و اجتماعی او تأثیری داشته باشد.

۳ ــ طرفداران محیط: طرفداران این نظریه، گروهی از جامعه‌شناسانی هستند که در نقش محیطِ با فرهنگ غلو می‌کنند. می‌گویند فرهنگ هر جامعه آدمی را پایبند به‌آداب و سننی می‌کند که تخلف از آن غیرممکن است و کودک مجبور است آنها را بپذیرد. پس با این فرض کودک را نمی‌توان تربیت کرد. این گروه با تبعیت از این اندیشه بطور غیرمستقیم ارزش و امکانِ تربیت را لغو کرده‌اند.

با تأمل کوتاهی بر این نظر می‌توان به‌ناصواب بودنِ آن پی برد. زیرا همانگونه که می‌گویند انسان تحت تأثیر محیط است و القاآت آن را پذیرا است خود نشانهٔ تربیت‌پذیری انسان است.

دلیل دیگر بر بطلان این عقیده اینکه ما افراد بسیاری را می‌شناسیم که در جامعه‌ای بوده‌اند اما برخلاف فرهنگ محیط خود پرورش یافته‌اند. به‌علاوه شخصیتهای بزرگی را می‌شناسیم که نه تنها تحت تأثیر محیط خود قرار نگرفته‌اند بلکه علیه فرهنگ غلط آن شوریده‌اند و در جهت تغییر و تحول آن کوشیده‌اند.

ب ــ انسان مطلقاً آزاد و نفوذپذیر است ــ دستهٔ دیگر که درست در نقطهٔ مقابل جبریون قرار دارند می‌گویند انسان مطلقاً آزاد و نفوذپذیر آفریده شده است. روان‌شناسان رفتار معتقدند کودک چون موم در دست مربی است، به‌هر گونه‌ای که بخواهند می‌توانند او را شکل دهند. او می‌تواند یک کشیش روحانی شود یا یک دزد، یک پزشک متخصص شود یا فردی بیکاره. این دیگر در اختیار مربی است.

در نقد این نظر باید گفت: اولاً به‌عمل آوردن فرد برای هدف و مقصد معین نیاز به‌زمینه‌هائی در افراد دارد که آن زمینه‌ها در همگان وجود ندارد و انسانها بر اساس وراثتهای متفاوت، گوناگون آفریده شده‌اند. ثانیاً عاملِ ارادهٔ افراد را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. انسانها بر اساس ارادهٔ خود در برابر بسیاری از جریانات مقاومت می‌کنند. امری را می‌پذیرند و یا علیه آن می‌ایستند. ثالثاً تمایلات افراد مختلف است، لذا القائات و اثر آن نیز متفاوت خواهد بود.

ج ــ انسان بطور محدود، آزاد و نفوذپذیر است ــ بر اساس این عقیده که نظر اسلام است، انسان نه مجبور مطلق است و نه آزاد مطلق،[1] نه آنچنان که صددرصد نفوذناپذیر باشد و نه صد درصد نفوذپذیر. وضعی میان این دو دارد.

بر اساس این نظر، درست است که ذهن بدون نقشه است ولی نمی‌توانیم هر نقشی را که بخواهیم در آن منعکس سازیم. حدود و قیودی در آن ملحوظ است که باید مورد توجه مربیان قرار گیرد.

آیات و روایات اسلامی، کودک را بالفطره شایسته و مستعد تربیت می‌داند و معتقد است با تحت مراقبت قرار دادنِ قوایِ کودک می‌توان او را ساخت و تا حدود زیادی او را جهت داد. او تغییرپذیری را در تمامِ مدت حیات خود حفظ می‌کند و این وضع در سطحی با این وسعت، خاص انسان است.

ارسال پیامبران، خود بهترین شاهد بر «تربیت‌پذیریِ انسان» است، چرا که اگر انسان تغییرپذیر نبود، خدای تبارک و تعالی پیامبران را برای هدایت او گسیل نمی‌داشت تا در تربیت او بکوشند، چنانچه ارسال پیامبران در مورد جمادات و حیوانات و گیاهان موردی نداشته است، چرا

---

۱ ــ خلاصهٔ نظر اسلام در مورد آزادی بشر در این عبارت امام صادق (ع) است: لاجَبْرَ وَلاتَفْویضَ بَلْ اَمْرٌ بَیْنَ‌الْاَمْرَیْنِ: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین ایندو.»

که در آنها خصیصهٔ «تربیت‌پذیری» که خاص انسان است، وجود نداشته و ندارد.

حضرت علی (علیه السلام) راجع به‌نقش‌پذیری نونهالان می‌فرماید:

وَاِنَّمٰا قَلْبُ الْحَدَثِ کَالْاَرْضِ الْخٰالِیَةِ مٰا اُلْقِیَ فیهٰا مِنْ شَیْئٍ قَبِلَتْهُ.

«صفحهٔ دل نوجوان همچون زمین مستعدی است که هیچ گیاهی در آن نروئیده و آنچه را در او افشانده شود می‌پذیرد».

قسمت دوم روایت فوق یعنی مٰا اُلْقِیَ فیهٰا مِنْ شَیْئٍ قَبِلَتْهُ: «آنچه را در او افشانده می‌شود می‌پذیرد»، نشان دهندهٔ تربیت‌پذیریِ انسان است. که اگر بذر خار در آن پاشیده شود در آن خار می‌روید، به‌عبارت دیگر کودک، انسانی شرور خواهد شد و اگر بذر گل و میوه در آن پاشیده شود، گل و میوه به‌بار خواهد آورد و به‌عبارتی دیگر کودک، انسانی خوب خواهد شد.

اما نکتهٔ دیگری که تذکر آن حائز اهمیت است، این است که دل نوجوان نسبت به‌پرورش خیر و شر در خود استعداد و قابلیت خاصی دارد که با افراد دیگر متفاوت است. بنابراین هر چند بطورکلی انسان تربیت‌پذیر است، اما اینطور نیست که همهٔ انسانها دارای استعدادها و قابلیت‌های یکنواختی باشند و ما بتوانیم به‌سادگی همهٔ آنها را بطور یکسان در جهتِ مطلوب تربیت کنیم.

غیر از قابلیتها و استعدادهای گوناگون افراد، امر دیگری که «تربیت‌پذیری» انسان را محدود می‌کند، مسألهٔ «اراده» است. از نظر اسلام چون هر انسانی دارای اراده است، لذا می‌تواند در برابر تربیتِ مربی خود بی‌تفاوت نبوده و حتی در صورت لزوم، مخالفت نماید.

با توجه به‌مطالبی که گذشت نتیجه می‌گیریم که انسان شایسته و مستعد تربیت است و پیامبران الهی نیز با توجه به‌این حقیقت، برای هدایت انسانها مبعوث شده‌اند، اما در عین حال «تربیت‌پذیریِ انسان» گاهی محدود و مشروط می‌گردد.

تفاوتهای فردی

برای بارور شدن تعلیم و تربیت افراد انسانی، ملاحظه و مراعات کیفیت شخصیتهای آنان در درجهٔ اول از اهمیت قرار دارد.

آنان که می‌خواهند یا گمان می‌کنند که می‌توانند با یک عده قوانین کلی، صدها یا هزاران فرد را تحت تعلیم و تربیت قرار داده، شخصیت آنها را شکوفا سازند، کارشان شبیه به‌کار باغبانی است که بخواهد در باغ خود، درختان تنومندی را مانند چنار و تبریزی و نخل و درختهای گوناگون دیگری مانند بادام و سنجد و سیب و انار و گلهای مختلفی مانند لادن و رز و شب‌بو و نرگس و... پرورش دهد و بدون ملاحظهٔ عکس‌العمل‌های این موجودات گوناگون در مقابل هواهای مختلف، آب و موادی که از خاک تغذیه می‌کنند و همچنین در مقابل آفات و موانع رشد و از نظر اختلاف طبیعت آنها در پیوندها و غیره، بطور یکسان نسبت به‌پرورش آنها اقدام نماید. در

اینصورت جای هیچ تردید نیست که باغ وی در مدت کمی از بین خواهد رفت زیرا ظرافت گل لادن با مقاومتِ نخل و احتیاج آن به‌حرارت پنجاه درجهٔ بالای صفر در یکجا قابلِ جمع نیست. گل شب‌بو، با درخت چنار تنها در یک مفهوم مشترک‌کند و آن این است که هر دو گیاه هستند، ولی بوجود آمدن و بقای آن دو موجود، با یکدیگر تفاوتهای فراوانی دارد.

یکی از امور مسلم در تربیت اسلامی این است که افراد همانطور که از لحاظ محیط‌هائی که در آن پرورش می‌یابند، با یکدیگر فرق دارند، در موهبتها و استعدادها و لیاقتها نیز با یکدیگر فرق و تفاوت دارند. بنابراین نباید برای همهٔ کودکان نتایج یکنواختی متوقع باشیم و همه را در سطح واحد بشماریم.

تفاوتهای فردی از نظر قرآن کریم

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که تفاوتها و برتری بین افراد را برای ما تشریح می‌کند، تفاوتهای در خلقت و در عمل و در محیط‌های گوناگون. شکی نیست که این تفاوتهای بین افراد ناشی از حکمت الهی است، زیرا همین تفاوتها است که انسان و اجتماع را به‌سوی تطور و تکامل مستمر سوق می‌دهد، بطوری که اگر بشر مانند زنبور عسل، یکنواخت خلق شده بود، حس ترقی‌طلبی و بلندپروازی انسانی در نهاد او وجود نمی‌داشت و در آن صورت تطور و ترقی برای انسان نبود، در نتیجه انسان بر سایر مخلوقات علو و برتری نمی‌داشت.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «خیر مردم در تفاوت آنهاست و اگر همه مساوی باشند، هلاک می‌شوند.»[1]

قرآن کریم با اشاره به‌تفاوتهای فردی می‌فرماید: **مٰا لَکُمْ لاٰتَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً وَقَدْ خَلَقَکُمْ اَطْوٰاراً.**[2]

«چرا در برابر خدائی که شما را گوناگون و مختلف آفریده است، تعظیم نمی‌کنید؟!»

حدیث شریف ذیل بیان کنندهٔ وجود تفاوتهائی در عقول مردم است:

رسول اکرم (ص) فرمود: **نَحْنُ مَعٰاشِرَ الْاَنْبِیٰاءِ اُمِرْنٰا اَنْ نُکَلِّمَ النّٰاسَ عَلیٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ.**[3]

«ما گروههای پیامبران مأموریت داریم که با مردم درحدود عقلهایشان، سخن بگوئیم.»

آموزش و پرورش برحسب تفاوتهای فردی

با توجه به اینکه افراد انسانی متفاوت آفریده شده‌اند و هریک دارای توانائیها و طاقتها و

---

۱ ــ **لاٰیَزٰالُ النّٰاسُ بِخَیْرٍ مٰا تَفٰاوَتُوا فَاِذٰا اسْتَوَوْا هَلَکُوا.** (بحار طبع قدیم ج ۱۷ ص ۱۰۱).

۲ ــ سورهٔ نوح، آیات ۱۳ و ۱۴

۳ ــ سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۰۲

امکانات متفاوتی نسبت به دیگری است، لذا مربی شایسته کسی است که تدابیر اصلاحی خویش را در تعلیم و تربیت متربی خویش، براساس توانائیهای او تنظیم کند و هیچگاه بیش از قدرت و امکانات وی بر او تحمیل ننماید.[1]

رسول اکرم (ص) فرمود: «خدای رحمت کند کسی را که در نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند.» راوی حدیث پرسید: «چگونه فرزند خود را در نیکی یاری نماید؟» حضرت در جواب چهار دستور داد:[2]

۱ ــ آنچه را که کودک در قوه و قدرت داشته و انجام داده است از او قبول کند.

۲ ــ آنچه انجام آن برای کودک سنگین و طاقت فرساست از او نخواهد.

۳ ــ او را به گناه و طغیان وادار نکند.

۴ ــ به او دروغ نگوید، و در برابر او مرتکب اعمال احمقانه نشود.

امام صادق برای آنکه این نکتهٔ مهم تربیتی را به اصحابش بیاموزد، حکایت ذیل را نقل فرمود:

دو همسایه، که یکی مسلمان و دیگری نصرانی بود، گاهی با هم راجع به اسلام سخن می‌گفتند. مسلمان که مرد عابد و متدینی بود آنقدر از اسلام توصیف و تعریف کرد که همسایه نصرانیش به اسلام متمایل شد، و قبول اسلام کرد.

شب فرا رسید، هنگام سحر بود که نصرانی تازه مسلمان دید درِ خانه‌اش را می‌کوبند، متحیر و نگران پرسید: «کیستی؟»

از پشت در صدا بلند شد: «من فلان شخصم» و خود را معرفی کرد. معلوم شد همان همسایهٔ مسلمانش است که به وسیلهٔ او به اسلام تشرف حاصل کرده، پرسید: «در این وقت شب چه کار داری؟»

ــ «زود وضو بگیر و جامه‌ات را بپوش که برویم مسجد برای نماز.» تازه مسلمان برای اولین بار در عمر خود وضو گرفت و به دنبال رفیق مسلمانش روانهٔ مسجد شد. هنوز تا طلوع صبح خیلی باقی بود. موقع نافله شب بود، آنقدر نماز خواندند تا سپیده دمید و موقع نماز صبح رسید. نماز صبح را خواندند و مشغول دعا و تعقیب بودند که هوا کاملاً روشن شد. تازه مسلمان حرکت کرد که به منزل برود، رفیقش گفت: «کجا می‌روی؟»

ــ «می‌خواهم برگردم به خانه‌ام، فریضهٔ صبح را که خواندیم دیگر کاری نداریم.»

ــ «مدت کمی صبرکن و تعقیب نماز را بخوان تا خورشید طلوع کند.»

---

۱ ــ لاٰیُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً اِلاّٰ وُسْعَهٰا سورهٔ بقره، آیه ۲۸۶

۲ ــ یَقْبَلُ مَیْسُورَهُ، وَیَتَجٰاوَزُ عَنْ مَعْسُورِه، وَلاٰیُرْهِقُهُ، وَلاٰیَخْرُقُ بِهِ. (کافی جلد ۶، ص ۵۰)

ــ «بسیار خوب.»

تازه مسلمان نشست و آنقدر ذکر خدا کرد تا خورشید دمید. برخاست که برود، رفیق مسلمانش قرآنی به او داد و گفت:

ــ «فعلاً مشغول تلاوت قرآن باش تا خورشید بالا بیاید، و من توصیه می‌کنم که امروز نیّت روزه کن، نمی‌دانی روزه چقدر ثواب و فضیلت دارد؟»

کم‌کم نزدیک ظهر شد. گفت: «صبر کن، چیزی به ظهر نمانده، نماز ظهر را در مسجد بخوان.» نماز ظهر خوانده شد. به او گفت: «صبر کن طولی نمی‌کشد که وقت فضیلت نماز عصر می‌رسد، آن را هم در وقت فضیلتش بخوانیم.» بعد از خواندن نماز عصر گفت: «چیزی از روز نمانده» او را نگاهداشت تا وقت نماز مغرب رسید. تازه مسلمان بعد از نماز مغرب حرکت کرد که برود افطار کند. رفیق مسلمانش گفت: «یک نماز بیشتر باقی نمانده و آن نماز عشا است» صبر کرد تا درحدود یک ساعت از شب گذشته، وقت نماز عشا (وقت فضیلت) رسید، و نماز عشا هم خوانده شد. تازه مسلمان حرکت کرد و رفت.

شب دوم هنگام سحر بود که باز صدای در را شنید که می‌کوبند، پرسید: «کیست؟»

ــ «من فلان شخص همسایه‌ات هستم، زود وضو بگیر و جامه‌ات را بپوش که به اتفاق به مسجد برویم.»

ــ «من همان دیشب که از مسجد برگشتم، از این دین استعفا کردم. برو یک آدم بیکارتری از من پیدا کن که کاری نداشته باشد، و وقت خود را بتواند در مسجد بگذراند. من آدمی فقیر و عیالمندم، باید دنبال کار و کسب روزی بروم.»

امام صادق علیه السلام، بعد از اینکه این حکایت را برای اصحاب و یاران خود نقل کرد، فرمود: «به این ترتیب، آن مرد عابد سختگیر، بیچاره‌ای را که وارد اسلام کرده بود با رفتار خود از اسلام بیرون کرد. بنابراین، شما همیشه متوجه این حقیقت باشید که بر مردم تنگ نگیرید. اندازه طاقت و توانائی مردم را درنظر بگیرید. تا می‌توانید کاری کنید که مردم متمایل به دین شوند و فراری نشوند. آیا نمی‌دانید که روش سیاست اموی بر سختگیری و زورگوئی و شدت عمل است، ولی راه و روش ما بر نرمش و مدارا و حسن معاشرت و به دست آوردن دلها استوار است.[1]

بعضی از اولیا و مربیان ناآگاه، به گمان اینکه فرزند یا شاگرد خود را متدین و خداپرست بار بیاورند بیش از طاقت او، مستحبات را بر وی تحمیل می‌کنند و پیوسته او را به شب زنده‌داری و نوافل و خواندن قرآن و دعا بطور افراطی وامی‌دارند.

اما برخلاف نظر این قبیل اولیا و مربیان، یکی از تعالیم اسلام میانه‌روی در عبادت است.

---

۱ ــ داستان راستان، جلد اول، مرتضی مطهری، ص ۹۷

علمای حدیث در این باب روایات فراوانی نقل کرده‌اند، ازجمله:

امام صادق علیه السلام فرمود: «من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا، پدرم به من فرمود: فرزندم از این کمتر عمل کن، وقتی بنده‌ای محبوب خدا باشد خدا با عمل کم، از او راضی می‌شود.»[1]

رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: «اسلام دین متقن خداوند است، در آن با مدارا قدم بردار، کاری کن که دلت به عبادت خداوند بدبین نشود.»[2]

حضرت علی فرمود: «در دلها حالات رغبت و بی‌رغبتی است در موقع رغبت به مستحبات اقدام کنید و در بی‌رغبتی به واجبات قانع باشید.»[3]

دروغگویی نتیجهٔ عدم توجه به توانائیهای متربی

اگر پدر و مادر به دستور رسول اکرم (ص) عمل کنند: **یَقْبَلُ مَیْسُورَهُ وَیَتَجاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ.**

و از فرزند توقعات سنگین و طاقت فرسا نداشته باشند، فرزند دروغگو و بدبین به دین خدا بار نمی‌آید. درغیر اینصورت، طفل چون از رنجش پدر و مادر می‌ترسد، از اینکه مربی او را تنبل و نالایق بشناسد خائف است. وقتی از انجام کار فوق طاقت خود عاجز ماند ناچار، برای حفظ شخصیت خویش، به پناه دروغ می‌رود و در اثر تکرار، دروغگو می‌شود. نتیجه اینکه یکی از علل دروغگوئی کودک، تحمیل کارهای طاقت فرسا و توقعات غیر معقول پدر و مادر و مربی است.

«ریموند پیج» می‌گوید: «دختر جوانی را می‌شناسم که اکنون یک دروغگوی درمان ناپذیر است. او هنگامی که هفت سال داشت هر روز به کلاس درسی می‌رفت که در آن بیست و پنج نفر از بچه‌ها تحصیل می‌کردند. پرستاری هر روز او را به مدرسه می‌برد و در پایان درس نیز خودش برای آوردن او به مدرسه می‌رفت. این پرستار وظیفه داشت که دخترک را مراقبت کند تا تکالیفش را انجام دهد و درسهایش را بیاموزد، و خلاصه، این زن مسئول تربیت کودک بود. در آن زمان برحسب روش مرسومی که آموزش و پرورش امروز آن را به کلی بی‌مصرف و بی‌حاصل می‌داند، شاگردان کلاس هر روز برحسب نمره‌های امتحانات کتبی طبقه‌بندی می‌شدند و شاگرد اول و دوم و... معین می‌شد. دخترک، هر روز همین که کیف به دست از کلاس خارج می‌شد با پرسش یکنواخت و حریصانهٔ پرستارش که می‌گفت: **چند شدی؟** روبه‌رو می‌شد. هرگاه او می‌توانست بگوید **اول یا دوم** کار درست بود. اما یک بار اتفاق افتاد که سه نوبت پی‌درپی این بچه، شاگرد

---

۱ ــ کافی، جلد ۲، ص ۸۷ ــ ۸۶

۲ ــ کافی، جلد ۲، ص ۸۷ ــ ۸۶

۳ ــ غرر الحکم، ص ۲۵۱

سوم شد، و باید گفت که رتبهٔ سوم میان بیست و پنج نوآموز به راستی قابل تحسین است. اما، با این وجود، پرستار او از آن کسانی نبود که این حقیقت را درک کند. او دو نوبت اول بردباری کرد، اما بار سوم دیگر نتوانست خودداری کند، درحالی که بچه از وحشت دچار بهت شده بود فریاد زد: پس این شاگرد سومی تو پایان ندارد؟ فردا باید اول شوی، می‌شنوی؟ باید شاگرد اول شوی! این امر سخت و جدّی در تمام آن روز فکر دخترک را به خود مشغول کرد و بامداد فردا هم در مدرسه دچار همین غم و وحشت بود. تمام وقت و توجهی را که در امکان داشت آن روز در انجام تکالیف و دروسش به کار برد تمام تفریقهایش درست بود، جواب تمام جمعهایش صحیح بود، همهٔ درسها را به خوبی پس داد و تا نزدیکیهای ظهر که نوبت به دیکته رسید همهٔ کارها رضایت‌بخش و روبه‌راه بود اما در امتحان دیکته او چهار غلط داشت و سرانجام آن روز بار دیگر شاگرد سوم شناخته شد و امروز دیگر این مصیبت و بلای عظیمی بود! هنگامی که زنگ آخر را زدند پرستار دم در کلاس در کمین این طفل ایستاده بود. همینکه چشمش به او افتاد فریاد زد: چه خبر؟

دخترک که جرأت گفتن حقیقت را در خودش ندید پاسخ داد: اول شدم! و... به اینگونه دروغگوئی او آغاز شد!»[1]

تحقیق

۱ ــ با مراجعه به تفسیر آیهٔ ۲۸۶ از سورهٔ بقرة، اهمیت توجه به توانائیهای متربی را در اتخاذ تدابیر تربیتی، بنویسید.

۲ ــ دربارهٔ شناخت ابعاد فطری و روحی انسان مقاله‌ای تهیه نمائید و خلاصه آن را در کلاس بیان کنید.

ابعاد وجودی انسان و اهمیت تربیت آنها

اسلام، آئین فطرت است. بر همین اساس ارضای تمامی نیازهای فطری انسانها در خلال تعالیم عالیهٔ آن مسطور و موجود است. روش تربیتی اسلام بر تمامی ابعاد وجودی انسان، اعم از جسمی و روحی و به تبع آن زندگی مادی و معنوی او، اشراف و عنایت دارد. برخلاف دیگر نظامات اجتماعی انسانی که فقط به یک بعد از ابعاد وجودی انسان معتقدند و تنها به تغذیه و تربیت همان قسمت اهتمام می‌ورزند.

اسلام تمام وجود بشر را آنطور که هست و آنچنانکه خداآفریده‌مورد توجه قرار می‌دهد. هیچ جزئی از آنرا مورد غفلت قرار نداده و اگر استعدادی درترکیب اصیل‌آن نباشد براو تحمیل نمی‌کند.

---

۱ ــ ما و فرزندان ما ص ۶۱

آئین انسان‌ساز اسلام علاوه بر تغذیهٔ جنبه‌های مختلف وجود، انسان را به رعایت جانب اعتدال و میانه‌روی در استفادهٔ از مواهب توصیه و سفارش فرموده است. انسان را آزاد می‌گذارد که هم از طیبات و روزیهای پاکیزه و بهره‌های زندگی استفاده کند و هم او را مانع می‌شود که از این بهره‌ها استفادهٔ نادرست نموده و به افراط دچار شود.

تکامل ابعاد وجودی انسان، او را به هدف غائی خلقتش می‌رساند. استکمال متوازن این ابعاد، هدف آغازین است از آنجهت که می‌تواند ما را به هدف نهائی تعلیم و تربیت که عبارت از وصول به رضای الهی و مقام ملکوتی اوست، در ظل رهنمودهای تعالیم اسلامی، نائل گرداند.

با استفاده از آیات قرآنی می‌توان گفت که انسان از سه بعد: جسم، عقل و قلب شکل یافته که از قلب به روح و یا نفس نیز تعبیر می‌شود.

این ابعاد که در وجود انسان در رأس سایر ابعاد دیگرش خودنمائی می‌کند هریک از جسم و عقل و قلب خواهان اموری هستند که احیاناً و یا در موارد زیادی نسبت به خواسته‌های دیگری در تضاد و درگیری هستند.

باید توجه داشت که چون خداوند متعال، حکیم است و حکمت او در آفرینش هر موجودی، بهیچوجه قابل تردید نیست، این ابعاد و جهان و خواسته‌های آنها را بی‌جهت و عبث نیافریده است. پس باید با توجه به حکمت الهی در آفرینش انسان هریک از این سه بعد را در مسئلهٔ تعلیم و تربیت مد نظر قرار داده و هیچیک از آن دو را جدا و گسسته از یکدیگر پرورش ندهیم. اگر انسان را فقط در یک بعد ببینیم و او را در همان بعد، تربیت کنیم در حقیقت موجبات مرگ و نابودی شخصیت انسانی او را فراهم آورده و موجب توقف و رکود او در سیر و حرکت به سوی «الله» شده‌ایم.

برخلاف نظام‌های تعلیم و تربیت شرقی و غربی، در تعلیم و تربیت اسلامی، هیچ‌یک از ابعاد وجودی انسان فدای یکدیگر نمیشود و اسلام انسان را یک‌بعدی پرورش نمی‌دهد.

با توجه به اینکه همهٔ ابعاد وجود انسان در منطق تعلیم و تربیت اسلامی، محترم و ارزشمند است بحث خود را در پرورش این ابعاد آغاز می‌کنیم:

الف ــ پرورش جسم ــ تعالیم اسلامی همهٔ پیروان خود را موظف به نگاهبانی دقیق از جسم و بدن می‌داند، و به هیچ فردی اجازه نمی‌دهد به بدن و تن خود لطمه و خدشه‌ای وارد سازد. در تربیت اسلامی انسانها باید مراقب و نگاهبان سلامت و تندرستی خویش باشند وگرنه مورد بازخواست الهی قرار می‌گیرند.

حتی بسیاری از اعمال عبادی از قبیل روزه، حج، جهاد، وضو و امثال آنها ــ در صورتیکه به سلامتی جسم و اندام انسان، لطمه‌ای وارد سازد و یا شخص از نظر جسمانی قادر بر انجام آنها نباشد ــ ضرورت اجرای خود را از دست میدهند. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

إنَّ لِبَدَنِکَ عَلَیْکَ حَقّاً:

«تن و بدن تو بر تو حقی دارد که باید وظیفهٔ خود را در ادای آن حق، ایفا نمائی.» ادای حق بدن ایجاب می‌کند که انسان در نگاهبانی و تأمین حوائج آن بکوشد و از تندرستی خویش پاسداری کند.

در کتابهای فقهی، ابواب فراوانی بچشم می‌خورد که صددرصد با ضوابط و قواعدی پیوند دارند که در رابطهٔ مستقیم با مسائل دنیا و زندگانی مادی است و سرانجام به مسئلهٔ قوام و پایداری تن و بدن مربوط می‌شود.

مثلاً باب «حدود و دیات» ارتباط مستقیم و نزدیکی با موضوع نگاهبانی از سلامت و ضمانت اندام و جوارح بدن دارد. چنانکه ابواب معاملات و احکام فقه اسلامی سرانجام به حفظ نظام و سازمان بدن منتهی می‌گردد.

اگر بر طبق نظر مخالفان، نظام تعلیم و تربیت اسلامی، بدن و خواسته‌های آن در این تعالیم از ارزش کافی برخوردار نباشد، پس اینهمه ابواب گوناگون فقه اسلامی در مورد صیانت و ضمانت اموال و ابدان مردم برای چیست؟

در کتب فقه اسلامی ابوابی به‌عنوان «اطعمه و اشربه»، خوراکیها و نوشیدنیها و «صید و ذباحه»: شکار و قربانی کردن، و نیز در کتبِ آدابِ اسلامی، مسائل و مطالب چشمگیری در زمینهٔ حفظ سلامتی بدن و بهره برداریهای معقول از عوامل لذت در دنیا در جهت هدفهای مشروع، ارائه شده است. از طرفی دیگر در خلال تعالیم اسلام، راه و رسم برخی از ورزشها بمنظور تقویت جسم و نیرو بخشیدن به عضلات در جهت اهداف انسانی اسلامی، پیشنهاد و ارائه شده است. در برخی از روایات تعلیم سوارکاری و تیراندازی و شنا، به‌عنوان یکی از حقوق فرزندان بر پدران معرفی شده است. و اصولاً هر نوع ورزش سالمی که به جسم و بدن، سلامتی و توان بیشتری عطا کند در تعالیم اسلامی محبوب و مطلوب است، چراکه رسول اکرم (ص) فرمود:

اَلْمُؤْمِنُ الْقَوِیُّ خَیْرٌ وَ اَحَبُّ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِیفِ:

«یک انسان با ایمانِ نیرومند از یک مؤمن ضعیف و ناتوان، بهتر و محبوب‌تر است.»

ولی نباید فراموش کنیم که انسان، تنها عبارت از همین یک بعد نیست تا ما همهٔ هم و غم خود را در تقویت و پرورش و ایجاد عواملِ رفاه آن محدود سازیم، و آنچنان، مساعی خویش را در جهت آسایش و آرامش آن مصرف نمائیم، و بهترین و عالیترین ابزار و وسائل را در جهت تن‌پروری او فراهم آوریم که انسانها تصور کنند بشر با تمام جهات و سراپای وجودش عبارت از همین یک بعد می‌باشد!

چه، اگر ما انسان را در همین بعد محصور سازیم و این بعد را جدای از ابعاد دیگر ببینیم، و تمامِ کوششِ خود را در پرورش این بعد بکار گیریم با جانور و چهارپائی مواجه خواهیم بود که

باید فقط در چراگاههای مادیات و مراتع تمایلاتِ پست ـــ همچون حیوانات ـــ بچرد و هر لحظه بدنبال صید طعمه‌ای باشد و یا مربیان او بتوانند او را بهتر به چرا وادارند.

جامعه‌ای که خود را منحصراً در بهتر زیستن از دید بعد مادی و در حد و مرز درست کار کردنِ اعضاء و اندام و کامجوئیهای بدنی قانع سازد و جسم و بدن را بعنوان خادم و ابزاری برای پرورش روح و جان انسانی شناسائی نکند، و نیروهای جسمانی را در مسیر خدمت به جهات والای وجود خویش بکار نگیرد، از دیدگاه قرآن کریم در سطح گله و رمهٔ چهارپایان و جانوران و بلکه گمراه‌تر و فروتر از آنها معرفی می‌شود:

لَهُمْ قُلُوبٌ لايَفْقَهُونَ بِها، وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لايُبْصِرُونَ بِها وَلَهُمْ آذانٌ لايَسْمَعُونَ بِها اولٰئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ، اولٰئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ[1]

باری، در تربیت اسلامی میان تن و روان و عقل و دل انسان هیچگونه بیگانگی وجود ندارد. و اسلام آنها را منهای یکدیگر و بدون توجه به پیوند و ارتباطی که میان آنها وجود دارد تربیت نمی‌کند. لذا حواس و قوای جسمی را نمی‌توان در این نظام، صرفاً در حدود مرزهای فیزیولوژی محصور ساخت. در تربیت اسلامی، قوای حسی و نیروهای جسمانی و تقویت و تقویم آنها عاری از هدف نیست. بلکه تربیت بدنی و تقویت جسمانی از آنجهت که در وصول به آماج مطلوب و معقول و رسیدن به اهداف الهی، انسان را یاری می‌دهد، مورد تأیید می‌باشد.

دیدن بدون عبرت، و شنیدن بدون تدبر، و چشیدن و بوئیدن، منهای انعکاسی از آنها در محیط روح و روان ـــ و بالاخره پرداختن به تن و بدن بدون استشعار نسبت به هدف والاتر، کاری است که درخور وظائف اعضای چهارپایان و جانوران گنگ است و نمی‌تواند واجد ارزشی درخور انسان باشد.

پس هدف تربیت بدنی در تعالیم اسلامی رشد جسم نیست بلکه تن و پرورش آن، هدفی است ابزارگونه که باید در خدمت به عقل و روح آدمی بکار گرفته شود و جسم و روح و عقل، همپای با یکدیگر در جهت هدفی عالیتر یعنی رضای الهی گام بردارند.

به عبارت دیگر تعلیم و تربیت اسلامی در تکامل بعد مادی و بدنی انسان، نگران ابعاد معنوی او است و جملهٔ:

اَللّٰهُمَّ قَوِّ عَلیٰ خِدْمَتِکَ جَوارِحی:

خدایا اندام مرا در خدمت بخودت نیرومند گردان.

در دعای کمیل، ناظر بهمین حقیقت است که باید نیروهای مادی و بدنی در خدمت به «اللّه» یعنی در خدمت به تعالی روح و پیوستن انسان به نورانیت حق قرار گیرد تا انسان به حق و نصیبِ

---

۱ ـــ سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۹

خویش از رهگذر زندگانی دنیا دست یابد.

ب ــ پرورش عقل ــ عقل یعنی بعدی که راهبر انسان در بندگی خدا، و رسانندهٔ به سعادت و ورود به بهشت جاوید است:

اَلْعَقْلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنانُ[1]

عقل، عامل بندگی انسان نسبت به خدا و ضامن بهشت و سعادت او است. رهنمودهای اسلام در تقویت و پرورش این بعد، بقدری دقیق و عمیق و گسترده است که بدون اغراق و گزافه‌گوئی نسبت به تمام فرهنگهای بشری، بی‌نظیر است. و هیچ فرهنگی را در این جهت نمی‌توان همپای فرهنگ اسلامی دانست.

تعالیم اسلام، همهٔ لحظه‌ها را در پرورش این نیرو می‌یابد، کاربرد نیروی عقل از دیدگاه تعالیم اسلامی بگونه‌ای است که نیکبختی فرد و جامعه در امر دین و دنیا را زیر چتر حمایت خود می‌گیرد.

در هیچ عبادتی مسئلهٔ راهبری عقل و بکار گرفتن آن فراموش نشده است. یعنی ضمن آنکه تن و اندام انسان در نماز و روزه و حج و سایر اعمال عبادیِ دیگر از حساب خارج نیست و باید اعضاءِ و اندام انسان با گفتن تکبیر و اذکار و قرائات و رکوع و سجود و قیام و قعود و طواف و سعی و امثال آنها ــ دست‌اندرکار تحرک و جنبش و کوشش باشد، باید سرآغاز این تحرک نیز، تحرک درونی باشد. و کوششها و جنبشهای بدنی و تحرک اندام در عبادات، زمانی از ارزش و اعتبار برخوردار است که فکر و نیت انسان بکار گرفته شود و عقل و دل و یا بعبارت دیگر درون و اندیشه انسان بکار افتاده و متوجه هدف باشد.

انسان در منطق تعلیم و تربیت اسلامی اگر حتی برای یک لحظهٔ کوتاه، دست‌اندرکار تمرین و ورزشِ بعد عقلیِ خود گردد یعنی بیندیشد، ارزش این اندیشیدن از ارزش عبادت یکساله و حتی شصت سالهٔ او فزونتر و پربارتر است:

تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سِتّینَ سَنَةً[2]

یک لحظه تفکر از عبادت شصت سال بهتر است. (البته تفکری که انسان را به خدا راهبری کند.)

حتی شخصیت انسان و ارزش وجود او طبق منطق حدیث، با میزان کارآئی عقل او ارزیابی می‌شود. و امام صادق (ع) عقل و خرد را راهبر مؤمن معرفی کرده، و کم خردی و ضعفِ این نیرو را مرزی میان ایمان و کفر میداند.[3]

---

۱ ــ اصول کافی (کتاب العقل و الجهل)

۲ ــ مجمع البحرین ۲۷۸ چاپ سنگی ط ۱۳۱۴ هـ ــ ق

۳ ــ الکافی (اصول) ج ۲ ــ ص ۴۸، ۵۱ ــ چاپ دوم اسلامیة

زیرا دین صحیح و عقل سلیم و نیرومند در مبدأ و اساس، متفق، و در وصول به نتیجه، هماهنگ با یکدیگر پیش میروند. یعنی درک صحیح مفاهیم دینی، به عقل سلیم و نیرومند نیازمند است. قانون ملازمه عقلیه که حکم عقل و شرع را هماهنگ می‌داند، می‌گوید:

كُلَّمٰا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ وَ كُلَّمٰا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ

هر آنچه که شرع آنرا تأیید نماید عقل نیز آنرا تأیید می‌کند. و هر آنچه که عقل آنرا تأیید کند شرع نیز آنرا تأیید می‌نماید.

پس عقل یعنی این پیامبرِ مسئولِ باطنیِ انسان، دارای ارزش و اعتبار تعیین کننده‌ای در تعلیم و تربیت اسلامی است که باید هر فرد مؤمن در صیانت و بکاراندازی و تقویت آن بکوشد.

تعالیم اسلامی برای تشویق به علم که غذای نیروبخش و تعالی‌آفرین این بعد انسانی است از هیچگونه توصیه و سفارشی فروگذار نکرده است.

صدر و ذیل بسیاری از آیات قرآنی به سیر در آفاق و انفس و به جریان انداختن مغز و بکار گرفتن فکر و اندیشه و تدبر و تعقل، جامعهٔ بشری را سفارش می‌کند که برشمردن این آیات از حوصلهٔ این بحث بیرون است.

لکن باید دید آیا صِرف پرورش و تقویت عقل از دیدگاه تعلیم و تربیت اسلامی، هدف مطلق است، و یا آنکه هدفی ابزارگونه و آلی است که باید با توسل به آن، جویای هدف دیگری باشیم؟ و بالاخره آیا انسان برای بازیافتن راه و رسم صحیح زندگی می‌تواند به این پیامبر باطنی و آشنا با علوم و معارف، متکی باشد و یا این پیامبر درونی به عصاکش و راهبر و یادآور دیگری نیاز دارد تا راه راست و صراط مستقیم زندگانی را از چاه و دست‌اندازها بازیابد؟ و آیا عقل و علم و دست‌آوردهای آن می‌تواند داروی درمان‌بخش همهٔ آلام و عامل نجات‌بخش او از تسلط نیروهای قهرآمیز باشد؟

مرحوم شهید ثانی در کتاب منیة المرید، در پاسخ این سؤال می‌گوید: «باید متوجه باشیم که هدف اساسی این علوم و دانشها تنها خود علم و کشف نیست، بلکه هدف این است که تحصیل علم باید در خط و مسیری قرار گیرد که آن خط در جهت مقصد الهی و هماهنگ با آن پیش رود.»

عیب و نقص نظام تعلیم و تربیت غربی و شرقی در این است که درمان تمام دردها و جراحات انسانی را منحصراً در فرآورده‌های عقلی جستجو می‌کنند و عقل نارسا و ناتوان را همچون بت و معبودی می‌پرستند آنچنانکه در تربیت بدنی، بندهٔ تن می‌باشند.

ج ــ **پرورش قلب** ــ پرورش بعد روحی و نفسانی انسان، از دیدگاه اسلام در کنار پرورش ابعاد دیگر از منزلتی شایان توجه برخوردار است، از آنجهت که خدای متعال، رستگاری و کامیابی انسان از خویشتن را در گرو تزکیه و تهذیب این بعدِ گرانقدر، امکان‌پذیر می‌داند:

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهٰا

تعالیم اسلامی بهمان میزان و درجه‌ای که به پرورش عقل عنایت و اهتمام دارد برای تربیت نفسانی و تلطیف عواطف انسانی، اهتمام زیادی مبذول داشته است. همانگونه که عقل را میزان سنجش درست و نادرست معرفی می‌کند قلب را نیز کانونی برای بشمر رسیدن عواطف عالی می‌شناساند. و همانگونه که بدن و عقل انسان دستخوش انحراف و بیماری می‌گردد، قلب و دل آدمی ــ که کانون احساس است ــ دچار بیماری و قساوت گشته و نمی‌تواند احساسهای لطیف و ظریف را در خود بپذیرد:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً[1]

در دلهای ایشان مرض است پس خدا آنرا بیافزاید.

قلب ممکن است بعلت طغیان انسان در هوس و پیروی بی‌بندوبار از تمایلات، دچار ضعف گردد و از لحاظ شهود لطائف و ظرافت، توان و نیرویش به صفر برسد تا آنجا که نتواند هیچگونه احساسی را بازیابد؛ این تنها چشم نیست که کور و نابینا می‌شود، بلکه دلها نیز دچار کوری و نابینائی می‌شوند و نمی‌توانند وظیفهٔ خود را در احساس عواطف عالی و رقیق، ادا کنند.

فَإِنَّها لاٰتَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ[2]

بدرستیکه این کافران، چشمشان کور نیست لیکن چشم دل آنها کور است.

برای خودیابی و خدایابی، تنها عاملی که بکار میاید و می‌تواند انسان را بر ارزشهای موجود در او واقف و آگاه سازد تا از این طریق، کوششها و تلاشهای او به سعادت منتهی شود، و از آن در روز قیامت، بهره‌مند گردد، قلب سلیم و پاکیزه از آلودگیهای نفسانی است که ملازم با کردار شایسته و درخور رضای خدا است.

يَوْمَ لاٰيَنْفَعُ مٰالٌ وَلاٰبَنُونَ، إِلاّٰ مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ[3]

روزی که مال و فرزند نفعی ندارند و تنها کسی در آن روز نفع می‌برد که با قلبی سلیم بسوی خدا آمده باشد.

قرآن کریم گاهی برای شناخت حقایق و دسترسی به آن با تعابیری امثال:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا.

أَفَلاٰ يَنْظُرُونَ.

أَفَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ.

أَوَلَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰيَعْقِلُونَ.

---

۱ ــ سورهٔ بقرة، آیهٔ ۱۰

۲ ــ سورهٔ حج، آیهٔ ۴۶

۳ ــ سورهٔ شعراء، آیهٔ ۸۸ و ۸۹

.... لَآیاتٍ لِاُولِی الْاَلْبابِ.

ودهها تعابیری نظیر آنها، عقل را برمی‌انگیزد.

و گاهی نیز بشر را به استمداد از قلب و احساسهای لطیف موجود در آن دعوت می‌کند.

این دو کانون روشنگر بهیچوجه نباید از یکدیگر جدا شوند، بلکه این دو بسیاری یکدیگر در سایهٔ رهنمودهای اسلام از لحاظ تعلیم و تربیت همچون دو بال نیرومند و کارآمدی هستند که می‌توانند آدمی را به اوج اهداف و قله‌های آماج آفرینش بپرواز درآورده و انسان با ایجاد کارآئی و نیروی کافی در آنها در معراج خود آنچنان اوج گیرد که فرشته از صعود به این قله‌ها احساس ناتوانی کند[1].

بطور کلی باید دانست که در مکتب توحید، سلامت قلب انسان مقدم بر سلامت عقل اوست زیرا که در صورت عدم سلامت قلب، عقل سالم در خدمت قلب ناسالم قرار گرفته و وسایل برآوردن حاجات و آرزوهای نادرست آن را فراهم می‌کند.

اساساً آنچه که در مکتب دین هدف نهائی محسوب شده و تمام تعالیم دین حتی استفاده از عقل نیز بخاطر آنست، عبارتست از کمال معنوی انسان و تحصیل شایستگی قلبی و روحی جهت پیوستن به بارگاه ربوبی که هیچ امری در جهت رسیدن به این هدف، باندازهٔ سلامت قلب مهم و مؤثر نیست. بطوریکه صاحبان قلب ناسالم هرچند که بظاهر اهل ایمان بوده باشند هرگز نخواهند توانست کمترین سیر و عروجی در فضای عطرآگین بوستان توحید حقیقی بنمایند و توحیدشان از توحید لفظی و لسانی تجاوز نمی‌کند.

اساس خداشناسی معرفتی، سلامت قلب است و ادراک بسیاری از معانی علوی تنها و تنها بشرط سلامت کامل قلب میسر است. البته نباید فراموش کرد که سلامت قلب نیز بتنهائی و بدون رشد عقلی کافی امکان سوق دادن انسان به معرفت عمیق را نداشته و در حد درک فطری و بسیط پاره‌ای حقایق معنوی متوقف می‌گردد. به‌عبارت دیگر بدون رشد عقلی، در سایهٔ قلب سالم می‌توان خدا را فطرتاً شناخته و او را ستایش نمود، لیکن این چنین شناختی جنبهٔ بسیط و ساده داشته و نمی‌تواند انسان را در برابر القائیات معاندین و شک و تردیدهای احتمالی از خطر انحراف مصون دارد. حال آنکه اگر انسان در عین داشتن فطرت پاک و قلب سالم، به براهین و دلایل عقلی نیز مسلح شود، مسلماً بهتر می‌تواند ایمان خود را از دستبرد وسوسه‌ها و تردیدها حفظ کند.

---

۱ ــ جبرائیل به پیامبر می‌گوید: لَوْدَنَوْتُ اَنْمُلَةً لَاَحْتَرَقْتُ: «اگر من در آن جوّی که تو در آن به پرواز درآمدی، خود را اندکی نزدیک سازم بال و پرم می‌سوزد.»

ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْاَدْنیٰ: «چنان به خدا نزدیک شد و حقایق را شهود کرد که کمتر از مسافتی به مقدار پهنای دو کمان باقی مانده بود.» (سورهٔ نجم، آیهٔ ۸ و ۹)

بنابراین عقل سالم و رشدیافته به همراه قلب سالم و پاک می‌توانند همانند دو بال، انسان را به سوی کمال حقیقی پرواز دهند و هریک از این دو بدون دیگری ناقص و برای نیل به مقصد ناکافی است.

در قرآن کریم برای تلطیف احساس فرد و جامعه، آیات فراوانی وجود دارد که می‌توان در دسته‌بندیِ موضوعات این کتاب آسمانی و بیدارگر، مسئلهٔ اخلاق و پرورش نفسانی انسان را یکی از بخشهای عمدهٔ آن دانست، زیرا در قرآن کریم از ذکر کوچکترین نکتهٔ انسان‌ساز و الگو پرداز، چیزی فروگذار نشده است[1].

تحقیق

با مراجعه به تفاسیر آیات ۸۸ و ۸۹ از سورهٔ شعراء، اهمیت پرورش قلب را توضیح دهید.

---

۱ ــ ما فَرَّطْنا فی الکتاب من شیءٍ (سورهٔ انعام، آیهٔ ۳۸)

علاقمندان می‌توانند برای آگاهی بیشتر از آیات مربوط به اخلاق، به کتب اخلاق و عرفان اسلامی از قبیل: «احیاءِعلوم‌الدین» غزالی و «المحجة البیضاءِ» فیض کاشانی و «جامع السعادات» نراقی و کتب دیگر مراجعه کنند.

فصل پنجم

عوامل مؤثر در تربیت[1] (جهت مطالعه)

مقدمه

در این بخش به اختصار دربارهٔ علل و عوامل مهمی که در تربیت انسان، تأثیرات مستقیم و یا غیرمستقیم دارند، صحبت می‌کنیم.

آنچه غالباً علمای تعلیم و تربیت به عنوان عوامل مؤثر در تربیت انسان مطرح می‌کنند، دو عامل «وراثت» و «محیط» است. گرچه اعتقاد به تأثیرات کمی و کیفی این دو عامل، مورد اتفاق اینگونه دانشمندان نیست، اما در عین حال، تأثیر این عوامل در تربیت انسان امری است که غالباً به آن معتقدند.

دو عامل «وراثت» و «محیط» در تربیت انسان تأثیر بسزایی دارند، شواهد فراوانی در لابلای متون اسلامی در اهمیت تأثیر این دو عامل و تدابیر تربیتی وجود دارد، که به لحاظ اهمیتشان باید مورد مراقبت اولیا و مربیان قرار گیرد.

نکتهٔ حائز اهمیتی که لازم است در ابتدای این مبحث مطرح شود، این است که اسلام عوامل مؤثر در تربیت انسان را فقط به دو عامل مذکور، محدود نمی‌کند، و به تأثیر دو عامل عمدهٔ دیگر که عبارتند از: «اراده» و «عوامل ماورای طبیعت»، اعتقاد دارد.

دانشمندانی که عوامل مؤثر در تربیت را فقط دو عامل «وراثت» و «محیط» پنداشته‌اند، دانسته یا ندانسته به «جبریون» پیوسته‌اند. چرا که برحسب این اعتقاد، انسان زائیدهٔ وراثت و محیط است و خود، نقشی در سرنوشت خویش ندارد.

این طرز تفکر که تبعات فکری نامطلوبی را نیز به همراه دارد، از نظر اسلام مردود است. در اینجا بخاطر رعایت جانب اختصار، از توضیح بیشتر خودداری کرده و تحقیق پیرامون آن را به عهدهٔ دانشجویان عزیز می‌گذاریم.

از نظر اسلام، «اراده» نقش عمده‌ای را در تربیت انسان ایفا می‌کند و اساس مباحث «خودسازی» در اخلاق، «اراده» است، چرا که به کمک اراده است که انسان به اصلاح نفس

---

[1] ـ مباحث وراثت و محیط، نقش خانواده در تربیت و دوستی و رفاقت دوران نوجوانی و جوانی در کتابهای روانشناسی عمومی و تربیتی به تفصیل بحث شده است لذا در اینجا برای مطالعه آزاد می‌باشد که در صورت نیاز مرور شود.

خویش اقدام می‌کند و اگر جهت‌گیری او فقط مبتنی بر دو عامل وراثت و محیط بود، «خودسازی» مفهومی نداشت.

بدین ترتیب اولیا و مربیان باید عنایت داشته باشند که می‌توانند از ارادهٔ متربیان خود، در اصلاح خود آنها یاری بگیرند. همچنین برای آنکه از این عامل در تربیت ایشان بیشتر استفاده کنند، باید به پرورش آن پرداخته و متربیان خود را افرادی با اراده بپرورند تا در آینده به راحتی بتوانند به تربیت و اصلاح خویش اقدام کنند.

همچنین بنابر اعتقاد اسلامی، «عوامل ماورای طبیعت» در زندگی انسان نقش مؤثری دارند. به عنوان مثال اعتقاد به ابلیس و تأثیرات (نامطلوب) او در تربیت انسان، اعتقادی سمبلیک نیست، بلکه ابلیس موجودی واقعی است که سوگند یاد کرده که در اغوای بندگان از هیچ کوششی دریغ نکند.[1]

بدین ترتیب علاوه بر «وراثت» و «محیط»، عامل «اراده» و عوامل «ماورای طبیعت» نیز در تربیت انسان نقش بسزایی دارند.

از آنجا که بحث پیرامون دو عامل فوق، احتیاج به یک سری مقدماتی دارد که در حیطه کتب جهان‌بینی است، لذا از بحث پیرامون این دو عامل خودداری کرده و در این مبحث فقط به بحث پیرامون دو عامل عمدهٔ «وراثت» و «محیط» می‌پردازیم.

اما نباید فراموش کرد که زمام همهٔ امور، در دست خداوند متعال است و مربی در عین حالی که با توجه به عوامل مؤثر در تربیت، به مراقبت و هدایت متربی خود می‌پردازد، باید به این نکته نیز قلباً توجه داشته باشد که لازمه موفقیت او در امر تربیت، برخورداری از توفیق الهی است. از اینرو، همواره دست استمداد به درگاه الهی دراز کند و از او طلب یاری و توفیق نماید و هرگز اقدامات خودَ را کافی برای هدایت و تربیت خود و دیگران نداند و در تمام مراحل چشم به توفیقات و عنایات الهی داشته باشد و از توسل و توجه و استمداد از درگاه الهی آنی غفلت نورزد.

گفتار اول ــ وراثت

بشر از دیر زمانی به این نکته متوجه بوده است که موجود زنده، بسیاری از صفات و خصائص خود را به نسل بعد منتقل می‌کند و در واقع نسل بعد وارث صفات نسل قبل است. یک

---

۱ ــ ناگفته نماند که ابلیس یک موجود غیرمادی و ماورای طبیعی نیست، بلکه بنابر تصریح قرآن از جن است و جن نیز بنا به خصوصیاتی که در قرآن برای آن ذکر شده است، موجود غیرمادی نیست، اما چون از حوزهٔ درک انسان بیرون است در اینجا از آن به عنوان ماورای طبیعی (نامحسوس) نام برده‌ایم.

تخم گل، کلیهٔ خصائص ساقه و برگ و گل و رنگ‌آمیزی نهالی را که از آن بوجود آمده، در خود حفظ نموده است و پس از سبز شدن همهٔ آنها را یکی پس از دیگری از خود ظاهر می‌کند. بچهٔ گربه در ساختمان اندام و شکل و قیافه و مو و چنگال و سایر ممیّزات نوعی مانند پدر و مادر خود، وارث صفات اسلاف خویشتن است. فرزند یک انسان افریقایی در سیاهی‌پوست و پیچیدگی مو و ساختمان بینی و رنگ چشم مانند پدر و مادر است و همچنین فرزند یک اروپایی در صفات پوست و چشم و مو و بینی با ممیزات مخصوص نژادی پدر و مادر متولد می‌شود. خلاصه آنکه یکی از قوانین مهم در جهان موجودات زنده، قانون وراثت است. این قانون حافظ صورت نوعیهٔ نبات و حیوان و انسان است. به موجب همین قانون فرزندان بدون کوچکترین فعالیت اختیاری صفات و خصائص پدران و مادران را فرا می‌گیرند و با همان ممیزات بوجود می‌آیند.[1]

در قرون گذشته، بشر اجمالاً از قانون وراثت خبر داشت ولی از خصوصیات آن آگاه نبود. دانشمندان دیروزِ جهان می‌دانستند که در تخم گل، در هستهٔ درخت و بالاخره در نطفهٔ انسان و حیوان ذخایری وجود دارد که صفات نسل قبل را به نسل بعد منتقل می‌کند.

دانشمندان امروز دامنهٔ تحقیقات خود را توسعه داده و به اعماق سلول راه پیدا کرده‌اند و در نتیجه‌متوجه‌شده‌اندموجودات‌بسیارکوچکی‌درکروموزومهاعامل‌وراثت‌اندکه‌ژن نامیده می‌شوند.[2]

وراثت از دیدگاه احادیث

رسول اکرم و ائمه طاهرین (ع) که حقایق را با نور وحی و الهام می‌دیدند به این قانون عظیم خلقت توجه کامل داشته و در بعضی از روایات دربارهٔ این راز بزرگ سخن گفته و کلمهٔ «عِرْق» را معرف عامل وراثت قرار داده‌اند. به عبارت روشنتر همان معنایی را که امروز محافل علمی جهان از کلمهٔ ژن استفاده می‌کنند، اخبار از کلمهٔ عرق استفاده کرده است، به عنوان مثال:

۱ ــ رسول اکرم (ص) فرمود:

«ببینید نطفهٔ خودتان را در چه محلی مستقر می‌کنید، از قانون وراثت غافل مباشید، توجه کنید زمینهٔ پاکی باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند.»[3]

---

۱ ــ لازم به تذکر است که براساس روایاتی که از معصومین (ع) در دست است (و نتایج تحقیقات علمی در این زمینه)، وراثت از اجداد نزدیک و حتی دور دست نیز صورت می‌پذیرد. (به عنوان نمونه رجوع کنید به: بحارالانوار ج ۱۴ ص ۳۷۴ ط سنگی. و فصل الخطاب: کرمانی ص ۱۲۶۳. والاسلام والطب ص ۱۰۵ و ۱۰۶.)

۲ ــ در مورد وراثت و نقش ژنها در تعیین صفات فردی در سال قبل در روان‌شناسی عمومی توضیح داده شده است، لذا در اینجا از ذکر نظر دانشمندان و روان‌شناسان ژنتیک خودداری می‌شود.

۳ ــ أُنْظُرْ فی اَیِّ شَیءٍ تَضَعُ وَلَدَکَ فَاِنَّ الْعِرْقَ دَسّاسٌ المستظرف، ج ۲، ص ۲۱۸)

المنجد در لغت (دس) می‌گوید:

اَلْعِرْقُ دَسّاسٌ اَیْ اِنَّ اَخْلاٰقَ الْاٰبٰاءِ تَتَّصِلُ اِلَی الْاَبْنٰاءِ.

این حدیث با کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن به کـلمهٔ عِرْقْ تـعبیر نموده است.

۲ ــ علی (ع) فرمود:

«سجایای اخلاقی دلیل پاکی وراثت و فضیلت ریشهٔ خانوادگی است.»[1]

۳ ــ محمد حنفیه فرزند علی‌بن ابیطالب (ع) در جنگ جمل پـرچمدار لشکر بـود. علی (ع) به او فرمان حمله داد. محمد حنفیه حمله کرد ولی دشمن با ضربات نیزه و تـیر جلو علمدار را گرفت. محمد از پیشروی باز ماند. حضرت خود را به او رساند و فرمود:

از ضربات دشمن مترس، حمله کن! قدری پیشروی کرد ولی بـاز مـتوقف شد. علی (ع) از ضعف فرزندش سخت آزرده خاطر شد، نزدیک آمد:

«با قبضهٔ شمشیر بدوشش کوبید و فرمود: این ضعف و ترس را از مادرت به ارث بـرده‌ای» یعنی من که پدر تو هستم ترسی ندارم اگر مادر شریف پرفضیلتی چـون صدیـقهٔ اطهـر مـی‌داشتی نمی‌ترسیدی. این ترس را از مادر ضعیف خود ارث برده‌ای.

انواع وراثت

خصوصیاتی را که از آبا و اجداد به نسلهای بعدی منتقل می‌شود، بر سه قسم ذیل مـی‌تـوان تقسیم نمود:

الف ــ وراثت خصوصیاتی: وراثتی است که با جسم پیوستگی دارد مـانند گـروه‌خـون، شکل، طول قامت، رنگ صورت و مو و چشم، فرم صورت و امثال آن. بنابراین اگر پـدر و مـادری سیاه‌پوست باشند، فرزند آنها نیز سیاه‌پوست خواهد بود.

ب ــ وراثت عقلی: تردیدی نیست که افراد در یک خانوادهٔ بشری با افراد خـانوادهٔ دیگر در بسیاری از خصوصیات عقلانی و روانی فرق دارند: برخی از آنـها دچـار ضعف عقلی و جنون هستند، و بعضی برخلاف آن. پس بعضی از خصوصیات عقلی از طریق وراثت به فرزندان مـنتقل می‌شود. لذا پیامبر اکرم (ص) فرمود:

اِیّاکُمْ وَتَزْویجَ الْحَمْقٰاءِ فَاِنَّ صُحْبَتَهٰا بَلاٰءٌ وَوَلَدَهٰا ضَیٰاعٌ[2]

«از ازدواج با زنهای احمق و کم‌هوش اجتناب کنید، زیـرا مصاحبت بـا آنـها نـاگوار و فرزندی که از او متولد می‌شود تباه و بی‌ارزش است.»

ج ــ وراثت اخلاقی: سجایای اخلاقی و صفات پسندیـده یـا سیئات اخـلاقی و مـلکات

---

۱ ــ حُسْنُ الْاَخْلاٰقِ بُرْهٰانُ کَرَمِ الْاَعْراقِ. (غررالحکم، ص ۳۷۹).

۲ ــ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۶، ط سنگی

ناپسند پدران و مادران نیز در فرزندان زمینه‌هایی را ایجاد می‌کند. پدران و مادران شجاع و سخی، فداکار و خدمتگذار اغلب فرزندانی پرمایه و با فضیلت می‌آورند و برعکس از خاندانهای بخیل و زبون، خودخواه و ترسو بیشتر بچه‌هایی پست و فرومایه متولد می‌شوند.

در جهان حیوانات نیز بعضی دارای صفات ممتاز موروثی هستند. در نوع اسب، نژادهای معینی است که دارای صفات و امتیازات مخصوصی هستند و سایر اسبها از آن مزایا بهره‌ای ندارند. در نوع کبوتر خانواده‌هائیست که از نظر استعداد و قابلیت تربیت، ممتاز و مخصوص هستند.

در نظر اسلام فضائل یا رذایل پدران و مادران در فرزندان آثار قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد و فرزندان وارثِ آن صفات پسندیده یا ناپسند خواهند بود. در قرآن کریم از زبان نوح پیغمبر فرموده است:

رَبِّ لاٰتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰافِرينَ دَيّاراً. اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلّوا عِبٰادَکَ وَ لاٰيَلِدُوا اِلاّٰ فٰاجِراً كَفّاراً.[1]

«پروردگارا این مردم کافر و گمراه را از صفحهٔ زمین برانداز چه اگر آنها را به حال خود واگذاری از طرفی مایهٔ گمراهی دگران می‌شوند و از طرف دیگر فرزندانی که می‌آورند جز آلوده و پلید نخواهد بود.»

حضرت علی (ع) دربارهٔ فضائل خانوادگی فرموده است:

«کسی که ریشهٔ خانوادگی‌اش شریف است در حضور و غیاب و در هر حال دارای فضیلت و صفات پسندیده است.[2]» و نیز فرموده:

«ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل وراثتهای پسندیدهٔ انسان است.[3]»

فرزندان شریف را باید در خاندانهای پرمایه و ریشه‌دار جستجو کرد. خاندانهایی که دهها یا صدها سال به پاکی زندگی کرده و در تمام مواقع به خوبی امتحان داده‌اند. مردان شجاعی که در روز هجوم دشمن در صف اول مبارزه بودند، سخاوتمندانی که موقع قحطی و بدبختی، هستی خود را با کمال خلوص در دسترس مردم گذاردند، برای مصیبت‌زدگان آرامش دل بودند و برای یتیمان پدری مهربان، دوستدار مردم بودند و جز به خیر مردم فکر نمی‌کردند می‌توانند فرزندان با فضیلت بیاورند. ولی خانواده‌های پستی که معنی شجاعت را نمی‌فهمند، سخاوت و گذشت در قاموس زندگی آنها معنی ندارد، جز به شهوات شخصی و لذائذ فردی خود به چیزی فکر نمی‌کنند، تمایلات خود را بر همه چیز و همه‌کس مقدم می‌دارند علی‌القاعده نمی‌توانند فرزندان خوبی

---

۱ ـ سوره نوح، آیه ۲۷.

۲ ـ غررالحکم، ص ۳۲۷

۳ ـ غررالحکم، ص ۳۷۹

بیاورند و در دامن خود مردان شریفی بپرورند.

رسول اکرم (ص) دربارهٔ انتخاب همسر فرمود:

«بپرهیزید از خَضْراءِ دِمَنْ. به حضرت عرض شد: یا رسول‌الله خضراء دمن چیست؟ فرمود زن زیبایی که از خاندان بد و پلید بوجود آمده باشد.»[1]

جلوگیری اسلام از وراثت ناپسند

برای جلوگیری از پیدایش فرزندان بدبخت و نسلهای فاسد و ناقص، اسلام تا آنجا که عملاً میسر است تعالیم لازم را به پیروان خود داده و بدین وسیله از وراثتهای نامطلوب و پیدایش فرزندان منحرف و معیوب جلوگیری کرده است. دنیای امروز نیز همان مطالب را از نظر علمی به مردم خاطرنشان کرده است. به عنوان نمونه:

یکی از صفات خطرناکی که از راه وراثت به فرزندان منتقل می‌شود جنون است. پدر و مادر دیوانه فرزند دیوانه می‌آورند و این خود قانون اجتناب‌ناپذیر طبیعت است. مولود دیوانه نه‌تنها خودش بدبخت است بلکه می‌تواند منشأ بدبختی جامعه شود.

اسلام در چند مورد برای برهم زدن عقد ازدواج تسهیلات قانونی مقرر کرده است. یکی از آن موارد جنون است. اگر زنی با مردی ازدواج کند به گمان اینکه یک فرد عاقل و طبیعی است، بعداً بفهمد دیوانه است، حق دارد عقد ازدواج را شخصاً فسخ کند و برای رهایی از این ازدواج نامطلوب احتیاج به طلاق ندارد. شرایط و محدودیتهایی که در طلاق مقرر است در اینجا نیست؛ و همچنین مرد در مورد زن دیوانه حق فسخ دارد.

این قانون علاوه بر اینکه زن و مرد را از ضررها و محرومیتهایی که به علت جنون همسر دامنگیرشان می‌شود خلاص می‌کند، وسیله‌ای برای جلوگیری از پیدایش فرزندان دیوانه و منحرف است و در واقع قانونگزار بدین وسیله ازدواج ناقصی را متلاشی نموده و از توسعهٔ جنون و پیدایش مجنون جلوگیری کرده است.

چنان که گذشت، پیشوای بزرگ اسلام در قرون گذشته این موضوع را با چشم واقع‌بین وحی دیده و پیروان خود را از ازدواج با افراد احمق برحذر داشته است.

یک گزارش نشان می‌دهد که در نسل خانواده‌ای که پدر و مادر مبتلا به ضعف عقل بوده‌اند ۴۷۰ کودک ضعیف‌العقل و فقط ۶ کودک طبیعی بوجود آمده است.

یکی از عادات خطرناکی که بدبختانه در اغلب کشورهای جهان کم و بیش بسیاری از مردم

---

۱ ـ اِیّاکُمْ وَخَضْراءَ الدِّمَنِ. قیلَ یا رَسُولَ اللهِ وَما خَضْراءُ الدِّمَنِ قالَ الْمَرْأَةُ الْحَسْناءُ فی مَنْبِتِ سَوْءٍ

(بحار، ج ۲۳، ص ۵۴)

را آلوده نموده است میگساری است. این سم خانمان‌سوز نه تنها بر مردم آلوده ضربات غیرقابل جبرانی وارد می‌کند، بلکه بچه‌های بی‌گناه آنها را نیز دچار بدبختی می‌نماید و تا پایان زندگی به عوارض گوناگون آن گرفتارند. میگساری در اثر تکرار، آثار شومی روی تمام بدن از آن جمله روی سلولهای مغز می‌گذارد. کسانی که به میخوارگی دائم و پی‌گیر آلوده شده‌اند، به طور قطع مردمی علیل و غیرطبیعی هستند. بدبختانه این جنایت در فرزندانشان نیز تأثیر نموده و نطفهٔ الکلیها، بچه‌های منحرف و غیرطبیعی می‌سازد.

اسلام تمام عوارض شوم مشروب را در مردم و فرزندان آنان دیده و علاوه بر اینکه خرید و فروش و تهیه و توزیع و نوشیدن آن را از نظر قانونی بر مسلمین تحریم کرده است به علت اینکه میخواری پدر و مادر روی نطفه تأثیر مستقیم دارد در بحث زناشوئی با کمال صراحت پیروان خود را از پیوند ازدواج با افراد الکلی منع کرده است.

۱ ــ امام صادق (ع) فرمود:

کسی که دختر خود را با شرابخواری تزویج کند با این عمل قطع رحم کرده است.[۱]

۲ ــ رسول اکرم (ص) فرمود:

شرابخوار اگر خواستگاری کند به او دختر ندهید.[۲]

روایات در این باره از رسول اکرم و ائمه علیهم‌السلام بسیار آمده است.

ولی خطر بزرگتر در فرزند شارب الخمر وقتی است که درحین مستی نطفه‌اش منعقد شود.

امام صادق (ع) فرمود:

«هر زنی بهم بستری شوهر شرابخوار خود تن در دهد به عدد ستارگان آسمان مرتکب خطا شده است و فرزندی که از آن مرد پدید آید ناپاک و پلید است و خداوند از آن زن هیچ توبه و فدیه‌ای را قبول نمی‌کند، مگر آنکه شوهرش بمیرد یا او را از قید زناشویی رها سازد.[۳]»

«دکتر کارل می‌گوید: مستی زن یا شوهر در لحظهٔ آمیزش، جنایت واقعی است زیرا کودکانی که در این شرایط بوجود می‌آیند، اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان‌ناپذیر، رنج می‌برند.[۴]»

بدون شک ابتلای به جنون و حماقت و شرابخواری در ساختمان فرزندان تأثیر مهمی دارد و بچه‌هایی که از پدران و مادران مبتلای به این عیوب متولد می‌شوند، معیوب و بدبخت هستند. به همین جهت اسلام در تعالیم خود توصیه‌های لازم را به پیروان خویش نموده و آنها را از پیوندهای

---

۱ ــ مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ خَمْرٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا. (وسائل‌الشیعة، ج ۵، ص ۹)

۲ ــ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۹

۳ ــ لئالی الاخبار، ص ۲۶۷

۴ ــ راه زندگی، ص ۹۱.

بد و ناپاک برحذر داشته است.

تحقیق

۱ ــ با مراجعه به تفسیر آیه ۲۷ از سوره «نوح»، نظر قرآن کریم را پیرامون وراثت بنویسید.

۲ ــ چند نمونه از معلولیتهای ارثی را که تاکنون مشاهده کرده‌اید، بنویسید. و علل پیدایش یک نمونه از آنها را تحقیق کنید.

گفتار دوم ــ محیط تربیت

محیط چیست؟

محیط، تمام عوامل خارجی است که از آغاز رشد، یعنی از آن لحظه‌ای که انسان به صورت نطفه‌ای در رحم قرار می‌گیرد و منعقد می‌شود، بر او اثر می‌گذارند. پس برای جنین نیز محیطی است و آن عبارت از حالات داخلی رحم از نظر حرارت و برودت و غیره است، و نمو جنین تحت تأثیر این عوامل از خارج، و عامل وراثت از داخل قرار دارد.

به عبارت دیگر، محیط عبارت از هر امری است که انسان را احاطه کرده است. بنابراین هرچه که انسان رشد می‌کند دایره محیط او وسعت می‌یابد.

اقسام عوامل محیط

عوامل محیطی بسیار است و در تقسیم اولیه آن می‌توان به دو قسم عوامل انسانی و غیرانسانی تقسیم نمود:

۱ ــ **محیط غیرانسانی:** محیط غیرانسانی، کلیهٔ عوامل غیرانسانی است که به گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم در امر تربیت مؤثرند. در بین عوامل و پدیده‌های غیرانسانی، عواملی وجود دارند که نشأت یافته از انسانند مثل وسائل ارتباط جمعی و یا مجلات و روزنامه‌ها. اما در این تقسیم‌بندی اعتباری، آنها جزو محیط غیرانسانی قرار می‌گیرند. از این دسته، عوامل زیر را می‌توان برشمرد:

الف ــ وسائل ارتباط جمعی: که به دو دستهٔ جدید و قدیم قابل تقسیم‌اند. از وسایل جدید می‌توان رادیو، تلویزیون و فیلم و سینما را نام برد که نقشی حیرت‌انگیز در ایجاد تحول و تغییر در فرد دارند. سینما و تلویزیون برای کودک دنیای دیگری را غیر از محیط خانواده و محیط مأنوسش می‌گشایند و او را در زندگی جهت می‌دهند. تحقیقات نشان داده است که بسیاری از

جرائم و جنایات و صلاح و سداد کودکان مربوط به این دو وسیله است.

از وسایل قدیم می‌توان کتاب، روزنامه، مجله و نوشته‌ها را نام برد که تأثیر آنها در برخی از موارد کمتر از تأثیر وسایل جدید نیستند.

ب ــ ایدئولوژی و فرهنگ: آدمی به صورتی ناخودآگاه و گاهی هم آگاهانه تحت تأثیر آداب و عادات، سنن و شعائر جامعهٔ خویش است.

اشکالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است که بسیاری از مواقع انسانها نه تنها از آداب و سنن غلط جامعهٔ خود متأثر نشده‌اند، بلکه به مبارزهٔ با آن و سعی در ایجاد تغییر و تحول در آن پرداخته‌اند. پس چگونه بپذیریم که آدمی تحت تأثیر فرهنگ جامعهٔ خود قرار دارد؟

نکتهٔ مهمی را که لازم است در اینجا بدان اشاره شود تا پاسخی نیز به سؤال فوق باشد، این است که ما انسانها را قالبی نمی‌پنداریم که فی‌المثل همگی مانند قالبهای صابون، یکنواخت و یکسان و مهمتر از همه، بی‌اراده باشند. بلکه معتقدیم که اولاً انسانها متفاوت و مختلف آفریده شده‌اند و تأثیرپذیری آنها از عوامل مختلف، متفاوت است. بنابراین ممکن است انسانی از فرهنگِ جامعهٔ خود تأثیر پذیرد و انسان دیگری به هیچوجه از آن متأثر نشود. ثانیاً افراد دارای اراده و قدرت انتخاب هستند و می‌توانند آداب و رسوم غلط جامعهٔ خود را بپذیرند و یا آنرا نفی کنند. بنابراین مقصود از بیان عوامل مؤثر در تربیت انسانها، این نیست که انسانها بدون هیچ اختیار و بطور یکسان تحت تأثیر این عوامل قرار دارند.

ج ــ عوامل جغرافیائی و طبیعی: شرایط مختلف جغرافیائی و طبیعی بر روی انسانها، مؤثر هستند. به عنوان مثال در محیط کوهستانی، به علت وضع خاص صخره‌ها و کوره راهها، جهندگی و دوندگی خاصی لازم است، لذا افرادی که در کوهستانها زندگی می‌کنند، از افرادی که در دشت به علت شرایط محیطی نیاز به چنین تحرکی ندارند، مقاوم‌ترند.

ابن‌خلدون، در مورد تأثیر محیط جغرافیائی بر انسان می‌گوید:

«تردیدی نیست که محیط طبیعی در انسان مؤثر است. و از نظر اخلاق حالات خاصی را در افراد ایجاد می‌نماید: غالباً جود و سخا و شجاعت در صحرانشینان، و کسالت و سستی در محیطهای گرم، و علاقه به استقلال و بزرگواری در کوه‌نشینان، و رضا و قناعت در محیط کشاورزی، و علاقه به کوشش و کار در محیطهای سردسیر بیشتر دیده می‌شود.»[۱]

د ــ قوانین و مقررات: در هر جامعه‌ای نوعی قوانین و مقررات وجود دارد که در نحوهٔ زندگی، طرز فکر، اخلاق و رفتار، مقاومت یا سستی، بیداری یا جمود افراد اثر می‌گذارد. به عنوان مثال، افراد در جامعه‌ای که سیاستی ملایم و سهل‌گیر حاکم باشد، با افرادی که در جامعهٔ دیگر زیر

---

۱ ــ نقل به مضمون از مقدمهٔ ابن‌خلدون.

خفقان قدرتهای پلیسی زندگی می‌کنند، احتمالاً از نظر روحیه‌ها و عملکردها با همدیگر تفاوت خواهند داشت.

۲ ــ محیط انسانی: منظور از محیط انسانی، کلیهٔ افرادی هستند که فرد مورد تربیت را احاطه کرده‌اند. از قبیل پدر، مادر، برادر و خواهر تا معلم و مدیر و رهبر و...

مهمترین عوامل مؤثر در تربیت انسان، عوامل انسانی هستند. براساس اینکه افراد، عامل به تعالیم مکتب باشند یا مخالف آن؟ تابع تعصبات و تقلیدهای کورکورانه باشند یا بالعکس؟ و نیز براساس سطح اندیشه و فرهنگ و نوع فکر و فلسفهٔ آنها، نوع تربیت نیز مختلف خواهد بود.

این عوامل را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف ــ محیط خانه و خانواده: کودک در محیط خانه با عوامل انسانی متعددی تماس دارد که مهمترین آنها پدر و مادر هستند که وظیفهٔ اصلی در امر تربیت وی، به عهدهٔ آنهاست. محیط خانه شامل برادران و خواهران و احیاناً دیگران نیز می‌شود.

تأثیر محیط خانواده بر کودک دارای اهمیت خاصی است، زیرا اولاً کودک در این مرحله بسیار تأثیرپذیر است و قابلیت انعطاف او زیاد می‌باشد، ثانیاً در این دوران، کودک بیش از همهٔ اوقات در محیط خانه و با افراد خانواده تماس و برخورد دارد.

کودک به مجرد اینکه، زبان مادری را در خانه فرا گرفت، از طریق مکالمه و گفتگو، افکار و آرای زیادی از افراد خانواده به او منتقل می‌شود، و معارف و اطلاعات او، هم سطح با افکار خانواده پیش می‌رود و در اعمال خود نیز به تقلید از افراد خانواده می‌پردازد. لذا اگر بسیاری از اعمال روزمرهٔ انسانها را بررسی و تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی نمائیم، خواهیم دید که اکثر آنها از طرز تربیت خانوادگی سرچشمه می‌گیرد.

از مطالعهٔ برخی از حالات روانی استفاده می‌شود که ریشه‌های بسیاری از بیماریهای عصبی و روانی، رفتارهای ناهنجار پدر و مادر نسبت به کودک، به خصوص در سالهای اول کودکی است. اعمال پدر و مادر، ناخودآگاه در کودک اثر می‌گذارد: مادری که کودک خود را می‌ترساند، ناآگاهانه فردی جبون و ترسو تربیت می‌کند.

نظم خانه و نظم آنچه در پیرامون کودک قرار گرفته است، دارای اثر عمیقی در ایجاد قریحه و ذوق زیبائی در او است: وقتی محیط کودک را تصویرهای زیبا و زندگی منظم و لباسهای خوش‌آیندی که افراد خانواده دربر دارند، احاطه نماید، ذوق کودک را به زیبائی برانگیخته و انس و علاقهٔ به حب جمال و نظم را در او بوجود می‌آورد.

کودک، دین خانواده را می‌پذیرد. و دین در رفتار و افکار و بصیرت او در زندگی مؤثر خواهد بود، پیغمبر اسلام (ص) فرمود:

کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ حَتّیٰ یَکُونَ اَبَوٰاهُ یُهَوِّدٰانِهِ وَیُنَصِّرٰانِهِ.

«هر نوزادی به فطرتِ (اسلام و توحید) متولد می‌شود، آنگاه پدر و مادر او را به یهودیت و نصرانیت گرایش می‌دهند و از راه فطرت منحرف می‌سازند.»

خانواده، بهترین محیط برای تربیت کودک است: ارتباط میان کودک و والدین در خانواده، نیرومندترین ارتباط‌هاست. رشد کودک با پدر و مادر، بهترین وسیلهٔ تهذیبِ نفس و وجدانیات و اخلاق او می‌باشد.

لذا برای تربیت کودک، باید پدران و مادران را در خانواده‌ها راهنمائی کرد، و آنها را نسبت به وظایفشان در قبال فرزندانشان آشنا نمود. در تعالیم اسلامی، این راهنمائیها دقیقاً ارائه شده و وظائف سنگین پدر و مادر، نسبت به فرزندان خود در محیط خانه تذکر داده شده است.

نقش خانواده در ارضای تمایلات باطنی کودکان

ارضای تمایلات باطنی کودک و توجه به تمام جهات شخصیت او فقط در محیط خانواده میسر است، آغوش گرم مادران و دامن پر مهر پدران می‌تواند این وظیفهٔ سنگین را به عهده بگیرد.

کودکستان قادر نیست جایگزین خانواده شود و سرپرست کودکان در این محل‌ها، نمی‌تواند مانند مادر تمام عواطف و احساساتِ کودک را ارضا نماید. عواطف مادری در انسان بقدری نیرومند است که بعد از غریزهٔ حب ذات هیچ احساسی هم وزن مهر مادری نیست. دل مادر از مهر فرزند لبریز است و در راه پرورش او از هیچگونه فداکاری مضایقه نمی‌کند. وقتی مادر بروی بچه خود لبخند می‌زند، وقتی فرزند خویش را به سینه می‌چسباند، موقعیکه از شفقت و مهر او را می‌بوید و می‌بوسد، موجی از نشاط و لذت در اعماق روح کودک پدید می‌آید و در قیافه و چشمانش مراتب شادی و رضامندی خوانده می‌شود.

دختری که از کودکی در محیط خانواده بقدر کافی محبت دیده و روانش از نوازش پدر و مادر بخوبی تغذیه کرده است، در جوانی گرسنهٔ مهربانی نیست و در مقابل چند جملهٔ مودت‌آمیز این و آن خود را نمی‌بازد و شخصیت خویش را گم نمی‌کند.

و بر عکس دختری که در کودکی نوازش ندیده و تمایل درونیش با محبت گرم پدر و مادر اشباع نشده است روانی ناتوان و روحی ضعیف دارد، کافیست که جوان هوسباز چرب‌زبانی با اهدای یک شاخه گل و گفتن چند جملهٔ مهرآمیز و محبت‌انگیز او را از پای درآورد، و از صراط مستقیم منحرف گرداند.

چندی است در جهان غرب تأسیس کودکستان در شهرها معمول شده و عده‌ای از کودکانرا در آن مؤسسات نگاهداری می‌کنند. مادرانیکه شغل اداری دارند و همچنین زنان بوالهوسی که برای شرکت در مجالس رقص و مراکز فساد و قمار فرزندان خود را مزاحم خویش می‌دانند، از این فرصت استفاده می‌کنند و اطفال خود را به این کودکستانها می‌سپارند.

زندگی بچه‌ها در کودکستان از جهات ظاهری بسیار خوب و مطبوع است. لباسها پاکیزه و قشنگ، سرها شانه کرده و موها مرتب است. کودکستان با شرایط بهداشتی کاملاً مجهز و اطاقها با اصول فنی ساخته شده است، بچه‌ها باندازه بازی می‌کنند و به موقع می‌خوابند بطوریکه قسمتی مهم از تمایلات جسمی و روانی کودکان در کودکستان تأمین می‌شود. اما در کودک عواطف و احساسات دیگری وجود دارد که در محیط اجتماعی کودکستان ارضا نمی‌شود. علاقهٔ یک نفر زن که احیاناً بخاطر منافع مادی، از صد نفر کودک سرپرستی می‌کند با عشق سوزان آسمانی مادری که از بچهٔ خود نگهداری می‌کند فرق بسیار دارد. نوازشهای اختصاصی که در کودک ایجاد شادمانی و انبساط می‌کند تنها در دامن مادر است نه در کودکستان.

در محیط خانواده تمام حرکات و سکنات، خنده و بازی کودک مورد کمال علاقهٔ پدر و مادر است و بچه از این توجه درسها می‌گیرد و لذتها می‌برد ولی کارهای یک بچه در محیط کودکستان بین صد نفر کودک، مانند یک موج دریا بین صدها موج مختلف ناپیدا و درهم شکسته است.

روایات اسلامی اصرار دارند که اطفال یتیم در محیط خانواده‌ها تربیت شوند. اسلام علاقه دارد که مردان و زنان از کودکان یتیم نگاهداری نمایند و آنانرا مانند فرزندان خویش مورد محبت و عطوفت خود قرار دهند.

حکومت اسلام در عصر رسول اکرم (ص) از نظر بنیهٔ مالی آنقدر قادر بود که در هر شهری مؤسسه‌ای را بصورت کودکستان ایجاد نماید و از خزانهٔ دولت مصارف آنها را بپردازد و یتیمان هر شهری را در آنجا جمع کرده و از آنها نگاهداری نماید ولی پیغمبر اکرم (ص) این کار را نکرد زیرا این قبیل مؤسسات برای پرورش کامل جسمی و روانی کودک نارسا هستند، تنها محیط خانواده و عواطف مخصوص است که می‌تواند روان طفل را بطور جامع و کامل پرورش دهد لذا به مردم، به پدران و مادران، به اولیای خانواده‌ها، با منطق مذهبی و ایمانی، پیوسته سفارش می‌کرد که از یتیمان نگاهداری کنید، آنانرا به خانه‌های خود ببرید[1] و در کنار سفرهٔ خانواده بنشانید و مثل فرزندان خویش تربیتشان کنید و در ادب آنان بکوشید و با نوازش و مهربانی مسرورشان نمائید.

دارالایتام ساختن و یتیمان برهنه و گرسنه را لباس و غذا دادن، بدون تردید از عبادات بزرگ اسلامی است ولی نوازش یتیم، مهربانی و عطوفت نسبت به او و تربیت و تأدیب وی، خود عبادت جداگانه‌ای است.

---

۱ ــ رسول اکرم (ص) فرمود: مَنْ كَفَلَ يَتيماً مِنَ الْمُسْلِمينَ فَاَدْخَلَهُ اِلىٰ طَعامِهِ وَشَرابِهِ اَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ اَلْبَتَّةَ اِلاّ اَنْ يَعْمَلَ ذَنْباً لايُغْفَرُ. (مستدرک، ج ۱، ص ۱۴۸) «کسیکه متکفل یتیمی شود، او را به خانهٔ خود ببرد و در خوردنیها و نوشیدنیها شریک خویش نماید، البته پاداش او بهشت است مگر آنکه گناه غیرقابل عفوی مرتکب شده باشد.» (همچنین می‌توانید رجوع کنید به: تحف‌العقول، ص ۱۹۸ ــ و سفینة (یتم، ص ۷۳۱)

نقش خانواده در تربیت دینی کودکان

برای پی بردن به نحوهٔ تأثیر فضای خانواده بر کودکان می‌توانید در آزمایشگاه خانه خود کیفیت آشنائی فرزندان خود را با اعمال و آداب و سنن اسلامی مورد دقت قرار دهید.

هنگامی که شب در خانه دست از سخن گفتن و بازی کردن با کودک دوسالهٔ خود برمی‌دارید و سجاده‌ای پهن می‌کنید و به نماز می‌ایستید، از همان آغاز، کودک شما حس می‌کند که شما در حال خاصی به سر می‌برید، می‌بیند هرچه شما را صدا می‌کند جواب او را نمی‌دهید، بلکه در عوض کلماتی به زبان می‌آورید که با حرفهائی که به او می‌زنید فرق دارد. گاهی خم می‌شوید و قدری می‌نشینید و پس از چند بار نشستن و برخاستن، دوباره با او صحبت می‌کنید. طفل شما از همین جا با نماز آشنا می‌شود، کم‌کم می‌فهمد که نماز خواندن چیست، پس از مدتی خودش می‌آید و در کنار شما می‌ایستد و به تقلید از شما لبهای خود را تکان می‌دهد و به زمین می‌نشیند و ناشیانه سر بر مهر می‌گذارد و بالاخره چند ماه بعد می‌بینید که کلمات و جملاتی از قبیل الله اکبر و بسم‌الله الرحمن الرحیم را دست و پا شکسته ادا می‌کند و دستهای کوچکش را پیش صورت خود می‌گیرد مثل اینکه دارد قنوت می‌خواند. از همین جا بدانید که بسیاری از کارهائی که باید انجام شود تا فرزند شما در آینده نمازگزار باشد انجام شده است. همچنین وقتی نیمه شب فرزند از خواب برمی‌خیزد و چراغ را بر خلاف شبهای دیگر روشن می‌یابد و پدر و مادر را می‌بیند که دور سفره‌ای نشسته‌اند و غذا می‌خورند و دعا می‌خوانند و پس از ساعتی، دیگر چیزی نمی‌خورند، با این تجربه، روزه عملاً در ذهنش نقش می‌بندد. وقتی به این ترتیب در دوران کودکی در خانه و خانواده عملاً با نماز و روزه و طهارت و نجاست و محرم و نامحرم و حلال و حرام آشنا می‌شود، اندک اندک به تبع اوضاع و احوال حاکم بر خانواده، به اعمال و آداب اسلامی تأدب پیدا می‌کند، برای کسانی که از سابقهٔ پرورش خانوادگی با آداب اسلامی بی‌بهره‌اند، عمل کردن به فرائض اسلامی مثل پریدن در استخری پر از آب سرد است. کسی که بر لب چنین استخری ایستاده می‌تواند نظراً خودش را قانع کند که باید به درون استخر بجهد امّا عملاً پایش می‌لرزد، اختلافی که میان درجه حرارت تن او و آب استخر وجود دارد، انتقال دفعی از بیرون به درون استخر را مشکل می‌سازد، این است که اگر مصمم به آب‌تنی باشد ابتدا سر انگشت پای خود را تر می‌کند بعد دستی به سر و سینهٔ خود می‌کشد و خلاصه مدتی با آب بازی می‌کند تا بلکه بتواند دل به دریا بزند و با تمام بدن در آب فرو رود، بسا که همین ترس او و از سردی آب سبب شود تا هرگز عملاً وارد استخر نشود و همواره در کنار آب بنشیند. طفلی که از بدو تولد در فضای اسلامی بزرگ شده است، هرگز خود را با انتقالی این چنین نامأنوس و دشوار مواجه نمی‌بیند، او به شناگری می‌ماند که از اول بی‌آنکه ابهت و غرابت و گزندگی سرمای آب استخر یکباره دست و پای او را سست کرده باشد، خود را تا گردن در آب می‌بیند، و اگر تصمیم به شنا کردن بگیرد دیگر ترس از آب، میان

تصمیم و عملش فاصله‌ای ایجاد نخواهد کرد.

برای مسلمانی که در محیط خانواده با عمل به اسلام مأنوس شده باشد و دستش به عمل به احکام اسلامی، عادت کرده باشد قبول اصول نظری و جهان‌بینی اسلامی هرچند که دلیل و برهان و استدلال می‌خواهد، اما عمل به شریعت اسلامی و قبول کم و کیف آن دیگر نیازی به استدلال ندارد. شکی نیست که مسلمان بودن و مسلمان شدن یکسره با آموزشهای نظری و دلیل و برهان و کتاب و مقاله حاصل نمی‌شود. دین صرفاً اعتقاد به یک سلسله امور نظری نیست، بلکه عمل به یک سلسله فرائض نیز هست و این عمل، ورزیدگی و آمادگی تدریجی می‌خواهد و خانواده، جائی است که این آمادگی برای عمل را به تدریج در فرد مسلمان ایجاد می‌کند.

به همین جهت غالباً کسی که اسلام را در خانه و در میان خانواده احساس نکرده باشد و در بزرگسالی مقدمتاً فقط از رهگذر منطق و برهان به اصول آن معتقد شده باشد، نسبت به انجام اعمال و فرائض دینی، در او نوعی کندی وجود دارد. البته ممکن است شخص طی چند ساعت و یا چند روز به ضرورت دلیل و منطق و برهان ذهناً به بینش اسلامی ایمان بیاورد، اما نمی‌تواند عیناً همان تحولی را که در ذهنش به ظهور رسیده بر اعمالش منطبق کند و عملاً به آسانی در پی آن «بینش» به «روش» اسلامی رفتار کند.

ب ــ **محیط رفاقت و معاشرت** ــ فرزندان بشر در تمام ادوار زندگی از ایام کودکی و جوانی تا روزگار کهولت و پیری، همواره نیازمند رفاقت و دوستی دیگران هستند. همانطور که آدمی از داشتن رفیق موافق و دوست یکدل، احساس مسرت می‌کند و از مصاحبتش خشنود می‌گردد، از تنهائی نیز رنج می‌برد و از نداشتن هم‌صحبت شایسته و مناسب، آزرده‌خاطر و متأثر می‌شود.

رفقا و دوستان نه تنها با هم انس می‌گیرند و با مصاحبت و همنشینی، موجبات شادمانی و نشاط یکدیگر را فراهم می‌سازند، بلکه هر دوستی به مقیاس درجهٔ رفاقت و دوستی، در امور مادی و معنوی رفیق خود نفوذ می‌کند و هر یک دانسته یا ندانسته روی عقاید و اخلاق و رفتار و گفتار دیگری اثر می‌گذارد. اثر معاشرت و رفاقت، موضوعی است غیرقابل انکار، حتی اثر آن در حیوانات و جمادات که پست‌تر از انسان و انعطاف آنها کمتر از انسان است مشهود می‌باشد: آبی که از کنار باغها و شکوفه‌ها عبور می‌کند خوشبو و اگر از کنار لجنزار بگذرد بدبو است.

رسول اکرم (ص) فرمود: «هر انسانی از دین و روش دوست و همنشین‌اش پیروی می‌کند.»[1]

دوست شایسته و بافضیلت یکی از سرمایه‌های بزرگ زندگی و از عوامل خوشبختی و

---

۱ ــ قال رسول‌الله (ص): اَلْمَرْءُ عَلیٰ دینِ خَلیلِهِ وَقَرینِهِ. (وسائل‌الشیعة، ج ۴، ص ۲۰۷ همچنین می‌توانید رجوع کنید به: مستدرک، ج ۲، ص ۶۲)

سعادت بشر است. اولیای گرامی اسلام پیروان خود را به انتخاب رفیق عاقل و باایمان، تشویق نموده و فوائد وجود چنین دوستی را خاطرنشان کرده‌اند. به عنوان مثال رسول اکرم (ص) فرمود:

اَسْعَدُ النّاسِ مَنْ خالَطَ کِرامَ النّاسِ[1]

«سعادتمندترین مردم کسی است که با مردمی بزرگوار مخالطت و آمیزش و معاشرت داشته باشد.»

همچنین اولیای گرامی اسلام ضمن نامه‌ها و سخنان حکیمانهٔ خود خطر رفاقتهای مضرّ و گمراه‌کننده را خاطرنشان فرموده و پیروان خویش را از مجالست و همنشینی با افراد فاسد و تبهکار برحذر داشته‌اند.

علی علیه‌السلام در نامهٔ خود به حارث همدانی توصیه کرده است.

«از رفاقت با کسانیکه افکارشان خطا و اعمالشان ناپسند است برحذر باش. چه آدمی به رویه و روش رفیقش خو می‌گیرد و به افکار و اعمال وی معتاد می‌شود.»[2]

ناگفته نماند که نداشتن رفیق شایسته و دوست صمیمی مایهٔ محرومیتهائی در زندگی دنیا و تأثراتی در جهان آخرت است. ولی مصیبت بسیار بزرگ، رفاقت با عناصر فاسد و همنشینی با افراد گناهکار است. زیرا این قبیل دوستان با تلقین‌های شیطانی، رفیق خود را به گمراهی و ناپاکی سوق می‌دهند و با وسوسه‌های منحرف‌کننده به انواع گناه و پلیدی آلوده‌اش می‌سازند.

به عبارت دیگر، کسیکه رفیق خوب ندارد تنها به پاره‌ای از نعمتها نمی‌رسد و از کمالاتیکه ممکن بود بر اثر رفیق شایسته نصیبش شود محروم می‌ماند. ولی آنکس که رفیق بد دارد نه تنها با مصاحبت او به کمال عالیتری نمی‌رسد بلکه کمالات فطری و فضائل طبیعی خود را نیز از دست می‌دهد و در نتیجه به محرومیتها و آلام دنیوی و همچنین کیفرهای اخروی دچار می‌شود و موقعیکه سیه روز و بدبخت شد و دین و دنیایش تباه گشت اظهار ندامت می‌نماید و آرزو می‌کند ای کاش با چنین عنصر فاسدی طرح رفاقت نریخته بودم.

وای بر من ای کاش فلان مرد پلید و گناهکار را دوست نمی‌گرفتم و به مصاحبتش تن نمی‌دادم.

یا وَیْلَتیٰ لَیْتَنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً.

دوستی و رفاقت جوان

گرچه رفیق خوب و شایسته برای کلیهٔ طبقات مردم در تمام ادوار زندگی ارزنده و مهم

---

۱ ــ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۵۱

۲ ــ نهج‌البلاغة، نامهٔ ۶۹ ــ ر ک به: ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، کلمه ۱۴۷، ص ۲۷۲.

است ولی برای نسل جوان اهمیت بیشتر دارد، زیرا جوانی دورهٔ گسترش دوستیها و رفاقت با همسالان است و جوانان که در آستانهٔ زندگی اجتماعی قرار گرفته‌اند می‌توانند بوسیلهٔ رفیق خوب و با فضیلت، شخصیت خود را تقویت کنند و استعدادهای اجتماعی خویش را به فعلیّت درآورند و خود را برای فعالیتهای دامنه‌دار اجتماعی فردای خویش مهیا سازند.

یکی از مشکلترین مسائل جوانان که همیشه و در همه جا با آن مواجه بوده و هستند و در بعضی از مواقع مصائب عظیم و غیر قابل جبرانی ببار آورده است، مسئلهٔ برگزیدن دوستان با تقوی و انتخاب رفقای یکدل و موافق است.

اشکال این موضوع در دوران شباب از آن جهت است که جوانان از یکطرف به‌کشش طبیعی و خواهش دل، عاشق دوستی و رفاقتند و میل دارند با یک یا چند نفر از همسالان خود رفیق صمیمی شوند و عمیقترین روابط دوستانه را با آنان برقرار سازند، و از طرف دیگر براثر احساسات تند و ناسنجیده و عدم توجه به جهات عقل و مصلحت، ممکن است عناصر ناصالح و تبهکاری را به دوستی برگزینند و براثر رفاقت شوم و خطرناک آنان، موجبات تیره روزی و بدبختی خویش را فراهم آورند.

برای آنکه جوانان با همسالان خود بیامیزند و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریزند، نیازی به تشویق والدین یا ترغیب مربیان ندارند، زیرا جوانی که جسم و جانش سالم و طبیعی است و نقص عضوی یا عقدهٔ روحی ندارد خود بخود براه انس و رفاقت کشیده می‌شود و با میل و علاقه‌مندی شدید، درهای دوستی با دگران را بروی خود می‌گشاید و بدینوسیله خویشتن را برای ارتباطهای اجتماعی دوران بعد آماده می‌سازد.

آنچه جوانان در زمینهٔ رفاقت و دوستی بدان نیازمندند، راهنمائی صحیح آنان در انتخاب رفیق و همچنین اندازه‌گیری حدود رفاقت است. اگر والدین و مربیان بتوانند اقتضای روانی دوران شباب را برای جوانان توضیح دهند و تشریح کنند و آنانرا به وضع روحی خودشان آگاه سازند، اگر بتوانند خطر رفقای ناصالح و ضرر تند روی در رفاقت را به جوانان بفهمانند و با منطقی مستدل و خیرخواهانه آنانرا از رفاقت با عناصر تبهکار و افراط در دوستی برحذردارند، توانسته‌اند وظیفهٔ خویش را نسبت به آنها در مورد انتخاب رفیق انجام دهند و از این راه موجبات خوشبختی و سعادتشان را فراهم سازند.

ویژگیهای رفاقت جوانان

۱ ــ اولین مطلبی که در بررسی رفاقت جوانان جلب توجه می‌کند و دوستی آنانرا از دوستی کودکان و بزرگسالان ممتاز می‌سازد و بدان رنگ اختصاصی می‌بخشد، تفاوتی است که در انگیزهٔ دوستی جوانان با انگیزه‌های دوستی اطفال و کهن سالان وجود دارد.

می‌توان گفت دوستی کودکان با یکدیگر قبل از آغاز دوران بلوغ، تنها یک محبت بی‌آلایش و یک جاذبهٔ سادهٔ طبیعی است، که از غریزه و کشش انس سرچشمه می‌گیرد و براثر برخوردهای تصادفی در محیط زندگی تحقق می‌یابد و دوستی بزرگسالان با یکدیگر ناشی از جلب منافع زندگی و ضرورتهای حیاتی است، ولی دوستی جوانان با همسالان خود از جنس موافق یا مغایر، ناشی از ضربه‌های عاطفی و احساسات محبت‌آمیز تندی است که براثر بروز غریزهٔ جنسی آشکار می‌شود.

۲ ــ تفاوت دیگری که از نظر معنوی و روانی در دوستیهای جوانان شایان توّجه است و رفاقت آنانرا با یکدیگر از دوستیهای بزرگسالان جدا می‌کند، بررسیهای عقلی و مآل اندیشی در بزرگسالان و عوامل عاطفی حساب نشده درجوانان است. بزرگسالان در انتخاب دوست معمولاً سخت‌گیر و دیر پسندند، اینان اگر بخواهند با کسی طرح دوستی بریزند و رفیق یکدل و صمیمی شوند، براهنمائی عقل و دور از احساس تند و حساب نشده قدم برمی‌دارند. ابتدا با او مأنوس می‌شوند تا از طرز تفکر و کیفیّت معاشرتش آگاه گردند، سپس از وضع اخلاقی و سوابق زندگیش اطلاع می‌گیرند و در خلال برخوردها بصور مختلف امتحانش می‌کنند، پس از آنکه او را از هر جهت شایستهٔ دوستی یافتند و بصلاحیتش مطمئن شدند با وی رفیق می‌شوند، بدیهی است چنین دوستی عاقلانه و رفاقت حساب شده و دقیق علاوه بر آنکه بی‌خطر است معمولاً پایدار و ثابت خواهد ماند.

حضرت علی (ع) فرمود: «کسیکه پس از آزمایش صحیح، کسی را به دوستی برگزیند، رفاقتش پایدار و مودّتش استوار خواهد ماند.»[۱]

برعکس جوانان در انتخاب رفیق آسان پذیر و زودپسندند، زیرا آنان بیشتر به احساسات زودگذر و انگیزه‌های عاطفی متوجهند تا به محاسبه‌های عقلی. به‌همین جهت ممکن است کسی را که هرگز ندیده و نمی‌شناسند تنها بر اثر یک برخورد عادی یا پیش آمد اتفاقی مجذوبش گردند و بدون اطلاع از سوابق خانوادگی و صفات اخلاقیش با وی رفیق شوند و ناسنجیده عمیق‌ترین روابط دوستی را با او برقرار سازند.

واضح است چنین دوستیهای تصادفی و حساب نشده می‌تواند ثمرات تلخی ببار بیاورد و ممکن است جوان پاکدل و زودباوری را مجبور نماید که بر خلاف میل باطنی خود اسیر رفاقت عنصر فاسدی باشد و مدتی دراز، مصائب سنگین دوستی او را تحمل نماید.

حضرت علی فرمود: «کسیکه ناسنجیده با دیگران پیمان دوستی می‌بندد ناچار باید به

---

۱ ــ قالَ عَلیٌ عَلَیهِ السَّلامُ: مَنِ اتَّخَذَ اَخاً بَعْدَ حُسْنِ الاخْتِبارِ دامَتْ صُحْبَتُهُ وَ تَأَکَّدَتْ مَوَدَّتُهُ.
(غرر الحکم، ص ۶۹۵)

رفاقت اشرار و افراد فاسدتن در دهد.»[1]

۳ ــ سالمندان به اقتضای سن نسبت به رفیق، متعصب و لجوج نیستند و دربارهٔ رفاقت سرسختی و پافشاری نمی‌کنند. اگر بزرگسال پخته و دانائی اتفاقاً اغفال شود و براثر رفت و آمد مکرر با شخص فاسدی روابط دوستانه برقرار نماید، موقعیکه افراد خیر خواه و بی‌غرض که از فساد اخلاق وی آگاهی دارند به او تذکر دهند بخود می‌آید و تحقیق می‌کند و اگر تذکر آنانرا بجا و مطابق با واقع دید، بدون مقاومت ترک مراوده می‌کند و پیوند رفاقت را قطع می‌نماید.

کودکان نیز در مورد رفیق تعصبی ندارند. موقعیکه والدین یا مربی به آنان آمرانه یا دوستانه تذکر دهند که رفت و آمد و رفاقت با فلان کودک به مصلحت شما نیست می‌پذیرد و قطع علاقه می‌کند.

برعکس رفاقت جوانان با یکدیگر توأم با تعصب و سرسختی است. جوانیکه در انتخاب رفیق اشتباه کرده است و با جوان فاسدی طرح دوستی ریخته و با وی رفیق صمیمی شده است، به‌اشخاص اجازه نمی‌دهد دربارهٔ رفیقش انتقاد کنند و کارهای بد او را به زبان بیاورند. زیرا جوان، قبول انتقاد دیگران را به منزلهٔ اعتراف غیر مستقیم به نادانی و سوءِ تشخیص خود در انتخاب رفیق تلقی می‌کند. غرور و خودپسندی دوران شباب نمی‌گذارد که جوان به چنین اعترافی تن در دهد. به همین جهت اگر کسی روی حسن نظر و خیرخواهی دربارهٔ رفیقش به وی تذکر بدهد، برآشفته و خشمگین می‌شود و به شدّت از دوست خود دفاع می‌کند و انتقاد شخص خیرخواه را حمل برنادانی و بی‌اطّلاعی یا غرض ورزی و سوءِ نیّت می‌نماید، غافل از آنکه این لجاجت و مقاومت، واقع را تغییر نمی‌دهد و رفیق ناصالح را شایسته و نیکوکار نمی‌سازد و سرانجام از چنین همنشینی زیان خواهد دید.

حضرت علی فرمود: «ضرر زودرس و دیررس لجاجت و خودسری از زیان هر چیزی زیادتر است.»[2]

۴ ــ فرق دیگری که از نظر اخلاقی و روانی، رفاقت بزرگسالان را از رفاقت جوانان جدا می‌کند، موضوع اندازه‌گیری حدود رفاقت در بزرگسالان و افراط و تندروی در جوانان است.

دو فرد پاکدل و با فضیلت که رفیق صمیمی و محرم یکدیگر شده‌اند و در کمال خلوص و صفا با هم برخورد می‌کنند، اگر عاقل و مآل اندیش باشند باید از این نکته هرگز غفلت ننمایند که پیوند دوستی و یگانگی همیشه و در همهٔ شرایط، محکم و پایدار نمی‌ماند و ممکن است پیش آمدها و حوادث، رشتهٔ رفاقت را قطع کند و دوستی آن دو را به دشمنی مبدل سازد. بنابراین رفقای یکدل

---

۱ ــ قالَ عَلیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ: مَنِ اتَّخَذَ اَخاً مِنْ غَیْرِ اخْتِیارٍ اَلجَأَهُ الاِضْطِرارُ اِلیٰ مُرافَقَةِ الاَشْرارِ. (غرر الحکم، ص ۶۹۵).

۲ ــ قالَ عَلیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَللَّجاجُ اَکْثَرُ الاَشْیاءِ مَضَرَّةً فِی العاجِلِ وَ الآجِلِ. (فهرست غرر، ص ۳۵۶)

در ایام دوستی باید همواره از افراط و زیاده روی بپرهیزند و بی‌حساب نسبت به یکدیگر اظهار اعتماد و اطمینان نکنند، باید پایان کارهای خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم یگانه باشند.

«امام صادق (ع) به بعضی از اصحاب خود فرمود: دوست خود را از اسرار زندگیت آگاه مکن مگر آن سرّی که اگر به فرض دشمنت بداند به توزیان نمی‌رسد، زیرا دوست کنونی ممکن است روزی دشمن تو گردد.»[1]

بزرگسالان کار آزموده و خردمند در بحبوحهٔ دوستی و پیوستگی از پیش آمد اختلاف وجدائی غافل نیستند و به همین جهت در ایام رفاقت تند نمی‌روند، حدود روابط دوستانه را با رفقای خویش با دقت و مآل اندیشی تعیین می‌کنند و از حریم عقل و مصلحت قدمی فراتر نمی‌گذارند. ولی جوانان که در انتخاب دوست پیروِ عواطف و احساسات آنی خود هستند، به فردای دوستی هرگز فکر نمی‌کنند و ارتباط امروز را یک پیوند ثابت و ناگسستنی می‌پندارند، بقدری در دوستی و یکرنگی افراط می‌کنند که گوئی یک روحند در دو بدن، مثل هم لباس می‌پوشند و مانند یکدیگر موی و روی خود را می‌آرایند، با هم از هر دری و سری سخن می‌گویند و هیچ رازی را از رفیق خود پنهان نمی‌کنند. ضرر این تند روی موقعی آشکار می‌شود که بر اثر یک پیش آمد نامطلوب، با رنجش خاطر از هم قهر می‌کنند و دوستی آن دو به دشمنی مبدل می‌گردد. در این موقع است که برای انتقا مجوئی، هر یک راز دیگری را فاش می‌کند تا همدیگر را مفتضح و رسوا سازند.

۵ ــ جوانان نه تنها در ایام دوستی و پیوستگی نسبت به رفیق، تندرو و مبالغه‌کارند و در مقام ابراز محبت و علاقه افراط می‌کنند بلکه وقتی رشته رفاقتشان پاره می‌شود و از هم قطع علاقه می‌نمایند در اظهار مخالفت نیز زیاده رو هستند و در راه اعمال دشمنی نسبت به یکدیگر بکارهای تند و افراطی دست می‌زنند.

امّا دو رفیق عاقل و با فضیلت و وظیفه‌شناس و مآل اندیش اگر روزی بر اثر پیش آمد نامطلوبی رشتهٔ دوستی را گسستند و با کدورت و دلتنگی از یکدیگر جدا شدند، چون خردمند و دور اندیش هستند در ایام جدائی، همواره جانب عقل و مصلحت را نگاه می‌دارند و هرگز در اظهار گله و شکایت از رفیق دیروز خود تند روی نمی‌کنند[2] و با سخنان ناروا و کارهای ناسنجیده، راه آشتی را بروی خود نمی‌بندند، زیرا به این نکته متوجهند که ممکن است روزی تیرگی روابط

---

۱ ــ امالی صدوق، ص ۳۹۷

۲ ــ بدینجهت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: مَنْ غَضِبَ عَلَیْکَ ثَلاثَ مَرّاتٍ فَلَمْ یَقُلْ فیکَ سُوءً فَاتَّخِذْهُ لَکَ خِلاًّ. (تاریخ یعقوبی، ص ۹۷) «کسیکه سه بار نسبت به تو خشمگین شود و در باره‌ات به بدی سخن نگوید شایسته رفاقت است، او را برای دوستی انتخاب کن.»

بر طرف شود و افق دوستی دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروی کنند فردا با ندامت و شرمساری مواجه خواهند شد.

حضرت علی (ع) فرمود: «با دوست مورد علاقه‌ات به مدارا و با حفظ مصلحت اظهار دوستی کن، شاید روزی دشمنت شود و به مخالفت برخیزد و نیز در اظهار بی‌مهری نسبت به کسیکه مورد خشمت قرار گرفته مدارا کن چه ممکن است روزی تیرگی از میان برود و مورد علاقه و محبت واقع شود.»[1]

طغیان خشم و انتقامجوئی جوانان نه تنها در مورد رفاقتهای برباد رفته و دوستان دشمن شده خطرناک است، که در تمام موارد حتی در محیط خانواده نیز خطراتی در بردارد. اگر جوان خشمگین و برافروخته شود و دستخوش احساسات آتشین خود گردد، ممکن است به کارهای وحشتزا و جنون‌آمیزی دست بزند و مصائب سنگینی به بار بیاورد.

نتیجه گیری

معاشرت و آمیزش با دوستان خوب، دارای نتایج سودمندی است زیرا انسان از تظاهر به کار بدو اظهار عیوب درونی خود نزد دوستانش حیا و شرم می‌کند، مخصوصاً نزد معاشرانی که از پستی و بدی و اَعمالِ زشت مبرّی هستند. همین حیا، او را از بدی دور، و به خیر و نیکی نزدیک می‌سازد، چنانکه از طریق معاشرت با آنها نیز احساس مصونیت اخلاقی می‌نماید، و دیگر آنکه معاشران خوب انسان راهنمای اعمال نیک او بوده و انسان از رهگذر آمیزش با آنها کسب شرف می‌نماید، و در مصائب و مشکلات زندگی از آنها مدد می‌گیرد.

همچنانکه ملاحظه شد، معاشرت و مصاحبت، یکی از عوامل مهم تربیت است. لذا بر اولیا و مربیان لازم است که به این امر دربارهٔ کودکان خود توجه نمایند، زیرا اثرات سایر عوامل تربیتی در مقابل اثر محیط رفاقت ناچیز است.

ج ــ محیط مدرسه ــ مدرسه مانند خانواده، عامل مهمی در پرورش جسمانی و روحانی کودک و نوجوان است. فضای مدرسه زیر پوشش عناصر گوناگونی از قبیل معلم، مدیر، ناظم، مسئول تربیتی، مستخدم و همکلاسها قرار دارد که همهٔ آنها می‌توانند برای شاگردان، الگو و سرمشق بوده و در شکل‌گیری ابعاد روحانی آنها ایفای نقش نمایند.

کودک از روش کار مسئولان مدرسه، نحوهٔ اعمال انضباط آنها، طرز برخوردشان با شاگردان، تشویقها و تنبیه‌ها و قدرت جاذبه و دافعهٔ آنها، تأثیر می‌پذیرد.

---

۱ ــ أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَاعَسىٰ أَنْ يَعْصِيَكَ يَوْماً مَاوَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً مَا عَسىٰ أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً مَا.
(تحت العقول، ص ۲۰۱)

نقش معلم در سازندگی یا ویرانی بنای اخلاقی کودکان بسیار است، کودکان بیش یا کم از معلمان خود تأثیر می‌پذیرند، حتی بعضی از مورخین دربارهٔ علل سقوط یا انحطاط جامعه‌ای، تقصیر را متوجه مربّیان و معلمان آن جامعه نموده‌اند. به عنوان مثال بعضی از مورخین یکی از علل سقوط مسلمین را در «اندلس»، سپردن تربیت کودکان بدست مربیان مسیحی و معلمان مسلمان نمای آن جامعه و تحصیل کودکان در مدارس مسیحی ذکر کرده‌اند.

معلم، بخاطر نفوذ معنوی، با تمام رفتارش، الگوها و سرمشق‌هائی در اختیار شاگردان قرار می‌دهد. اطفال و نوجوانان از تمام حرکات و سکنات و اشارات و حتی واژه‌هائی که معلم در خلال انجام وظیفهٔ تعلیم، از آنها استفاده می‌کند، بشدت تأثیر می‌پذیرند. بخصوص خردسالان بیش از نوجوانان تحت تأثیر گفتار و کردار معلم قرار دارند. بزرگسالان و جوانان چون کمی پختگی یافته‌اند و می‌توانند میان امور، امتیازی برقرار سازند یکپارچه در اختیار معیارهای قولی و عملی معلّم نیستند، ولی کودک، بدون مطالعه و ارزیابی، و در عین حال با مهارت خاصی از تمام مظاهر وجودی معلم، نمونه‌برداری می‌کند.

فرصتها و اوقاتی که شاگردان، اعم از کودکان و نوجوانان، در مدارس سپری می‌سازند، بیشترین و بهترین لحظات عمر آنها را تشکیل می‌دهد. یعنی ساعاتی که شاگردان، هشیار و متوجه خویشتن هستند، بیشترین آنرا در رابطه با مدرسه مصروف می‌سازند. بنابراین مدرسه، عمده‌ترین و مهمترین فرصتها و اوقات عمر آنها را در دوران آموزشگاهی اشغال می‌کند و حتی شاگردان، در خانه نیز به انجام وظائف و تکالیف مدرسه و فرمان بردن از اوامر معلم سرگرم‌اند. در محیط مدرسه نیز عمده‌ترین اوقات آنها در ارتباط با معلم می‌گذرد.

د ــ محیط اجتماع ــ منظور ما از محیط اجتماع، کلیهٔ افراد غیر از افراد خانواده و مدرسه می‌باشند که کودک به نحوی با آنها در تماس و برخورد است و هر کدام به گونه‌ای، در کودک تأثیر می‌گذارند. افراد اجتماع از بقال و عطار و کتاب فروش و بزاز و قصاب و نانوا و ... که ارتباط کودک با آنها لحظه‌ای و در دقایق کوتاه انجام می‌گیرد. در عین اینکه نقش این گروه در کودک اندک است. اما قابل گذشت نیست. زیرا بسیاری از فسادها و انحراف‌ها، گاه از این طریق در کودک رخنه می‌کند. اگر در جامعه‌ای در این گروه عظیم بی‌بند و باری حاکم باشد، امید اصلاح و کنترل نسل جوان کمتر خواهد بود.

پلیس، روحانی، مسجدی و ... که بگونه‌ای برای کودک جنبهٔ آمریت دارند، در ویرانی یا سازندگی زندگی آنان تأثیر بسزائی دارند، مخصوصاً رهبران دینی در جوامع مذهبی نقش فوق‌العاده‌ای دارند تا جائیکه افراد، عملکرد و موضعگیری خود را براساس او امر آنها تنظیم می‌کنند به همانگونه که امر و نهی‌هایشان در دیگران مؤثر است، سوءِ رفتارشان هم اثرات نامطلوب فراوانی به همراه خواهد داشت.

سهم وراثت و محیط در فرد

علما و دانشمندان در اینکه وراثت یا محیط، کدامیک در فرد بیشتر مؤثر است، اختلاف نظر دارند:

برخی عامل وراثت را بر عامل محیط از لحاظ تأثیر آن در فرد ترجیح می‌دهند. مانند اگوست کنت و هربرت اسپنسر و جز آنها که معتقدند وراثت ساختمان فرد را از لحاظ جسمانی و عقلانی و اخلاقی می‌سازد و اثر محیط در این امور بسیار ضعیف است. مثلاً اگر کسی دارای موی سیاه و چشم سبز و یا مبتلا به کم‌هوشی و دیوانگی و یا ضعف ذاکره و حافظه از طریق وراثت باشد، محیط نمی‌تواند این خصوصیات را تغییر دهد.

عدهٔ دیگر، عامل محیط را بر عامل وراثت ترجیح می‌دهند مانند استوارت میل و جان لاک و دیگران که می‌گویند عوامل تربیتی در خانه و مدرسه و اجتماع سازندهٔ فرداست، و بسیاری از خصوصیات عقلانی و اخلاقی را که به وراثت نسبت می‌دهند در واقع نتیجهٔ محیطی است که کودک در سالهای اول زندگی با آن می‌زیسته است.

واقع امر این است که هر یک از این دو گروه، راه افراط و تفریط را در پیش گرفته‌اند و باید گفت: که موجود زنده، تحت تأثیر هر دو عامل محیط و وراثت است: ما اگر دو نوع بذر از یک جنس را در یک زمین و شرایط متساوی زراعت کنیم از بذر پست نتیجهٔ پست، و از بذر خوب ثمرهٔ خوب بدست می‌آوریم. و همچنین اگر دو بذر از یک نوع را در دو نوع خاک مختلف بکاریم، خاک خوب به ثمرهٔ خوب مساعدت می‌کند و خاک بد و نامساعد، ثمره پست به دست می‌دهد.

نکته‌ای که لازم به تذکر است، این است که سعادتها و شقاوتها، خوشبختیها و بدبختیهایی که در شکم مادر نصیب فرزندان می‌شود دو قسم است: بعضی از آنها بصورت سرنوشت قطعی و قضای اجتناب‌ناپذیر است و تا پایان عمر با فرزندان خواهد بود مثل دیوانگی وکوری مادرزاد و در این قبیل موارد شرایط رحم علت تامهٔ آنها است. ولی بعضی از بدبختیها یا خوشبختیهای جسمی و روانی ناشی از زمینه‌ها و قابلیتهای رحم مادر است و در واقع شرایط رحم علت مُعدّه آنها است. در مواردی از این قبیل، سعادت و شقاوت رحم مادر سرنوشت قطعی نیست بلکه ملاک بقا یا محو آن صفات پسندیده یا ناپسند، عوامل تربیتی و شرایط محیطی مساعد یا نامساعد است.

پدران پاکدل و با ایمان ومادران عفیف و بافضیلت از نظر شرایط وراثت فرزندان خوب و پاکدل می‌آورند، اطفال آنان در رحم مادر سعادتمند و خوشبخت ساخته می‌شوند، علل و عوامل انحراف موروثی در وجود آنها نیست. ولی نمی‌توان گفت این سعادت حتماً تا پایان زندگی خواهد ماند، زیرا ممکن است، مربی بد و محیط ناپاک مسیر تکامل را عوض کند، سجایای موروثی و صفات پاک معنوی را بدست فراموشی بسپارد و خلاصه همان فرزندی که در رحم مادر با سعادت

و خوشبختی ساخته شده بود در صف اشقیا وناپاکان درآیـد و مـنشأ صدها بـدبختی فـردی و اجتماعی شود. همچنین برعکس بچه‌ای که از پدر و مادر بی‌ایمان و نـاپاکدل بـوجود آمـده و زمینه‌های بدبختی و شقاوت در مزاج او ایجاد شده است، با تربیت صحیح و محیط پـاک و سالم براه سعادت برود و پلیدی موروثیش فراموش شود و در صف پاکان و نیکان قرار گیرد. لذا رسول اکرم (ص) می‌فرمود:

اَلسَّعیدُ قَدْ یَشْقَي وَالشَّقيُّ قَدْ یَسْعَدُ.[1]

«گاهی سعید شقی و بدبخت می‌شود و گاهی شقی براه سعادت و خوشبختی مـی‌رود.» علی (ع) می‌فرمود:

وَالسَّعیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ وَالشَّقيُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرورِهِ.[2]

«خوشبخت و سعادتمند کسی است که از دیگران پند پذیرد و خود را بپاکی پـرورش دهد، و شقی و بدبخت کسی است که از تمایلات نامشروع و غرور خویشتن فـریب خـورد و بـه نـاپاکی بگراید.

بنابراین انسان تحت تأثیر عوامل محیط و وراثت، رشد می‌کند. بسیار مشکل است سهم هر یک از محیط و وراثت را از لحاظ تأثیرگذاری اندازه‌گیری کنیم.

آنچه مورد اتفاق اکثر دانشمندان است، این است که حالات افراد در هر مرحله از زنـدگی، معلول و بازدهٔ هر دو عامل محیط و وراثت است و به عبارت دیگر:

خصوصیات ارثی و نیز مقدار رشد این خصوصیات یا توقف آن، تا حد زیـادی مـتوقف بـر محیط و عوامل تربیتی است که در فرد مؤثر است. پس هر نحوه نـمو و رشد، نـتیجهٔ استعـدادهای داخلی و وراثتی و عوامل خارجی است.

دانشمندی[3] اثر وراثت و محیط را در حیات و رشد رفتار انسان به مساحـت مستطیل تشبیه کرده است. یعنی همانطور که مساحت مستطیل، متوقف بر طول قاعده وارتفاع است، همچنین نمو فرد متوقف بر وراثت و محیط و فعل و انفعال آندو در یکدیگر است. جـز آنکه مشکل است بـهرهٔ هر یک از آندو را در رفتار و رشد انسان بشناسیم: گاهی فـرد زود خشمناک مـی‌شود، چـون ایـن صفت مزاجی را از اصل خود بارث برده است، در عین حالی کـه مـمکن است، مـحیط ایـن خصوصیت را ایجاد کرده باشد.

می‌شود گفت: وراثت، فرد را با استعداد و تمایلات خاصی مجهز می‌سازد و محیط بـه ایـن

---

۱ ــ تفسیر روح البیان، ج ۱ ، ص ۱۰۴

۲ ــ نهج‌البلاغهٔ ملافتح الله، ص ۱۴۹

۳ ــ وودورث

استعدادها مجال رشد داده، یا آنرا متوقف می‌سازد. ممکن نیست محیط ــ اگر چه بسیار خوب وعالی باشد ــ از حدودیکه وراثت تعیین کرده است تجاوز نماید، بلکه می‌تواند به پیشروی خصوصیات وراثتی تا اقصی درجهٔ آن کمک نماید. چنانکه محیط بد می‌تواند به اهمال و توقف خصوصیات موروثی مدد کند.

خلاصه آنکه: ما نمی‌توانیم عامل وراثت یا محیط را بر دیگری غالب بدانیم. زیرا چنانکه دیدیم هر یک از آن دو در تشکیل فرد و سازمان دادن به رفتار او مؤثرند. فقط ما می‌توانیم به اهمیت آنها اعتراف نموده و هر دو را مسئول شخصیتِ فرد و ساختمان جسمانی و عقلانی و روانی و اخلاقی او بدانیم. گرچه تأثیر وراثت در دوران اولیهٔ زندگی کودک، شدیدتر می‌باشد، ولی وقتی کودک، رشد کرد و آگاهی او زیاد شد، از شدت تأثیر آن کاسته می‌شود. پس محیط و وراثت هر دو مؤثر در کودک می‌باشند، به درجه‌ای که در حد وسیعی از اختیار و احاطهٔ مربی و پرورش دهنده بیرون است ولی ما می‌دانیم خود مربی یکی از اجزای محیط کودک است. پس می‌تواند در کودک و حتی گاهی در محیط او مؤثر واقع شود. به همین جهت لازم است برای تربیت کودک، مربیان لایقی را انتخاب کرد تا بتوانند از آثار بد و زیان‌بخش محیط کاسته و یا آنرا به وجه مطلوبی تغییر دهند.

تحقیق

۱ ــ با مراجعه به تفسیر آیه ۲۸ از سوره فرقان و «کتاب العشرة» از اصول کافی، پیرامون اهمیت و نقش محیط رفاقت و معاشرت، مقاله‌ای کوتاه بنویسید.

۲ ــ نقش محیطهای اجتماعی قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران را در تربیت کودکان مقایسه کنید.

۳ ــ تحقیق کنید که طرح مسائل سیاسی در محافل اجتماعی، چه تأثیری در تربیت کودکان دارد؟

۴ ــ محیطهای تربیتی دوران کودکی خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و تأثیرات مهم آنها را بر روی خود بنویسید.

فصل ششم

مراحل تربیت

مقدمه

اینکه دوران تربیت را به مرحله‌هائی تقسیم می‌کنند، از آن بـابت است کـه انسان در هر سن مقتضائی دارد و در هر مرحله به نـوعی خـاص از تـربیت نـیازمند است. رشد فکری و جسمی و روانی افراد، در سنین مختلف، متفاوت است. بدین نظر بـرای همسانـی تـربیت بـا خصوصیات و ویژگیهای طبیعی انسان در سنین مختلف، لازم می‌شود که در هر مرحله نوعی تربیت اعمال گردد.

امر تربیت و هدایت نسل، قبل از تولد و پیش از مـرحلهٔ تشکیل خـانواده آغاز مـی‌گـردد. انتخاب همسر و رعایت شرایط اخلاقی و روانی و جسمی و فکری او، قـدم بسیار مـهمی در ایـن راه است. چگونگی انتقال نطفه و محیط رحم و حالات و رفتار مادر در دوران حمل، همه و همه از اموری هستند که در طفل و حالات و ویژگیهایش اثر می‌گذارند.

مراحل تربیت را از نظر اسلام می‌توان در دو مرحلهٔ پیش از تـولد و بـعد از تـولد بـررسی نمود. مرحلهٔ پیش از تولد شامل پیش‌بینی‌های لازم در انـتخاب همسر جهـت انـتقال صفـات و ویژگیهای مطلوب به کودک، تدابیر لازم به هنگام انعقاد نطفه و دوران جنینی و زایمان.

مرحلهٔ بعد از تولد را می‌توان به پنج مرحله عمده تقسیم نمود: کودکی، نـوجوانی، جـوانی، بزرگسالی، پیری.

اما از آنجا که مباحث این کتاب پیرامون تعلیم و تربیت نوباوگان است، بنابراین از تـوضیح مراحل بزرگسالی و پیری در این مختصر خودداری می‌کنیم و تحقیق پـیرامون آنـها را بـه عهـده دانشجویان گرامی می‌گذاریم.

دورهٔ پیش از تولد

توصیه‌های اسلامی در انتخاب همسر

اسلام برای داشتن نسل پاک و سالم، پیش‌بینی‌ها و مراقبت‌هائی را قبل از ازدواج تـوصیه نموده و به امر تربیت فرزندان قبل از تولد و از مرحله انتخاب همسر عنایت و تـوجه دارد. تشکیل

خانواده تنها به خاطر ارضای غریزه جنسی نیست که به هر گونه پیش آمد انسان بدان تن دهد، بلکه مسئله تداوم نسل و شرایط حیات او در جامعه مورد نظر است. بدین جهت در اسلام توصیه‌هائی راجع به انتخاب همسر شده است که تفصیل آن در کتب فقهی و اخلاقی موجود است و در قسمت «وراثت» نیز بدان اشاراتی شد. خلاصه اینکه: در انتخاب همسر، کوشش بر این است که فردی شرابخوار و معتاد و فاسق نباشد. از نظر اخلاق دارای اصالت و عفت باشد زیرا فرشته‌خوئی کودکان تا حدود زیادی مربوط به این امر است. در جنبه روانی دارای کمبود نبوده و کافر و مشرک نیز نباشد و....

بدین ترتیب اسلام می‌خواهد جایگاه مناسبی برای پرورش طفل ایجاد کند تا او، هم از لحاظ جسمی و هم به لحاظ اخلاقی و روانی، از پرورش صحیحی برخوردار شود.

مراقبت‌ها در حین مباشرت

پس از انتخاب همسر با شرایط مذکور، مراقبت‌هائی در حین مباشرت باید اعمال شود که دارای اهمیت فوق‌العاده است، در کتب فقهی حتی از کیفیت زناشوئی، زمان و مکان آن بحث به میان آمده است. فی‌المثل گفته شده است که مباشرت در حال حیض و در حال احرام صورت نگیرد، به هنگام وجود اضطراب و تشویش و در حین بیماری نباشد و... و نیز توصیه شده است که برای آمیزش، طرفین پاکیزه باشند، وضو بگیرند، نام خدا بر زبان آورند، ازخداوند فرزند شایسته و سالم درخواست کنند.

از توصیه‌های اسلامی در حین آمیزش این است که زوجین، افکار و اندیشه‌های ناصواب در سر نپرورانند، خیالات ناروا نکنند و بالعکس نام خدا بر زبان آورند و هدفهای الهی را در سر بپرورانند. پیداست نسلی که اینگونه پدید آید، تا چه حد در راه خدا خواهد بود.

تحقیقات علمی در قرون اخیر نیز نشان می‌دهند که تمامی حالات جسمانی و روانی زن و مرد، در حین آمیزش، بر روی فرزندان آنها به‌گونه‌ای مؤثر خواهد بود. در برخی از موارد آمارهای قابل توجهی نیز در این زمینه ارائه شده است.

دوران جنینی

با انتقال نطفه، تأثیر مستقیم پدر در جنبه وراثتی پایان می‌پذیرد، ولی مادر تا ۹ ماه دیگر[۱] و اگر پس از تولد به طفل خود شیر بدهد تا بیش از دو سال‌ونیم دیگر با کودک رابطه خونی و وراثتی دارد. بر اساس تحقیقات و تجارب علمی مسلم، غذاها و داروهائی را که مادر می‌خورد،

---

۱ ــ زیرا در دوران حمل، جنین به‌وسیله لوله‌ای به نام بند ناف از خون مادر تغذیه می‌کند.

هیجانات و اضطرابها، ترسها و نگرانیها، خشمها و کینه‌ها، افکار و اندیشه‌های او و حالات روحی و اخلاقی وی، در این دوره بر جنین اثرات مثبت و یا منفی مهمی بجای می‌گذارند. و از اینجا می‌توان دریافت که چرا پایه‌های سعادت و شقاوت طفل در رحم مادر گذارده می‌شود.

با توجه به اهمیت این دوره و نقش آن در سعادت و یا شقاوت طفل، توصیه‌های ارزنده‌ای در احادیث و روایات ذکر شده است که باید مادر در دوران حمل، آنها را مراعات نماید تا فرزندی سالم به لحاظ جسمی و روانی در رحم خود پرورش دهد.

هنگام زایمان

جنین معمولاً در حدود نه ماه و ده روز در رحم مادر زندگی می‌کند. زندگی قبل از ولادت، زندگی بسیار حساس و پرخطری است که آینده کودک تا حدود زیادی وابسته به آن می‌باشد. کودک در این مدت، در محیطی زندگی می‌کند که اداره آن در دست خودش نیست. در معرض دهها خطر جسمی و روانی قرار دارد که نمی‌تواند از آنها جلوگیری کند. وقتی این مسافرت حساس نه‌ماهه به پایان رسید، باید از مرحله دشوار دیگری نیز بگذرد که مرحلهٔ تولد است.

هنگام به دنیا آمدن طفل، به طور متوسط چندین ساعت به کودک فشار وارد می‌آید و ناحیه سر که بزرگترین و حساسترین قسمتهای بدن او می‌باشد، بیشتر از هر قسمت مواجه با آسیب می‌شود. اگر تولد غیرطبیعی باشد، طفل علاوه بر فشارهای معمولی، صدمه آلات مکانیکی را نیز متحمل خواهد شد. یکی از علل تلف شدن کودکان به هنگام تولد و یا مردن آنها پس از مدتی کوتاه، همینگونه فشارها و صدمات می‌باشد. بعضی از نقائص بدنی و ذهنی که در کودکان مشاهده می‌شود، مانند فلج و دیوانگی و غیره، غالباً به واسطه همینگونه صدماتی است که هنگام به دنیا آمدن به آنها وارد می‌شود.

زن آبستن اگر به وظائف اسلامی خویش عمل کند و مراقبتهائی را که اسلام در دوران حمل توصیه نموده است، بکار بندد و کودکی سالم تحویل اجتماع بدهد، خدمت بسیار ارزنده‌ای را نسبت به فرد و جامعه روا داشته و نزد خداوند متعال بی‌پاداش نخواهد بود:

روزی پیغمبر اکرم (ص) در فضیلت جهاد صحبت می‌کرد. یکی از زنان عرض کرد: یا رسول الله، زنها از فضیلت جهاد محروم هستند؟ پیغمبر (ص) فرمود: نه، زن نیز می‌تواند ثواب جهاد داشته باشد.

از آن هنگام که زن آبستن می‌شود، سپس وضع حمل می‌کند، آنگاه بچه را شیر می‌دهد تا از شیر خوردن باز گرفته شود، در تمام این مدت زن همانند مردی است که در میدان کارزار جهاد می‌نماید، اگر در این مدت بمیرد، درست به منزله یک شهید است.[1]

---

۱ ـ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۶۸

دورهٔ بعد از تولد

رسول اکرم (ص)، سنین میان تولد تا ۲۱ سالگی را که مهمترین مرحله رشد و نمو انسان است، به سه مرحله تقسیم نموده است. بی‌مناسبت نیست که بجای مراحل کودکی و نوجوانی و جوانی، آنها را با الهام از سخن پیامبر عظیم‌الشأن، مرحله «سیادت» و مرحله «اطاعت» و مرحله «وزارت» بنامیم. برای آنکه این اصطلاحات بهتر مفهوم شود، ابتدا به ذکر روایت مزبور و سپس به توضیح مختصر این سه مرحله می‌پردازیم:

اَلْوَلَدُ سَیِّدٌ سَبْعَ سِنینَ، وَعَبْدٌ سَبْعَ سِنینَ، وَوَزیرٌ سَبْعَ سِنینَ[1]

«فرزند، در هفت سال اول سید و آقا است، در هفت سال دوم بنده، مطیع و فرمانبردار است، و در هفت سال سوم وزیرِ مسئول و طرفِ شور است.»

طفل، در هفت سال اول زندگی فکرش نارسا و جسمش ناتوان است، لذا پدر و مادر با دیده رأفت و رحمت به او می‌نگرند و بسیاری از خواسته‌هایش را برآورده ساخته و به تمنیاتش جامه عمل می‌پوشانند. بهمین جهت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) می‌فرماید: طفل در هفت سال اول زندگی، سید و آقا است.

در هفت سال دوم زندگی، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در تن و روان کودک پدید می‌آید، جسمش قوی شده و درکش رشد می‌کند، خوبیها و بدیها را تا حدودی می‌فهمد، بهمین جهت مورد مؤاخذه اولیا و مربیان قرار می‌گیرد. ولی چون عقلش به خوبی شکفته نشده و صلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی‌دهد، اولیا و مربیان وظائفش را تعیین می‌کنند و او ناگزیر است از فرمان آنها اطاعت کند و اوامر ایشان را بکار بندد. به این جهت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: کودک در هفت سال دوم زندگی، مطیع و فرمانبردار است.

هفت سال سوم عمر که از پانزده‌سالگی آغاز می‌شود، دوران بلوغ و جوانی است. در این دوره اندام و افکار نوجوان به کلی دگرگون می‌گردد و تحولات چشمگیری در جسم و جانش پدید می‌آید، ممیزات کودکی از میان می‌رود و نشانه‌های بزرگسالی در وی آشکار می‌گردد. رسول اکرم(ص) موقعیت او را در این دوره با کلمه وزیر تعبیر نموده است. او مانند هفت سال دوم مطیع و فرمانبردار پدر و مادر نیست بلکه در این دوره نقش وزیر را در کشور خانواده ایفا می‌نماید.

وزیر در لغت به معانی متعددی آمده است. وزیر آن کسی است که بار سنگینی را بر دوش گرفته و مسئولیت مهمی را عهده‌دار شده است. طفل قبل ازبلوغ در محیط خانه مسئولیتی ندارد اما وقتی بالغ می‌شود باید مسئولیت بپذیرد و قسمتی از بار سنگین خانواده را به دوش بگیرد.

وزارت به معنی یاری و معاونت و همچنین کمک فکری و همکاری در تدبیر و

---

۱ ــ مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵

مصلحت‌اندیشی نیز آمده است. جوان باید در محیط خانه معاون پدر و مادر باشد، باید با مشاوره و تبادل فکر، والدین خود را یاری کند و در تدبیر امور زندگی همکار آنان باشد و در محیط مدرسه نیز اینچنین باشد.

رسول اکرم (ص) با بکار بردن کلمه «وزیر» از طرفی تشخص‌طلبی و استقلال‌جوئی جوان را مورد توجه قرار داده و او را در کشور کوچک خانواده وزیر مسئول شناخته است، و از طرف دیگر به اولیا و مربیان فهمانده است که با جوان امروز همانند کودک دیروز رفتار نکنند، و با او آمرانه سخن نگویند. کودک دیروز مطیع اولیا و مربیان بوده و جوان امروز وزیر و مشاور آنهاست.

رسول اکرم (ص) بر اساس این سه دوره، وظایف اولیا و مربیان را در قبال کودکان و نوجوانان و جوانان مشخص کرده‌اند:

دَعْ اِبْنَکَ یَلْعَبْ سَبْعَ سِنِینَ وَیُؤَدَّبْ سَبْعَ سِنِینَ وَاَلْزِمْهُ نَفْسَکَ سَبْعَ سِنِینَ.

«بگذار تا فرزندت هفت سال بازی کند، و هفت سال به تربیت او اقدام کن، و هفت سال او را مشاور و همراه خود قرار ده.»

البته بایستی توجه داشت که تقسیمات فوق به طورکلّی بوده که در هر یک از محدوده‌های هفت‌ساله، به تناسب رشد شناختی و عاطفی کودک و نوجوان، وظایف اولیا و مربیان و برخورد آنها در تربیت، تغییر کرده و به سمت مشخصی می‌رود که تبلور آن در هفت سال اول به صورت آزاد بودن و بازی، در هفت سال دوّم به تربیت و فرمانبرداری و در هفت سال سوّم به صورت تشخّص و استقلال جوان و مشارکت او در تصمیم‌گیریها می‌باشد.

گفتار اول ـ مرحله سیادت

مراسم اسلامی برای نوزاد

در احادیث و روایاتی که از معصومین (ع) به ما رسیده است، مراسم خاصی برای نوزاد توصیه شده است که در اینجا ضمن رعایت اختصار، رئوس آنها را متذکر می‌شویم:

۱ ــ **ذکر اذان و اقامه:** پس از تولد و حتی قبل از بریدن بند ناف مستحب است که در گوش راست کودک اذان و در گوش چپش اقامه خوانده شود، روایات اسلامی فلسفه این عمل را پناهی در برابر لغزشهای شیطانی ذکر کرده‌اند.

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «هر کس صاحب فرزندی شد، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگوید تا از شر شیطان محفوظ بماند. و دستور داد همین عمل را درباره امام

حسن (ع) و امام حسین (ع) اجرا سازند. علاوه بر این، دستور داد سورهٔ حمد و آیة‌الکرسی و آیه‌های آخر سوره حشر و سوره‌های اخلاص و ناس و فلق را در گوش آنان بخوانند.»[1]

طفل، به ظاهر از اذان و اقامه‌ای که برایش خوانده می‌شود چیزی درک نمی‌کند، ولی در عین حال با توجه به تأثیرپذیری روح وی، این عمل از طریق روحی قطعاً در او اثر گذاشته و نقش می‌بندد.

همچنین این عمل، والدین را به رسالتی که در تربیت دینی طفل دارند متوجه ساخته و آنان را در انجام این رسالت مصمم‌تر می‌سازد.

۲ ــ **مراسم تحنیک:** منظور کام گرفتن است. در بعضی از روایات اسلامی توصیه شده است که کام طفل را با تربت امام حسین (ع) و یا با آب فرات بگیرند[2] (و اگر ممکن نبود با آب باران). بدین ترتیب نوزاد از ابتدای زندگی با ورود خاک مقدس آغشته به خونهای پاک مردان راه خدا در سراسر وجودش، جانبازی در راه اهداف عالی و مقدس حق در اعماق قلبش به‌وجود می‌آید و از اثرات معنوی تربت کربلا بهره‌مند می‌شود. با این عمل والدین نیز متوجه می‌شوند که باید از ابتدا کودک خود را درس وفاداری و فداکاری و استقامت که جزو برنامه و مکتب حسینی است، بیاموزند و او را انسانی تربیت کنند که برای اعتلای کلمه توحید و نابودی ظلم و جور، از هیچ‌چیز حتی از بذل جان دریغ نورزد.

۳ ــ **تراشیدن سر و تصدق:** از سنن اسلامی تراشیدن موی سر طفل است که معمولاً در روز هفتم تولد کودک باید انجام شود. پیامبر (ص) در روز هفتم تولد امام حسین (ع) سر او را تراشید و به وزن مویش نقره تصدق داد و آنگاه معجونی خوشبو که بخشی از آن زعفران بود به سرش مالید. در برخی از توصیه‌های اسلامی سفارش شده است که هم‌وزن موی کودک، طلا تصدق کنند. این امر نیز دارای فلسفه بهداشتی و اقتصادی و معنوی خاصی است که در این مختصر از ذکر آن خودداری کرده و تحقیق پیرامون آنها را به‌عهده دانشجویان گرامی می‌گذاریم.

۴ ــ **تسمیه و نامگذاری:** تعیین نام نیکو برای فرزند از حقوق طفل بر عهده والدین است. و توصیه شده است که قبل از تولد برای کودک نام معین کنند. نام نیکو در شخصیت کودکان نقش به‌سزائی دارد که جهت آگاهی بیشتر می‌توانید به قسمت «روش تکریم شخصیت» از فصل «روشهای تربیت اسلامی» رجوع نمائید.

۵ ــ **ختنه:** ختنه برای مردان امری واجب است. در اهمیت آن باید گفت اگر این امر توسط والدین در مورد کودک انجام نشود، پس از رسیدن به سن بلوغ بر خود فرد واجب می‌شود که این

---

۱ ــ مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۹

۲ ــ مقدار بسیار کمی از تربت کربلا را در دو سه قطره آب تمیز حل کرده و در کام نوزاد می‌ریزند.

عمل را انجام دهد. البته سنت اسلامی این است که تا هفت روز اول تولد، امر ختنه انجام شود.

رعایت این سنت، مخصوص اسلام نیست بلکه ازسنن حضرت ابراهیم (ع) بوده و در مذهب یهود نیز موجود است. عمل ختنه از نظر بهداشتی دارای اهمیت خاصی است که عدم آن موجب بیماریهای خاص جنسی و مقاربتی می‌شود.[1]

۶ ــ ولیمه و عقیقه: در مورد نوزاد توصیه شده است که در صورت امکان تا سه روز ولیمه دهند و اطعام کنند. بدین ترتیب که حیوان حلال گوشتی را عقیقه کنند و از گوشت آن عده‌ای را (حداقل ده نفر) که جزو دوستداران محمد و آل او و اهل ولایت هستند، اطعام کنند.

۷ ــ دیگر سنن اسلامی: در این زمینه مراسم اسلامی دیگری از جمله غسل مولودیه کودک و... پیش‌بینی شده است که درباره هر کدام توصیه‌ها و برای انجام آنها فلسفه‌هائی ذکر شده است.

رضاع و شیرخوارگی

آزمایشها و تحقیقات بهداشتی فراوان نشان داده‌اند که شیر مادر برای کودک بهترین و غنی‌ترین و سالمترین غذاها است و از جهات بسیاری بر هر غذای دیگر ترجیح دارد.

در نشریه سازمان جهانی بهداشت آمده است که «مرگ‌ومیر در میان کودکانی که از شیر مادر تغذیه می‌کنند، شش‌بار کمتر از نوزادانی است که با وسائل مصنوعی تغذیه می‌شوند. چه شیر مادر، شیر طبیعی منحصر به فرد است و تهیه آن با وسائل مصنوعی امکان‌پذیر نیست.»[2]

آئین مقدس اسلام نیز شیر مادر را بهترین غذای کودک و حق طبیعی او می‌داند. رسول گرامی اسلام (ص) درباره اهمیت شیر مادر برای فرزند می‌فرماید:

«لَیْسَ لِلصَّبِیِّ لَبَنٌ خَیْرٌ مِنْ لَبَنِ اُمِّهِ»[3]

«هیچ شیری برای کودک بهتر از شیر مادر نیست.»

و جهت تشویق مادران به شیر دادن به کودکانشان، فرمود: «هر زنی که کودکی را شیر بدهد، خدا در مقابل هر مرتبه‌ای که کودک از پستانش شیر بمکد ثواب آزاد کردن بنده‌ای به او عطا می‌فرماید، و هنگامی که دوران شیرخوارگی به اتمام رسید و کودک را از شیر باز گرفت، فرشته بزرگوار الهی دست بر پهلویش نهاده می‌گوید: زندگی را دوباره آغاز کن که خدا گناهان گذشته‌ات را آمرزید.»[4]

---

۱ ــ رجوع کنید به: اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید دکتر پاک‌نژاد، ج ۱۶، از صفحه ۱۵۷ به بعد

۲ ــ روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۰۶۴، ۵۲/۱۲/۱۵، ص ۲

۳ ــ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۶

۴ ــ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۷۵

شیر دادن مادر به کودک، تنها تغذیه او نیست، بلکه تبادل عاطفی و روحی نیز هست.
کودک به هنگام مکیدن پستان، صدای قلب مادر را می‌شنود و آرامش نسبی پیدا مـی‌کـند و کودکانی که از مکیدن پستان مادر محرومند، این آرامش را ندارند.
مسئله‌ای که ذکر شد بر اساس یک تحقیق علمی است: صدای قـلب مـادر را روی نـواری ضبط کرده و با بلندگو در اطاق نوزادان پخش کردند، تجربیات نشان داد کـه بـچه‌ها در حـال جیغ کشیدن، ساکت و آرام شدند.
شیر دادن مادر به کودک موجب ارضای روانی طفل می‌شود و کـودکانی کـه بـا شیر مـادر تغذیه می‌کنند، کمتر دچار اختلالات روانی می‌شوند و حتی از نظر جسمی نیز سالمترنـد. همچنین تغذیه از مادر، کودک را از لحاظ عاطفی به مادر نزدیکتر می‌کند.

مدت شیرخوارگی کودک

قرآن کریم درباره مدت شیرخوارگی کودک می‌فرماید: **حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً** یـعنی مدت بارداری و شیرخوارگی سی‌ماه است. بنابراین مدت لازم برای شیرخوارگی کودک، تـقریباً ۲۱ ماه خواهد شد. در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید در صورتـیکه مـادران مـی‌خـواهند دوران شیرخوارگی کودکان خود را تکمیل کنند، آنها را دو سال شیر بدهند.
وَالْوالِداتُ يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ[1] البته قـرآن ایـن مدت دو سال را قطعی تعیین نکرده است بلکه با جمله **لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَه** اجازه داده است که در صورت صلاحدید، کمتر از مدت دو سال به کودک شیر داد.
اما باید دانست که دادن شیر در مدت کمتر از ۲۱ مـاه، نـاکامی‌ها و مـحرومیتهائی را بـرای طفل پدید می‌آورد و کودکان را دچار کمبود عاطفی می‌کند. لذا امام صادق (ع) فرمود: «مـدت لازم برای شیرخوارگی کودک ۲۱ ماه است، و کمتر از آن ستم بر او است.»[2]
در خاتمه این قسمت لازم به تذکر است که فطام (از شیر گرفتن) کـودک نـباید نـاگهانی و سریع باشد و یا با اعمال خشونت انجام گیرد، بلکه ماهها قبل از آن باید بـا جـانشین کـردن غذا و اعمال راه و روشهای دیگر، زمینه را برای فطام فراهم ساخت.

خصوصیات کودک در هفت سال اول زندگی

توجه کودک در این سنین بسوی امور محسوس و واقعیتهای جهـان خـارج مـی‌بـاشد و

---

۱ ـ سوره بقرة، آیه ۲۳۳
۲ ـ وسائل الشیعة (کتاب النکاح)، باب ۷۰، ص ۱۳۱

آگاهیهای او نیز در همین چهار چوب است[1]

کودک و تربیت رسمی

همچنانکه ذکر شد، بر اساس تربیت اسلامی، طفل در این دوره آزاد و از آموزش رسمی معاف است. باصطلاح تقریباً می‌توان گفت که کودک به حال خود واگذار می‌شود. تکلیف منظم و شاقی بر او تحمیل نمی‌گردد. و بهمین نظر است که توصیه کرده‌اند تربیت در هفت سال اول منحصراً در خانواده انجام گیرد نه در کودکستان، چرا که اولاً مربی کودکستان و پرورشگاه در جنبه عاطفی مانند مادر طفل نمی‌تواند او را ارضا نماید. ثانیاً با برنامه‌های رسمی، طفل را مقید و محدود می‌کند، که این امر مخالف با اصول تربیت اسلامی است.

در اینجا دو نکته لازم به تذکر است، نکته اول اینکه منظور از آزاد بودن طفل در این دوره، این نیست که وی هیچگونه آموزشی نمی‌بیند، بلکه همانطور که در قسمت تربیت دینی کودکان و تکالیف دینی آنها مطرح خواهد شد، کودکان در این سنین بطور غیر مستقیم با تکالیف دینی آشنا شده و با تشویقهای والدین، نسبت به این تکالیف علاقه‌مند می‌گردند تا در سنین بعدی با اشتیاق به انجام آنها بپردازند.

نکته دوم اینکه هر چند آزادی برای کودک، خصوصاً در این دوره، یک داروی حیاتی است و انسانهائی که در کودکی از آزادی محروم بوده‌اند غالباً در بزرگسالی دچار عقده‌های روانی فراوان شده‌اند، اما با اینحال آزاد بودن کودک در این سنین، به معنای بی‌بند و باری و لاابالیگری نیست. چرا که در هر صورت کودک در اجتماع زندگی می‌کند و از کودکی باید بیاموزد که آزادی او نباید به حقوق دیگران لطمه بزند. فی‌المثل درست است که باید بازی کند اما باید بداند که مجاز نیست شیشه خانه مردم را خرد کند و شاخه‌های درختان آنها را بشکند.

از اواخر این دوره که سن تمیز است، طفل کم کم با مقررات اجتماعی و قوانین آشنا می‌گردد، رختخواب او از پدر و مادر جدا می‌شود، محدود خواهد شد که هر سخنی را در هر جا نگوید، هر رفتاری را از خود بروز ندهد و خود را مقید و محدود بداند.

از مسائل مهم و اساسی در اواخر این دوره، آماده کردن طفل برای ورود به مدرسه است. مدرسه محیط جدیدی برای کودک است که ممکن است برای وی اضطراب‌آور و یا مطلوب و دل‌انگیز باشد. این مسئله به جوّ مدرسه و زمینه‌سازی والدین قبل از ورود کودک به مدرسه بستگی دارد.

لذا والدین باید کم کم زمینه‌های پذیرش ورود به مدرسه را، با تشویقها و تعریف‌ها و

---

۱ ــ در این زمینه در روان‌شناسی تربیتی به تفصیل صحبت شده است لذا از تکرار آنها خودداری می‌شود.

تمجیدها از محیط مدرسه و معلمین و اولیای آن، در دل کودک ایجاد نمایندو مدرسه‌ای را برای کودک انتخاب کنند که معلمین آن واجد شرایط بوده و اصول تربیت اسلامی را رعایت نمایند. تا بدین ترتیب کودک در ابتدای برخورد با چنین محیطی، از مدرسه و تحصیل دلسرد نشود.

بازی کودک

اغلب اولیا و مربیان، بازی کودک را نوعی اتلاف وقت بحساب می‌آورند و می‌خواهند که کودکان هر چه زودتر دست از بازی کشیده و به کارهای مهمتر بپردازند. اینان، کودکان را بزرگسالانی می‌پندارند که فقط از حیث جثّه کوچکند، و توجه ندارند که بازی یکی از عوامل مهم در سلامت و رشد جسمی و روانی و عاطفی کودکان و موجبی برای آموزش اصول و قواعد زندگی به آنها است.

کودک، عاشق بازی است و شاید شدیدترین محرومیت برای او آن باشد که از بازی محرومش نمایند. همه جا برای او صحنه بازی است و این جنبه در سنین اولیه دارای اهمیت بیشتری است. فعالیت و علاقه‌مندی طفل به بازی، نشانه سلامت اوست و اگر طفلی بازی نکند، بیمار است و باید به درمان او اقدام کرد.

بازی در عین اینکه وسیله سرگرمی کودک است، دارای جنبه آموزندگی و سازندگی نیز می‌باشد و در برخی از موارد، ارزش اشتغال کودک بدان بیش از ارزش کتاب خواندن است. بازی اگر خوب و اندیشیده طرح شده باشد، به کودک فرصت می‌دهد تا به تقویت جنبه‌های جسمی و ذهنی و روانی و عاطفی خود بپردازد و اصول اخلاقی و اجتماعی را بخوبی فرا گیرد.

بدین نظر است که اولیا و مربیان آگاه به پیروی از دستور پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: «دَعْ اِبْنَکَ یَلْعَبْ سَبْعَ سِنِینَ». هرگزکودک خردسال را از بازی منع نمی‌کنند،بلکه سعی دارند بازی وی را جهت داده و از آن به نفع کودک سود برند. ضرورت این امر در هفت سال اول زندگی بیشتر و مورد توصیه پیشوایان اسلامی است.

از فوائد بازی کودک می‌توان موارد ذیل را بطور خلاصه یاد کرد:

ــ در جنبه جسمی، بازی موجب رشد جسمی کودک است. عضلات را نیرومند و استخوانها را محکم می‌کند. باعث مهارت حس لامسه و حس بینائی کودک می‌شود و...

ــ در جنبه ذهنی و روانی، بازی حس کنجکاوی کودک را بر می‌انگیزاند و قدرت ابتکار او را به حرکت وا می‌دارد. کودک به هنگام بازی در برابر مشکلات مقاومت می‌کند و این خود موجبی برای اعتماد به نفس در او می‌شود و...

ــ در جنبه عاطفی، فرصت‌های مناسبی به هنگام بازی بدست می‌آید تا تمایلات عاطفی طفل متعادل گردد. فی‌المثل بازی گاهی وسیله‌ای برای تعدیل جنبهٔ پرخاشگری کودک است و از

طریق آن عقده و کینه‌اش از میان می‌رود. کودکی که نسبت به پدر خود کینه و عقده پیدا کرده است، عروسک را پدر انگاشته و آنرا بر زمین می‌کوبد و بدینوسیله عقده‌های روانیش تا حدی گشوده می‌شوند.

ـ در جنبه آموزش شیوه زندگی فردی، بازی به کودک می‌آموزد که برای وصول به هدف چگونه باید نقشه بکشد، به چه صورت طراحی کند، و چگونه از عهده حل مشکل برآید. کودکی که امروز عروسک بازی می‌کند، به حقیقت نقش مادری یا پدری فردا را تمرین می‌کند.

ـ در جنبه آموزش شیوه زندگی جمعی، بازی باعث می‌شود که کودک بتواند با دیگران رابطه صحیح برقرار کند، همکاری و فعالیتهای گروهی را آموخته و تمرین نماید.

ـ در جنبه آموزش قوانین و مقررات و اصول اخلاقی، بازی باعث می‌شود که طفل بر اثر اجبار به رعایت قواعد و مقررات آن، رعایت اصول انضباطی و اخلاقی را در زندگی جمعی فرا گیرد.

ـ بازی در جنبه شناخت کودک، نشان‌دهنده افکار و تمایلات و عواطف او است. لذا اولیاء و مربیان می‌توانند کودک را به هنگام بازی دقیقتر بشناسند.

ـ ....

بازی برای کودک یک امر طبیعی است و مانند نفس کشیدن برای حیات وی ضرورت دارد. لذا نباید از شیطنت‌های شاگردان خردسال نگران بود.

«پیغمبر اکرم (ص) بر کودکانی عبور کرد که مشغول خاکبازی بودند. بعضی از اصحاب، آنان را از بازی نهی کردند. پیغمبر (ص) فرمود: بگذارید بازی کنند، خاک چرا گاه کودکان است.[1]»

رسول گرامی اسلام (ص) وجود حالتِ فعّال و وجد را در طفل خردسال، نمایانگر فزونی خرد و اندیشه او در بزرگسالی دانسته و می‌فرماید:

عَرامَةُ الصَّبِیِّ فی صِغَرِهِ زِیادَةٌ فی عَقْلِهِ فی کِبَرِهِ[2]

«شیطنت و لجاج و ستیزه‌جوئی کودک، در دوران خردسالی او، نمایانگر فزونی عقل و اندیشه او در بزرگسالی است.»

و همچنین فرمود:

یُسْتَحَبُّ عَرامَةُ الْغُلامِ فی صِغَرِهِ لِیَکُونَ حَلیماً فی کِبَرِهِ. ثُمَّ قالَ: لا یَنْبَغی اِلاّ اَنْ یَکُونَ هٰکَذا.[3]

---

۱ ـ مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۹

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۸

۳ ـ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۷۹

«چه خوب و محبوب است که فرزند انسان، در خردسالی بازیگوش و پرتلاطم و بالاخره متمرد باشد تا از این حالت طغیان‌آمیز او شخصیتی در بزرگسالی سر بر آورد که از حلم و خویشتن‌داری و مقاومت و پایداری برخوردار باشد. سپس آن حضرت فرمود: سزاوار است که طفل خردسال منحصراً این چنین بوده و بازیگوش و پرجنب‌وجوش باشد.»

مرحوم مجلسی در ذیل احادیث فوق، «عرامه» را به بداخلاقی و شیطنت و شدت علاقه طفل خردسال به بازی و فرار از مدرسه تفسیر کرده و اضافه می‌کند که:

«وجود این حالت در کودکان، نشانه عقل و استقامت آنها به هنگام بزرگسالی است و باید طفل بدینسان باشد ولی اگر کودکی، مطیع و فاقد جنبش و باصطلاح: خوش اخلاق و ساکت و رام و آرام باشد، نشانه آن است که در بزرگسالی از هوش و استقامت لازم برخوردار نخواهد بود چنانکه این نکته به تجربه رسیده است.»[1]

بنابراین بر اساس تعلیم و تربیت اسلامی هیچیک از اولیا و مربیان حق ندارند از شیطنت و بازیگوشی کودک خردسال جلوگیری کرده و به خاطر تأمین رفاه و آسایش خویش سعی کنند کودکان سرشار از جنبش و نشاط را به موجوداتی صد در صد مطیع و آرام مبدل سازند.

اهمیت تربیت کودک در خردسالی

روحیه انسان، در ابتدا مانند مادهٔ سیال قابل انعقادی است که به هر قالبی ریخته شود، بر اثر مرور زمان، منعقد شده و شکل همان قالب را بخود می‌گیرد، و هر چه بیشتر در قالب بماند، محکمتر شده و تغییر شکلش دشوارتر است.

لذا کودکی که در کودکستان است از کودک دبستانی و کودک دبستانی از نوجوان دبیرستانی و... انعطاف‌پذیرتر بوده و جنبه پذیرشش بیشتر است.

حضرت علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمود: «قلب کودک مانند زمین بی‌گیاه است، هر چه بر او عرضه شود می‌پذیرد. به همین جهت من پیش از اینکه قلب تو سخت شود و دلت مشغول گردد، به تأدیب تو اقدام نمودم.»[2]

اگر کودک خردسال به امری عادت کند (چه خوب و چه بد)، این عادت به آسانی خلل‌پذیر نیست. اگر کودک در خردسالی به روشهای نیکو و رفتارهای خوب انس و عادت پیدا کند، این عادت در او مستمر و بلکه رو به شدت و افزایش خواهد بود. اگر کودک در این دوره مهمل گذاشته شود و به روشهای ناپسند خوبگیرد، انتقال او از این عادات به عادات پسندیده برای مربی

---

۱ ــ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۰

۲ ــ وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۷

بسیار دشوار است.

در اهمیت و لزوم تربیت کودکان در سنین خردسالی شعری منسوب به امیرالمؤمنین، علی (علیه‌السلام) وجود دارد که مضمون آن چنین است:

«فرزندان خود را در خردسالی به ادبها و آئین‌ها برانگیز تا دو چشم تو بوسیله آن در بزرگسالی روشن گردد. همانا داستان آدابی که آنرا در دوران کودکی و خردسالی گرد می‌آوری، همچون نقش در سنگ است. آن آداب گنجهایی است که ذخیره‌های آن افزون می‌شود و بر آن از حادثه گردش روزگار ترسی نیست.»[1]

ابن سینا در کتاب «سیاست» در این مورد می‌گوید:

«وقتی طفل از شیر مادر جدا گشت باید به تربیت و تمرین اخلاقی او اقدام نمود، پیش از آنکه اخلاق پست به او هجوم آورد، زیرا اخلاق پست با سرعت به کودک سرایت می‌کند. پس اگر خلق زشتی در طفل پیدا شد و بر او چیره گشت، از میان بردن آن دشوار است.»

این نظر به تکوین و ایجاد عادت است، و مثلی نیز در این باره معروف می‌باشد که می‌گوید:

اَلتَّعَلُّمُ فِی‌الصِّغَرِ کَالنَّقْشِ عَلَی‌الحَجَرِ[2]

«یادگیری در خردسالی همچون نقش بر روی سنگ پایدار خواهد ماند.»البته این مطلب اختصاص به علم ندارد و باید گفت: اَلتَّرْبِیَةُ فِی‌الصِّغَرِ کَالنَّقْشِ فِی‌الحَجَرِ.

انسان یک موجود قابل تغییر و قابل توبه و بازگشت است و ممکن است در سنین صد سالگی هم خود را تغییر دهد، اما شک نیست که تغییر عاداتی که در دوران کودکی ملکه شده‌اند، در بزرگسالی بسیار دشوار است.

مولوی این مطلب را با ذکر مثلی توضیح می‌دهد:

مردی خاری را در معبر مردم کاشت و مردم از این بوته خار در رنج بودند. او قول می‌داد که سال دیگر آنرا بکند و سال دیگر باز کار را به تعویق می‌انداخت. از طرفی درخت، سال به سال ریشه‌دارتر می‌شد و از طرفی خود او سال به سال ضعیفتر می‌گشت. یعنی میان رشد درخت و قوت او نسبت معکوس موجود بود. حالات انسان نیز مانند خاربن و خارکن است. روز بروز صفات در انسان ریشه‌های عمیقتری پیدا می‌کند و اراده انسان ضعیفتر می‌شود. قدرت یک جوان در اصلاح نفس خود از یک پیر بیشتر است.

خاربن در قوت و برخاستن   خارکن در سستی و در کاستن

سعدی نیز می‌گوید:

هر که در خردیش ادب نکنند   در بزرگی فلاح از او برخاست

---

۱ ــ دیوان منسوب به امیرالمومنین (ع) چاپ سنگی، ۱۲۸۱هـ.ق، ص ۴۵

۲ ــ میزان العمل، ص ۳۸

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ   نشود خشک جز به آتش راست

کودک را به چوب تر و بزرگسال را به چوب خشک تشبیه می‌کند، چوب تر انعطاف دارد و هر چه خشک شود انعطاف آن کمتر می‌شود و تغییر نمی‌کند. مثلی است که می‌گویند: «با شیر اندرون شد و با جان بدر رود.» یعنی هر چه که با شیر به جان انسان وارد شود فقط با مردن بیرون می‌رود.

تربیت دینی کودکان

تربیت دینی کودکان از همان ابتدای تولد آغاز می‌شود. درست است که نوزاد معانی کلمات و جمله‌ها را نمی‌فهمد و خصوصیات مناظر و اشکال را تشخیص نمی‌دهد لکن آنها را می‌شنود و می‌بیند و اعصاب و مغزش از آنها متأثر می‌گردد. کودک تدریجاً با آنچه دیده و یا شنیده است، مأنوس و آشنا می‌گردد و همین آشنائی در آینده او مؤثر است.

نوزادی که در یک محیط دینی پرورش یافته و صدها مرتبه آهنگ دلنشین تلاوت قرآن و لفظ زیبای خدا را شنیده و با چشمش منظره‌های نماز خواندن پدر و مادر را دیده است، با نوزادی که در محیط فساد پرورش یافته و گوشش با شنیدن نغمه‌های فساد و چشمش با دیدن مناظر فحشا خو گرفته است، یکسان نیست.

به‌طور کلی می‌توان گفت: هر چیزی که بوسیله یکی از حواس در مغز و اعصاب کودک اثر بگذارد، نسبت به زندگی آینده‌اش بی‌اثر نخواهد بود. مثلاً نوزادی که عمل منافی عفتی را مشاهده نماید، گرچه آن‌را تشخیص نمی‌دهد، اما روح و روانش از این حادثه زشت متأثر خواهد شد. همین عمل کوچک ممکن است برای او منشأ انحرافی باشد. بدین جهت پیامبر گرامی اسلام (ص) برای جلوگیری از تربیت سوءِ کودکان، حتی در مورد آمیزش با همسر می‌فرماید: «اگر کودک در گهواره نگاه می‌کند مرد نباید با همسرش عمل زناشوئی انجام دهد.»[1]

لذا اولیای مسئول و آگاه، برای تربیت فرزندان خویش، از هیچ فرصتی حتی مأنوس ساختن آنها با اصوات و مناظر نیک، غفلت نمی‌ورزند.

تدریجاً که کودک بزرگتر می‌شود، معمولاً در حدود چهار سالگی[2]، خصوصاً اگر در خانواده دیندار زندگی کند، به خدا توجه پیدا می‌کند و گاه گاه نام خدا را بر زبان جاری می‌سازد. از حرفها و سؤالاتش پیداست که فطرتش بیدار گشته و می‌خواهد در این باره اطلاعات بیشتری بدست آورد. چه کسی خورشید را آفریده است؟ کی ماه و ستاره‌ها را آفریده است؟ آیا خدا مرا

---

۱ ــ مستدرک، ج ۲، ص ۵۴۶

۲ ــ این سن، اصطلاحاً «سن چراها» نامیده می‌شود.

دوست دارد؟ خدا کجاست چه شکلی دارد؟ آیا خدا در آسمان است؟......

اولیا و مربیان باید به تمام سؤالات و چراهای کودک پاسخ دهند و الاّ روح تحقیق و کنجکاوی او خاموش خواهد شد. اما پاسخ دادن به سؤالات آنها کار آسانی نیست. پاسخها باید صحیح و کوتاه و قابل فهم برای کودک باشند. هرچه درک و فهم کودک ترقی می‌کند پاسخها نیز به همان نسبت عمیق‌تر می‌گردند. نکته حائز اهمیت این است که در پاسخ به سؤالات کودک، باید از گفتن مطالب سنگین و خسته‌کننده جداً اجتناب کرد که نه تنها سودی ندارد بلکه برای کودک ملال‌آور نیز خواهد بود. کودک خردسال برای درک مطالب دشوار آمادگی ندارد. لذا تعلیمات دینی باید مطابق فهم و استعداد وی باشد.

در مورد نبوت و امامت باید تدریجاً با کودک گفتگو کرد. ابتدا حضرت محمد (ص) را به عنوان پیغمبر به او معرفی نمود. سپس تدریجاً صفات و خصائص آن جناب و شرایط پیامبر را با زبان کودکانه برایش بیان کرد؛ همچنین است درباره امامت.

اما درباره معاد شاید ذهن کودک دیرتر از سایر مسائل برای فهم آن آمادگی پیدا کند. کودک خردسال معنای مرگ را بخوبی نمی‌فهمد، و شاید خیال می‌کند که خودش و بابا و مامان همیشه زنده خواهند ماند. شاید مردن را مانند یک سفر طولانی تصور کند. مادام که کودک به مردن توجه پیدا نکرده، لزومی ندارد و شاید صلاح هم نباشد که در این باره با او صحبت شود. اما خواه ناخواه حوادثی پیش می‌آید که کودک را متوجه مرگ می‌سازد و پدر و مادر ناچارند آن حقیقت را با او در میان بگذارند. ممکن است مرگ یکی از خویشان یا یکی از دوستان و آشنایان، کودک را به فکر مرگ بیندازد و از پدر و مادر سؤال کند که مثلاً پدر بزرگ کجا رفته و چه اتفاقی برای او افتاده است؟ در اینجا باید حقیقت را با کودک صریحاً در میان گذاشت و در ضمن، بهشت و دوزخ و حساب و قیامت را برای وی تشریح کرد تا ذهنش برای پذیرش معاد آماده گردد. اما همانطور که ذکر شد، جوابها باید حتی‌الامکان کوتاه و مطابق فهم کودک باشد و از گفتن مطالب دشوار خودداری شود.

تحقیق

۱ ــ تحقیق کنید اگر مراقبتهای لازم به هنگام زایمان صورت نگیرد، چه عواقب نامطلوبی برای طفل بهمراه خواهد داشت؟

۲ ــ بررسی کنید چگونه والدین باید در مرحله سیادت زمینه‌های پذیرش ورود به مدرسه را در دل کودک ایجاد نمایند؟

گفتار دوم ــ مرحله اطاعت

تقسیم‌بندی این مرحله

دوران هفت سال دوم زندگی کودک را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد:

الف ــ دوره اول، ۷ تا ۱۱ سالگی که هنوز ادامه دوران کودکی است.

ب ــ دوره دوم، ۱۲ تا ۱۴ سالگی که دوران مقدماتی بلوغ یا دوره نوجوانی است.[۱]

کودکان و مسائل جنسی

اولیا و مربیان مسئول نمی‌توانند نسبت به غریزه جنسی کودکان بی‌تفاوت باشند و در این باره برنامه صحیح نداشته باشند، زیرا تربیت جنسی یکی از دشوارترین و حساسترین انواع تربیتها است. اندک اشتباه یا غفلتی در این باره ممکن است کودکان را به فساد و تباهی بکشاند.

غریزه جنسی در زمان بلوغ پیدا نمی‌شود بلکه از زمان کودکی در نهاد انسان نهفته است و به صور گوناگون بروز می‌نماید. غریزه جنسی در سنین کودکی کاملاً بیدار نبوده و به حالت ابهام می‌باشد. اما از سن دوازده تا پانزده سالگی در پسران و از سن ده تا سیزده سالگی در دختران، با سرعت بیشتری پرورش یافته و بیدار می‌گردد.

کودکان قبل از بلوغ از لحاظ رشد بدنی و فکری برای تولید نسل و اعمال غریزه جنسی آمادگی ندارند. بدین جهت خداوند متعال غریزه جنسی آنان را در سنین قبل از بلوغ به حالت خفتگی و ابهام نهاده است. بنابراین، اولیا و مربیان باید از هر عملی که ممکن است غریزه جنسی کودکان را تحریک و بیدار سازد جداً اجتناب نمایند و شرایطی را بوجود آورند که این غریزه در آنها بر طبق ناموس خلقت تدریجاً پرورش یابد. تماس و نوازش یا بوسیدن قسمتهایی از بدن کودکان که باعث تحریک آنان می‌شود، نگاه کردن به عکسهای برهنه، شنیدن داستانهای عشقی، تعریف از زیبائی دیگران و یا هر نوع رفتاری که مسائل جنسی را به یاد کودک می‌آورد ممکن است غریزهٔ جنسی او را نابهنگام بیدار کند.

اصول تربیت جنسی کودکان

۱ ــ در بعضی خانواده‌ها معمول است که بانوان در منزل آنطور که باید رعایت پوشش را نکرده و چنین تصور می‌کنند که چون مادر نسبت به فرزندان و یا خواهر و برادر نسبت به یکدیگر محرم‌اند، رعایت پوشش در پیش آنان ضرورتی ندارد. حال آنکه محرمیّت به تنهائی برای

---

۱ ــ دربارهٔ مشخصات رشدی این دوره در درس روان‌شناسی تربیتی به تفصیل صحبت شده است، جهت اطلاع می‌توانید به کتاب روان‌شناسی تربیتی مراجعه کنید.

جلوگیری از انحراف فکر و تحریک غریزه در یک جوان کافی نیست. چه بسا ممکن است عدم رعایت پوشش در محارم، موجب تحریک غریزهٔ جنسی او شده و مشکلاتی برایش به وجود آورد.

بنابراین ضروری است که بانوان در منزل با اینکه نسبت به فرزندان و یا نسبت به برادر و پدر محرم‌اند، برای از بین بردن هر گونه زمینهٔ لغزش و انحراف در جوانان، پوشش را در حد معقول رعایت نمایند. البته شاید بسیاری از کودکان به این مسائل توجهی نداشته باشند، اما باید توجه داشت که غریزه جنسی غریزه بسیار نیرومندی است و در صورتیکه مهار نشود، مفسده‌های بسیاری را ــ حتی در رابطه با خویشان و نزدیکان ــ بوجود خواهد آورد.

تحریکات زودرس برای کودک ساده لوح و بی‌تجربه و نادان ممکن است عواقب بسیار بدی را به همراه داشته باشد و منجر به انحراف وی گردد، که در اینصورت گناه آن به گردن پدران و مادرانی است که رعایت موازین صحیح را نکرده‌اند.

پدر و مادر اگرچه نسبت به فرزندانشان محرم هستند اما نباید با بی‌بندو باریهای خویش، زندگی خود و فرزندانشان را در معرض تباهی قرار دهند.

۲ ــ مادران باید توجه داشته باشند که نباید پسرانشان را از چهار سالگی بهمراه خود به حمام (خصوصاً حمامهای عمومی) ببرند. این امر برای پدران در رابطه بادخترانشان نیز صادق است.

۳ ــ عورت کودکان را حتی‌الامکان باید از نظر خواهران و برادرانشان پنهان ساخت.

۴ ــ رختخواب کودکان را از سنین پنج، شش سالگی باید از یکدیگر جدا نمود. همچنین والدین نباید کودکان را از این سنین با خود در یک اتاق بخوابانند.

۵ ــ والدین باید از اعمال زناشوئی (بهرصورت آن) در حضور کودکان خودداری نمایند و تصور نکنند که بچه‌ها نادان بوده و از مسائل جنسی ناآگاهند. چرا که آنها با کنجکاوی بسیار اعمال پدر و مادر را کاملاً کنترل نموده و با حرص و ولع می‌خواهند از اسرار آن آگاه شوند.

۶ ــ کودکان معمولاً در دوران قبل از بلوغ به طور مستقیم یا غیرمستقیم سؤالاتی را درباره امور جنسی مطرح می‌کنند. بعضی از اولیاء و مربیان از پاسخ دادن به اینگونه سؤالات کودکان طفره می‌روند و بسیاری از مواقع با عباراتی مستهجن آنها را ساکت می‌کنند و یا پاسخهائی خلاف واقع ارائه می‌نمایند که کودک غالباً به نادرست بودن آنها پی می‌برد. این گونه برخوردهای نامعقول با کودکان، نتایج ناگواری بهمراه می‌آورد. زیرا کودکی که سؤال می‌کند، اگر مورد راهنمائی صحیح اولیاء و مربیان واقع نشود، ممکن است با طرح همین سؤالات نزد افراد ناصالح، پاسخهای منحرف کننده‌ای دریافت کند و به گمراهی دچار شود.

پاسخ به اینگونه سؤالات، در عین صحت، باید ظرافت خاصی نیز داشته باشد و مسائل جنسی، وقیحانه و بی‌پرده مطرح نگردند زیرا در غیر اینصورت کودکان دچار بلوغ زودرس و گرفتار نتایج ناگوار آن می‌شوند. بنابراین در پاسخ به این قبیل سؤالات، طرح مسائل پیچیده

زناشوئی خطا است.

تصور نباید کرد که کودک می‌خواهد همه حقایق را درک کند، او به مقداری که طرح سؤال می‌کند طالب فهم است نه بیشتر. لذا سؤالهای کودکان باید راهنمای ما باشد و در این باره نباید تعجیل کرد.

به هر حال کودکان باید در دوران قبل از بلوغ بطور تدریجی و در سطح فهم و درکشان با مسائل ساده جنسی آشنا شوند. اگر اولیا و مربیان، این آگاهی را از طریق صحیح به کودک ندهند، احتمالاً همشاگردیها و یا دوستان دیگرش، به طریق غلط مسائلی را برای وی مطرح خواهند کرد.

۷ ــ اولیا و مربیان باید روابط و معاشرتهای کودکان و نوجوانان را تحت نظارت قرار دهند تا از انحرافات جنسی احتمالی جلوگیری شود.

کودک و تکالیف دینی

همانطور که در مقدمه این فصل بیان شد، کودک در سنین هفت سال دوم زندگی باید مورد تأدیب قرار گیرد و آگاهیها و اطلاعات از طریق آموزش رسمی و غیررسمی به او آموخته شود. آگاهیهای دینی نیز از ابتدای این دوره باید بصورت مستقیم به کودک آموزش داده شده و با نرمی و ملایمت از او خواسته شود تا اعمال مذهبی را انجام دهد و در اواخر این دوره مجبور به انجام تکالیف دینی و مذهبی گردد. البته تشویق به انجام تکالیف دینی از مرحله قبل (مرحله سیادت) آغاز می‌شود، اما در این مرحله تکالیف مذهبی برای کودک بصورت یک امر جدی و حیاتی مطرح شده و کودک ملزم به یادگیری و به کار بستن آنها می‌گردد.

از آنجا که مسئله آموزش تکالیف دینی به کودکان و نوجوانان و چگونگی تربیت آنها در عمل به این تکالیف، از اهمیت خاصی برخوردار بوده و مورد سؤال غالب اولیا و مربیان است، لذا به بحث کوتاهی در این زمینه می‌پردازیم:

درست است که پسر بعد از پانزده سال و دختر بعد از نه سال به حد تکلیف شرعی می‌رسند و قبل از آن تکلیفی ندارند، اما انجام تکالیف دینی را نمی‌توان تا سن بلوغ به تأخیر انداخت. باید انسان از کودکی به انجام عبادات و تکالیف دینی عادت کند تا در سن بلوغ به آنها رغبت داشته باشد. خوشبختانه کودکی که در یک خانواده دیندار زندگی می‌کند، غالباً از سن سه سالگی پاره‌ای از مراسم دینی را از پدر و مادر تقلید می‌نماید. مانند پدر و مادر، به سجده و رکوع می‌رود. بعضی از کلمات مانند الله اکبر و لااله الا الله و الحمدلله و صلوات را از پدر و مادر یا خواهر و برادر یاد می‌گیرد و بر زبان جاری می‌سازد. اشعار کوتاه مذهبی و سرودها را حفظ کرده و از خواندن آنها لذت می‌برد. پدران و مادران مسئول و آگاه از این حرکات ساده و بی‌آلایش کودک که ریشه درونی دارند استفاده صحیح می‌نمایند. با تبسم و اظهار سرور و گاهی با زبان، کودک را

تشویق می‌کنند. این عمل بسیار سودمند و مؤثر است و کودکان را برای قبول تکالیف دینی آماده می‌گرداند (البته در صورتی که طبیعی و عادی باشد و تحمیلی به عمل نیاید). کودک غالباً از سن پنج سالگی و شاید قدری هم زودتر می‌تواند سورهٔ حمد و توحید را تدریجاً یاد بگیرد. بر پدر و مادر لازم است خودشان یا بوسیله یکی از فرزندان بزرگترشان تدریجاً و به صورت تفریح، سورهٔ حمد و توحید را به او یاد بدهند. سپس بقیه نماز را به همین منوال تدریجاً به او بیاموزند. وقتی کودک نماز را یاد گرفت و شش ساله یا هفت ساله شد، هنگامی که والدین اول وقت مهیای نماز می‌شوند باید به مرور او را آماده کنند تا نماز بگزارد. وقتی نه ساله شد جدی‌تر او را به نماز خواندن وادار کنند. برای نماز صبح نیز از خواب بیدارش کنند و در سفر و حضرو کلیه حالات مراقب باشند که نمازش ترک نشود و به این کار تشویقش نمایند، و در صورتی که در نماز سستی می‌کند با توجه به موازینی که در این زمینه وجود دارد به نماز خواندن وادارش کنند. ولی بهرحال، تا آنجا که مقدور باشد باید با محبت و مهربانی او را به انجام تکالیف دینی ترغیب و تشویق کنند. اگر پدر و مادر خود، نمازخوان باشند، با این برنامه می‌توانند فرزند خویش را تدریجاً به نماز خواندن عادت دهند، بطوری که وقتی به سن بلوغ رسید خودبخود و بدون فشار نماز بخواند و از انجام آن لذت ببرد. اما اگر پدر و مادر به بهانه اینکه هنوز فرزند آنها به حد تکلیف نرسیده است، به نماز خواندن او اعتنا نکنند و تا سن بلوغ آنرا به تعویق بیندازند، انجام این عبادت در سن بلوغ برای نوجوان دشوار خواهد بود و یا اصلاً زیربار آن نخواهد رفت. اگر هم نمازخوان بشود، معمولاً چندان تقیّدی به آن نخواهد داشت و با اندک بهانه‌ای ممکن است آنرا ترک نماید. زیرا عملی که از زمان کودکی، برای کودک عادی نشده باشد، عادت کردن به آن دشوار خواهد بود.[1]

---

۱ ــ مسائلی که در فوق اشاره شد، مبتنی بر روایات فراوانی است که به عنوان نمونه به ذکر چندی از آنها می‌پردازیم:

الف ــ امام صادق (ع) می‌فرماید: «وقتی کودک به سن سه سالگی رسید، به وی امر کن هفت بار «لا اله الا الله» بگوید، در این وقت کودک را به حال خود واگذار تا به سن سه سال وهفت ماه و بیست روز برسد، در چنین مرحله‌ای باید به او تعلیم داد که هفت بار بگوید:

«محمد رسول الله». و تا چهار سالگی باید او را آزاد گذاشت، پس از آن به او بگو که هفت مرتبه «صلی الله علیه و آله» را تکرار کند. و تا پنج سالگی باید درنگ نمود، در این وقت اگر کودک راست و چپ خود را تشخیص داد او را در برابر قبله قرار ده و به او سجده را بیاموز، در شش سالگی به وی بگو نماز بخواند و بالاخره رکوع و سجود و مراتب دیگر نماز را به او تعلیم ده. وقتی هفت سال او تمام شد به وی بگو دست و صورت خود را بشوید (و زمینه را برای گرفتن وضو آماده‌ساز) و پس از شستن دست و صورت و فرا گرفتن وضو، به او بگو نماز بخواند، سپس باید کودک را به حال خود واگذاشت تا نه سال او تمام شود، در این وقت وضو گرفتن صحیح را به او بیاموز، اگر تخلف کرد او را تنبیه کن و او را وادار تا نماز بخواند. اگر نخواند تنبیه بدنی بر او رواست. وقتی کودک وضو ساختن و نماز خواندن را کاملاً فرا گرفت خداوند پدر و مادر او را ←

در مورد روزه هم باید تدریجاً کودک را به آن عادت داد. خوب است کودکانی را که به سن تمیز رسیده‌اند برای مراسم سحر بیدار ساخت تا به جای صبحانه، سحری بخورند و با این مراسم انس بگیرند. وقتی کودک توانائی روزه گرفتن را پیدا کرد لازم است او را تشویق کنند که گاه گاه روزه بگیرد. اگر احیاناً بی‌تاب شد می‌توانند در وسط روز به او آب یا غذای مختصری بدهند. تدریجاً تعداد روزه‌هایش را زیاد کنند (البته به مقدار توانائی نه زیادتر). همچنین خوب است فضائل و ثوابهای روزه را نیز برایش بیان کنند تا قدرت تحملش بیشتر گردد. در ایام ماه رمضان کارهایش را سبک کنند تا بهتر بتواند روزه بگیرد. در آخر ماه رمضان می‌توانند به عنوان عیدی و جایزه چیزی به او بدهند. بر اولیا و مربیان لازم است که قبل از بلوغ، علائم احتلام را برای نوجوانان بیان کنند و غسل و استنجاء را نیز به آنان بیاموزند.

در خاتمه لازم به تذکر است که گرچه کودک قبل از سن شرعی بلوغ تکلیف ندارد، لکن پدر و مادر حق ندارند بدین بهانه فرزندان خویش را قبل از بلوغ کاملاً آزاد بگذارند تا هر عمل خلافی را مرتکب شوند. زیرا درست است که کودک حکم تکلیفی ندارد اما حکم وضعی اعمال از او ساقط نیست. مثلاً کودکی که شیشه خانه مردم را بشکند یا محصول مردم را خراب کند یا ضرر مالی به کسی وارد سازد، مدیون مردم است که بعد از بلوغ باید از عهده خسارات آنها برآید، و پرداخت ضررهائی که به دیگران وارد ساخته واجب و لازم است. همچنین اگر ضرر عضوی به کسی وارد سازد نیز بعد از تکلیف واجب است، دیه شرعی آنرا بپردازد. بهرحال احکام وضعی از کودک ساقط نیست و پدر و مادری که به فرزند خویش علاقه دارند باید مراقب باشند این قبیل اعمال از او صادر نشود. از طرف دیگر اگر کودک را قبل از بلوغ آزاد بگذارند که مرتکب کارهای خلاف شرع شود طبعاً به اعمال گناه و خلاف شرع عادت می‌کند، بطوری که بعد از بلوغ نمی‌تواند از عادتهای زشت گذشته دست بردارد. بنابراین پدر و مادر باید حدود واجبات و

مشمول رحمت خویش قرار خواهد داد.» (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ چاپ جدید)

این روایت که بخاطر امانت در ترجمه آن، با بیانی ساده تحریر گردیده است، سراسر آن یکی از رموز و اسرار پیشرفت در تعلیم و تربیت را بطور عموم و پرورش کودکان را بخصوص به ما ارائه می‌دهد، و آن این است که هر مربی وپرورش دهنده باید رفق و مدارا و پرورش تدریجی را کاملاً مدنظر قرار داده و گام به گام در تربیت کودک بکوشد، و استعداد و ظرفیت او را برای آموزش مسائل دینی مورد توجه قرار دهد تا بتواند به هدف خود نائل گردد. نباید در هیچ مرحله‌ای مسائل را یکباره بر او تحمیل نمود بلکه با فراهم آوردن مقدمات، آنها بطور تدریجی، حقایق را به او تعلیم داد.

ب ــ امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: «ما کودکانمان را از سن پنج سالگی به نماز خواندن وادار می‌کنیم ولی شما از سن هفت سالگی آنها را به نماز خواندن امر کنید.» (وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۲)

ج ــ پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: «وقتی فرزندانتان شش ساله شدند امر کنید نماز بخوانند. وقتی هفت ساله شدند در این باره بیشتر تأکید کنید و در صورت لزوم می‌توانید آنها را تنبیه کنید.» (مستدرک، ج ۱، ص ۱۷۱).

د ــ امام صادق (ع) فرمود: «وقتی کودک شش ساله شد باید نماز بخواند و هنگامی که توانست روزه بگیرد باید روزه بگیرد.» (وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۲)

محرمات را از همان زمان کودکی به فرزندانشان یادآور شوند و از انجام اعمال حرام و خلاف شرع جلوگیری کنند و به انجام واجبات و کارهای نیک تدریجاً آنان را عادت دهند.

اهمیت علم آموزی کودک

رشد طبیعی عقل از دوران کودکی و همزمان با رشد طبیعی بدن بطور خودکار آغاز می‌گردد و تا وصول به رشد نهائی خود، همچنان ادامه دارد و پیوسته نمو می‌کند.

رشد اکتسابی عقل هم با ایجاد شرایط مساعد تعلیم و تربیت می‌تواند از دوران کودکی آغاز شده و سالیان دراز پس از طی آخرین مراحل رشد طبیعی نیز ادامه داشته باشد. به عبارت دیگر رشد طبیعی عقل مانند رشد طبیعی بدن، محدود است و موقعی که به نقطه نهایی خود رسید مانند نمو بدن متوقف می‌شود ولی میدان رشد اکتسابی بوسیله ادامه فعالیتهای علمی و تجربی باز است و عقل می‌تواند در سنین متمادی همچنان در راه تعالی و تکامل پیشروی کند.

نکته قابل ملاحظه آنست که عقل بشر تنها با رشد طبیعی به تمام مراتب کمال لایق خود نمی‌رسد و همه قابلیتهای نهفته‌اش فعلیت پیدا نمی‌کنند، از اینرو لازم است رشد اکتسابی نیز ضمیمه آن شود و آدمی از راه تحصیل علم و کسب دانش که یکی از بهترین وسائل تکامل معنوی است موجبات شکفتگی و رشد کامل عقل خویش را فراهم آورد.

برای مثال، دو کودک هم شکم یکسان (دو قلوهایی که از یک سلول تخم متولد شده‌اند) که در محیطهای فرهنگی و علمی متفاوتی رشد کرده‌اند، از نظر درجه عقل و ادراک متفاوت‌اند. بدون تردید اختلاف درجه درک و تفکر آن دو کودک ناشی از اختلاف رشد طبیعی عقل آنان نیست، زیرا فرض ما این بود که عقل طبیعی و سرمایه‌های موروثی هر دو کودک از اول یکسان بوده و قهراً رشد طبیعی هر دو نیز یکسان خواهد بود. این تفاوت ناشی از رشد اکتسابی است زیرا این دو کودک در محیطهای متفاوت از نظر علمی و فرهنگی رشد کرده‌اند و رشد اکتسابی عقل آنها مختلف می‌باشد.

موضوع رشد اکتسابی عقل، از راه فرا گرفتن علم و دانش مورد کمال توجه اولیا گرامی اسلام بوده است و این حقیقت را با تعابیر مختلفی به پیروان خود خاطرنشان کرده‌اند:

امام صادق (ع) فرمود: «مطالعه بسیار و پی‌گیر در مسائل علمی، باعث شکفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است.»[1]

---

۱ ـ قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ: «کَثْرَةُ النَّظَرِ فِی الْعِلْمِ تَفْتَحُ الْعَقْلَ» (بحارالانوار ج ۱، ص ۵۲) همچنین حضرت علی (ع) فرمود: اَلْعَقْلُ غَریزَةٌ تَزیدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجارِبِ: عقل که غریزه اختصاصی انسان و از سرمایه‌های طبیعی بشر است با علم‌آموزی و تجربه‌اندوزی افزایش می‌یابد. (غررالحکم، ص ۶۷) و نیز فرمود: وَمُؤَیِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ: تحصیل علم و دانش مایه تقویت و تأئید عقل آدمی است. (مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷)

ناگفته نماند که رشد اکتسابی عقل بر اساس رشد طبیعی آن استوار است. به‌عبارت دیگر رشد اکتسابی عقل هنگامی قابل تحقق است که مغز کودک که مرکز مادی تعقل است آنقدر رشد کرده باشد که بتواند ساده‌ترین مطالب آموزشی را درک کند. عقلی که به‌قدر کافی رشد طبیعی نکرده است از رشد اکتسابی نیز محروم خواهد بود.

اولیا و مربیان وظیفه‌شناس کسانی هستند که در اولین فرصت مناسب به‌پرورش عقل کودک می‌پردازند و در خور فهم کودک با وی سخن می‌گویند و نیروی مغزش را در راه فهم و درک مطالب به‌حرکت در می‌آورند و پا به‌پای افزایش رشد طبیعی عقل به‌رشد اکتسابیش نیز می‌افزایند.

لازم است اولیا و مربیان به‌این نکته اساسی متوجه باشند که منظور از کسب دانش، تنها بکار انداختن نیروی حافظه و ضبط برنامه‌های خشک علمی نیست، بلکه مقصود آنست که کودکان و جوانان در هر سنی که هستند مسائل علمی و درسی را به‌خوبی درک کنند و در فکر خود، آنها را تجزیه و تحلیل نمایند. این طرز تحصیل است که در چهارده قرن قبل مورد توجه اولیاءگرامی اسلام بوده است:

حضرت علی (ع) فرمود: «فضیلت درک و فهم مطالب علمی به‌مراتب بیشتر از فضیلت تکرار و خواندن و فرا گرفتن آنست.»[1]

کسانی که از دوران کودکی با وسائل علمی و عملی نیروی تعقلشان بیدار شده و از رشد اکتسابی برخوردار گشته‌اند، در بزرگسالی دارای عقل روشن و شکفته هستند و بر مشکلات زندگی فائق می‌آیند و در صف مقدم اجتماع قرار می‌گیرند.

برعکس کسانی که در ایام کودکی از آموزشهای لازم و فعالیتهای فکری بی‌نصیب مانده‌اند و در این فرصت گرانبها از رشد اکتسابی عقل بهره‌ای نبرده‌اند در بزرگسالی دچار کوتاه فکری و نارسائی عقل‌اند و قهراً در صفوف عقب‌افتادگان اجتماع قرار دارند.

همانطور که در مقدمه این فصل ذکر شد، آموزش بطور جدی، از دوره «اطاعت» آغاز می‌شود. مرحله «اطاعت» و «وزارت»، برای فرا گرفتن حقایق علمی و بدست آوردن رشد اکتسابی عقل بهترین فرصت است، این دوران برای ساختن شخصیت اخلاقی و انسانی و پرورش صفات حمیده بهترین زمان است.

قوت و قدرت جسم، شور و نشاط جوانی، مغز آماده و در حال رشد، عشق و علاقه شدید به‌درک مجهولات، حافظه قوی و نیرومند و صفات دیگری نظائر آنها، سرمایه‌های دوران جوانی است و هر یک از آنها سهم مؤثری در فرا گرفتن علم و اخلاق دارند. خوشبختانه مطالبی که

---

۱ ــ قال علی علیه السلام: فَضْلُ فِكْرٍ وَ فَهْمٍ أَنْجَعُ مِنْ فَضْلِ تَكْرارٍ وَدِراسَةٍ. (غرر الحکم، ص ۵۱۷).

جوانان در دوران شباب یاد می‌گیرند، پیوسته در خاطرشان می‌ماند و کمتر دستخوش فراموشی می‌گردد.

حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: «آموخته‌های دوران جوانی مانند نقشی که بر سنگ حجّاری شده باشد، ثابت و پایدار می‌ماند.»[1]

تحقیق

۱ ــ چرا نباید کودکان و بالاخص نوجوانان را تنها و بیکار گذاشت؟ و برای پر کردن اوقات فراغت آنها چه تدابیری می‌توان اندیشید؟

۲ ــ نتایج سوءِ افراط و تفریط در کنترل روابط و معاشرتهای کودکان و نوجوانان را تحقیق کنید.

۳ ــ نمونه‌هائی از سؤالاتی را که کودکان در زمینه مسائل جنسی از اولیاء و مربیان خود می‌پرسند، مطرح نموده و پاسخهای مناسب آنها را نیز بنویسید.

گفتار سوم ــ مرحله وزارت

تحولات بلوغ

از اواخر دوره «اطاعت» و در طول مرحله «وزارت»، تحولات چشمگیری در نوجوان بوجود می‌آید. این سنین را دوران «بلوغ» نیز می‌نامند. تحولات ناشی از این دوران را می‌توان بطورکلی در سه قسمت: تحولات جسمانی، عاطفی و عقلانی، بررسی نمود.[2]

با فرا رسیدن بلوغ، همزمان با رشد اندامها، عقل و احساسات نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرند و آن دو هم پا به‌پای نموّ اندامها در راه رشد و شکفتگی قدم می‌گذارند، با این تفاوت که رشد احساسات مانند رشد اندام خیلی سریع و بطور جهشی صورت می‌گیرد و عواطف نوجوانان بسیار زود و با شدت شکفته می‌شوند، ولی عقل در کمال آرامی و به‌تدریج منازل کمال خود را طی می‌کند و پس از گذشت سالیان دراز به‌رشد نهائی خود می‌رسد.

ناموزونی رشد عقل و احساسات، بزرگترین مشکل روانی جوانان و منشأ انحراف اخلاقی

---

۱ ــ غررالحکم، ص ۶۹۷

۲ ــ در درس روان‌شناسی تربیتی سال اول به‌طور مبسوط مرحلهٔ بلوغ و تحولات مختلف آن توضیح داده شده است، در اینجا از ذکر آنها خودداری می‌شود و به‌دانشجویان توصیه می‌شود مطالب سال قبل را مجدداً مرور نمایند.

آنان است. افکار خام و ناسنجیده، اعمال نادرست و غیرعادی و احیاناً طغیانهای نسل جوان، اغلب از عدم توازن عقل و احساساتشان سرچشمه می‌گیرد.

مربی شایسته کسی است که دوران شباب را بشناسد و از وضع عقل و عواطف جوانان که پایه‌های اساسی تعلیم و تربیت است، آگاه بوده و با توجه به‌حالات روانی آنان، برنامه‌های تربیتی خود را تنظیم نموده و به‌موقع اجرا بگذارد.

پرورش ایمان و اخلاق

همانطور که ریشه‌های اصلی غرائز و خواهشهای نفسانی از دوران کودکی در نهاد فرزندان بشر وجود دارند و تدریجاً با پیشرفت سن و نمو بدن رشد می‌کنند و با فرا رسیدن دوران بلوغ با شدت و نیرومندی آشکار می‌گردند، همچنین بذرهای اساسی معرفت فطری و وجدان اخلاقی نیز از دوران طفولیت در اعماق جان کودک نهفته‌اند و کم و بیش خودنمائی خفیفی دارند و هنگامی که کودک به‌دوران بلوغ و جوانی می‌رسد و از نیرومندی جسم و جان برخوردار می‌گردد، بذرهای معرفت و وجدان شکفته می‌شوند و تمایلات فطری ایمان و اخلاق در نهادش به‌شدت بیدار می‌گردند.

تحولات انقلابی بلوغ، کلیه فطریات نهفته را در وجود جوانان آشکار می‌سازد و به‌همه استعدادهای طبیعی جامهٔ فعلیت می‌پوشاند. با فرا رسیدن بلوغ، از یک طرف خواهشهای غریزی در وجود جوانان شکفته می‌شود و از طرف دیگر تمایلات روحانی و وجدان اخلاقی در ضمیرشان بیدار می‌گردد. همانطور که غرائز، جوانان را به‌اعمال خواهشهای نفسانی تحریک می‌کنند، همچنین کششهای روحانی، آنان را به‌ارضای تمنیات معنوی وا می‌دارد.

دوران بلوغ و جوانی، دوره بروز احساسات مذهبی و شکفته شدن تمایلات ایمانی و اخلاقی است. جوانان بطور فطری مایلند از مبدأ عالم باخبر شوند، خداوند خالق را بشناسند و او را پرستش کنند. جوانان به‌طبع انسانی خود در جستجوی حق هستند و در راه پی بردن به‌حقیقت، مجاهده و کوشش می‌کنند و بدین وسیله تمایل فطری خود را به‌معرفت، ارضا می‌نمایند.

جوانان به‌تمایل طبیعی و رغبت فطری خود به‌پاکی و فضیلت، به‌عدل و انصاف، به‌ادای امانت و وفای به‌عهد، براستی و درستی، و خلاصه به‌سجایای انسانی علاقه دارند و مایلند شخصیت خود را بر اساس تمنیات وجدان اخلاقی استوار نمایند. تمایل طبیعی نوجوانان به‌فضیلت اخلاقی و انصاف و به‌پاکی و پاکدامنی به‌قدری شدید است که اگر در محیط خانواده و مدرسه از اولیا و مربیان رفتار ظالمانه و غیرانسانی مشاهده کنند، به‌شدت خشمگین می‌گردند و لب به‌اعتراض می‌گشایند و آنها را به‌شدت ملامت می‌کنند.

نوجوانان نه تنها به‌صفات پسندیده و رفتار پاک خود فکر می‌کنند بلکه میل درونی و رغبت

فطری آنان به‌پاکی و فضیلت تمام مردم جهان است. از نادرستی و بداخلاقی دیگران رنج می‌برند و بر انحراف و ناپاکی مردم افسوس می‌خورند، آرزو دارند که سجایای انسانی و فضائل اخلاقی بر سراسر جهان حاکم باشد و تمام مردم عالم، براستی و درستی قدم بردارند.

نوجوانان از هر ملت و نژاد بطور فطری خواهان معرفت الهی و سجـایای اخـلاقی هستند. حتی کودکانی که در خانواده‌های غیرمذهبی پرورش یافته‌اند، در دوران بـلوغ علاقـه بـیشتری از خود نسبت به‌مسائل مذهبی نشان می‌دهند. ایـن خــواهش عمیق و طبیعــی سبب شده است کـه روان‌شناسان، دوران بلوغ را سنین ماورای طبیعت بنامند و در مباحث روان‌شناسی جوان، مستقلاً درباره آن گفتگو کنند.

موقعی که رسول اکرم (ص) در مکه قیام کرد و دعوت خود را بین مردم آشکار نمود، شور و هیجان عظیمی در نسل جوان پدید آمد. آنان به‌خاطر سلامت فطری بیشتر نسبت به دین، در اطراف حضرت محمد (ص) اجتماع کردند و به‌شدت تحت تأثیر گفتارش قـرار گـرفتند. ایـن امـر سبب بروز اختلافات شدیدی بین جوانان و سالمندان در خانواده‌ها گردید و مشرکـین، آن را در ردیـف اعتراضات خود به‌رسول اکرم (ص) قرار دادند:

«قریش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند برادرزاده‌ات خدایان مـا را بـه‌بـدی یـاد کرده و جوانان ما را فاسد نموده و مایه اختلاف و تفرق ما شده است.»[1]

سخن رسول اکرم (ص) را همه طبقات، از زن و مرد و پیر و جوان می‌شنیدنـد ولی جـوانان بیش از سایر مردم ابراز علاقه می‌کردند زیرا تمایل فطری به‌مذهب در دوران بلوغ و عدم آلودگـی روحی، آنان را شیفته فرا گرفتن ایمان و اخلاق نـموده بـود و سخنان رسول گــرامی جــوابگوی تمایلات مذهبی و غذای روحانی آنان بود، به‌همین جهت بیش از بزرگسالان و پیران بـه‌تـعالیم آن حضرت ابراز علاقه می‌کردند.

تمایل فطری به‌ایمان و اخلاق در دوران بـحرانی بـلوغ، یکی از بــهترین و نــیرومندترین پایگاههای تربیتی نسل جوان است. مربیان لایق باید از ایـن تــمایل فــطری و کشش روحــانی استفاده نمایند و آن را همواره در ضمیر جوانان زنده و بیدار نگاه دارند و برنامه‌های تربیتی خـود را بر اساس این تمنای طبیعی استوار سازند.

آموزش تعالیم دینی و پرورش عواطف ایمانی و اخلاقی در وجـود جـوانان دو اثـر بـزرگ دارد: اول آنکه احساسات مذهبی جوانان که خود یکی از خواهشهای فطری آنان است بدین وسیله ارضا می‌گردد و دیگر آنکه نیروی مذهب، سایر تمایلات طبیعی و خواهشهای غریـزی جـوانان را مهار کرده و از تندروی باز می‌دارد و آنها را از تیره‌روزی و سقوط حفظ می‌نماید.

---

۱ ــ بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۴۳

اسلام برنامه پرورش ایمان و اخلاق را که یکی از ارکان اساسی تربیت جوانان است بر طبق خواهش فطری آنان و بر اساس عرضه و تقاضا تنظیم نموده است. در اوقاتی که تحولات انقلابی بلوغ، تقاضای مذهب را در ضمیر نوجوانان بیدار می‌کند و آنان را به‌فرا گرفتن مسائل مذهبی علاقه‌مند می‌سازد، اولیای گرامی اسلام بدون فوت وقت تعالیم دینی را به‌آنان عرضه می‌کنند و جوانان را به‌فرا گرفتن قرآن شریف و مقررات اسلامی و انجام وظایف بندگی و خودداری از گناهان و خلاصه به‌ادای تکالیف مذهبی و اطاعت از اوامر الهی ترغیب و موظف می‌سازند.

رسول اکرم (ص) فرمود: «خداوند هفت گروه را در ظل رحمت خود جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست، اول زمامداران دادگر و دوم جوانانی که در عبادت خداوند پرورش یافته باشند...»[1]

امام باقر (ع) فرمود: «اگر جوانی را از شیعیان ببینم که مسائل مذهبی را نمی‌آموزد و از ادای این وظیفه تخلف می‌کند، او را به‌وضع دردناکی مجازات خواهم کرد.»[2]

اولیای نوجوانان نیز مکلفند فرزندان خود را به‌فرا گرفتن فرائض و وظایف مذهبی تشویق کنند و آنان را افرادی با ایمان و درستکار پرورش دهند.

امام صادق (ع) فرمود: «احادیث اسلامی را به‌نوجوانان خود بیاموزید و در انجام این وظیفه تربیتی تسریع نمائید پیش از آنکه مخالفین گمراه بر شما پیشی گیرند و سخنان نادرست خویش را در ضمیر پاک آنان جای دهند و گمراهشان سازند.»[3]

تشخص‌طلبی

یکی از تمایلاتی که با فرا رسیدن بلوغ بطور طبیعی در نهاد نوجوانان بیدار می‌شود و آنان را به‌فعالیت وامی‌دارد، میل به‌استقلال و دریافت شخصیت است.

کودک به‌علت ناتوانی جسم و نارسائی فکر، خویشتن را شایسته استقلال اراده نمی‌داند، او همواره طفیلی پدر و مادر است و در حمایت آنان زندگی می‌کند. ولی با فرا رسیدن دوران انقلابی بلوغ، روزگار کودکی سپری می‌شود و با رشد همه جانبه بدن، نوجوان تدریجاً صفات و ممیزات یک مرد یا یک زن کامل را بخود می‌گیرد. همزمان با تحولات جسمانی، خواهشهای

---

۱ ــ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ: «سَبْعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللهُ فِي ظِلِّهِ یَوْمَ لاٰظِلَّ اِلاّٰ ظِلُّهُ، اَلْاِمٰامُ الْعَدْلُ وَشٰابٌّ نَشَأَ فی عِبٰادَةِ اللهِ...» (تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۵).

۲ ــ سفینة البحار، (شبب)، ص ۶۸۰ .

۳ ــ عَنْ اَبی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ قٰالَ: «بٰادِرُوا اَحْدٰاثَکُمْ بِالْحَدیثِ قَبْلَ اَنْ یَسْبِقَکُمْ اِلَیْهِمُ الْمُرْجِئَةُ». (الکافی، ج ۶، ص ۴۷).

درونی نوجوانان نیز تغییر می‌یابد و عواطف و احساسات جدیدی در نهادشان پدیدار می‌شود، از آن جمله میل به‌احراز شخصیت و استقلال است.

تشخص‌طلبی و تفوّق‌خواهی یکی از تمایلات غریزی بشر است. این تمایل در نسل جوان بسیار قوی و نیرومند است و هر نوجوانی به‌شدت علاقه دارد که در جامعه قدرت و مقام رفیعی بدست آورد و به‌سرفرازی و افتخارات درخشانی نائل گردد.

می‌توان گفت میل سوزان نوجوان به‌نیرومندی و جلب توجه دیگران، عکس‌العمل حقارتهای چند ساله دوران کودکی است. نوجوانی که به‌تازگی ایام حقارت‌آمیز طفولیت را پشت سر گذارده و بال و پری گشوده است، از بدست آوردن قدرت و شهرت لذت می‌برد و بدین وسیله ضعف و حقارتهای دوران کودکی را جبران می‌کند.

نوجوانان، عاشق عرض وجود و اثبات شخصیت خود هستند و به‌هر کاری که باعث شهرت و خودنمائی آنان گردد یا نشانه نیرومندی و قدرتشان باشد، رغبت بسیار دارند.

نوجوانان بر اساس حس تفوّق‌طلبی و برتری‌جوئی، شیفته کارهای قهرمانی هستند و نسبت به‌قهرمانان واقعی یا افسانه‌ای ابراز علاقه می‌کنند، مایلند تاریخ آنان را با دقت بخوانند و از جزر و مد زندگی آنها به‌درستی آگاه شوند، می‌خواهند شخصیت خود را بر طبق شخصیت قهرمانان نامی بسازند و اعمال آنان را سرمشق تمام کارهای خود قرار دهند.

گرچه میل به‌اثبات شخصیت در همهٔ نوجوانان وجود دارد، اما این میل در نوجوانانی که از یک یا چند جهت دچار عقده حقارت هستند و یا در کودکی از تربیت صحیح محروم بوده‌اند، به‌مراتب بیشتر است.

نوجوانی که در کودکی محبت بیش از اندازه دیده و از خود راضی بار آمده است و اکنون جامعه به‌وی اعتنا نمی‌کند و عملاً تحقیرش می‌نماید، نوجوانی که در طفولیت مورد بی‌مهری اولیا و مربیان بوده و عزت نفسش سرکوب شده است، نوجوانی که به‌علت تنبلی یا نارسائی عقل و هوش از همشاگردیهای خود عقب‌افتاده و مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته است، نوجوانی که به‌علت نقص عضوی همیشه در خود احساس کمبود نموده و رنج برده است، نوجوانی که در محیط خانواده یا اجتماع مورد تعدی و ستم واقع شده و کسی به‌حق او توجه نکرده است و خلاصه نوجوانی که ضمیر آرام ندارد و از یک یا چند جهت در خود احساس حقارت می‌کند همواره در فکر جبران آن حقارت است، او می‌خواهد از هر راهی که میسر است، خود را بنمایاند و اثبات وجود کند و بدین وسیله پستی و نقص خود را بپوشاند.

میل به‌آزادی

یکی از تمایلات سوزانی که با فرارسیدن دوران شباب بشدت و نیرومندی درنهادجوانان بیدار

می‌شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود می‌سازد، طلب آزادی و حریّت است؛ ولی نه آزادی معتدل و معقول بلکه آزادی تند و افراطی.

جوان به‌طبع جوانی، آزادی بی‌قید و شرط می‌خواهد. در نظر جوان، سخن از عقل و منطق، از قانون و مقررات و از مصلحت بسی نامطلوب و بی‌ارج است. چیزی که مورد علاقه جوان است، ارضای آزاد غرائز و کامرانی مطلق در نیل به‌خواهشهای نفسانی است و این مقصود، تنها در آزادی نامحدود و بی‌حساب قابل اجرا است. لذا گفته‌اند جوانی دوران تندروی و میانسالی دوران اعتدال و پیری دوران محافظه‌کاری است.

ایام جوانی به‌جهت رشد امیال و عواطف و ضعف عقل و علم، دوران تندروی و شورش و طغیان است. جوان میل دارد حدود و مقررات اجتماعی را نادیده انگارد و به‌آداب و رسوم ملی پشت پا بزند و در راه ارضای تمایلات خویش از آزادیهای تند و بی حساب استفاده کند و بهر صورتی که میسر است به‌هدفهای درونی و خواهشهای نفسانی خود نائل گردد. آزادی بر طبق مقررات و قوانین اجتماعی جوابگوی تمنیات جوانان نیست و ارضای تمایلات غریزی در حدود عقل و مصلحت، آنان را راضی و خشنود نمی‌سازد. به‌علاوه جوانان که تازه از حقارت دوران کودکی خلاص شده‌اند و از وابستگی به‌بزرگسالان آزاد گشته‌اند، می‌خواهند با روشهای تند و افراطی خویش عکس‌العمل شدیدی در مقابل محدودیتهای دوران کودکی نشان بدهند و حقارت گذشته خود را با سرعت و شدتی هرچه بیشتر جبران نمایند. این کار در چهارچوبه آزادیهای عقلی و قانونی میسر نیست لذا در بعضی از مواقع از مرزهای آزادی معقول تجاوز می‌کنند و به‌کارهای ناروا دست می‌زنند.

جوانان طبعاً مایل به‌تندروی و افراطند اما اعمال این تمایل، قطعاً به‌مصلحت آنان نیست. لذا اولیا و مربیان موظفند به‌جوانان تفهیم کنند که اگر به‌زندگی خود علاقه دارند و خواهان خوشبختی و سعادت خویش هستند باید در اعمال غرائز، از زیاده‌روی بپرهیزند و به‌رغم تمایل خویش به‌آزادی در حدود مصلحت قانع باشند. باید از خواهشهای بی‌حساب خویش چشم بپوشند و تمنیات ناروای خود را سرکوب کنند وگرنه نفس متجاوز و سرکش، آنان را به‌پرتگاههای خطرناک می‌کشد و خوشبختی و سعادتشان را تباه می‌سازد.[1]

---

۱ ــ قالَ عَلیٌ عَلَیْهِ السَّلامُ: اِقْمَعُوا هٰذِهِ النُّفُوسَ فَاِنَّها طَلِقَةٌ اِنْ تُطیعُوها تَنْزَعْ بِکُمْ اِلیٰ شَرِّ غایَةٍ. (غرر الحکم، ص ۱۳۸)

علی علیه السلام فرموده است: این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهشهای نادرستشان بازدارید که خود سرو بی‌قیدند. اگر خواسته‌های آنها را پیروی نمائید و به تمنیات نامشروعشان جامه عمل بپوشید سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می‌افکنند.

تعدیل تمایلات

موقعی که طفل دوران کودکی را پشت سر می‌گذارد و با پیمودن ایام انقلابی بلوغ به سرحد تکلیف و جوانی می‌رسد، بطور طبیعی تمنیات گوناگونی در ضمیرش شکفته می‌شود و با شور و هیجان در راه ارضای تمایلات نفسانی و خواهشهای درونی خویش فعالیت و کوشش می‌کند.

نوجوان علاقه دارد به اسرار طبیعت پی ببرد، از علّت و معلولها با خبر شود، آفریننده جهان را بشناسد و از مسائل مذهبی آگاه گردد. با میل فطری خود به راستی و درستی، به پاکی و فضیلت، به عدل و انصاف، به جوانمردی و علوِ همت علاقه دارد. خواستار آزادی و عاشق احراز استقلال و اظهار وجود است، مایل بخودنمائی و تشخص طلبی است. با فرا رسیدن بلوغ، عشق سوزانی به جنس مقابل در وی پدید می‌آید بطوریکه سایر تمایلات تحت‌الشعاع شهوت جنسی قرار می‌گیرند. نوجوان به زیبائی و زینت، به خودآرائی و تجمل، رغبت شدید دارد. مایل است خود را با محیط اجتماعی تطبیق دهد و عضو مؤثر جامعه گردد و با سعی و کوشش، مال و ثروتی بدست آورد. خلاصه بر اثر بلوغ، تمایلات مختلفی در باطن نوجوانان بیدار می‌شود و از هر جهت جسم و جانشان تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

هریک از خواهشهائی که بقضای حکیمانه الهی در نهاد بشر آفریده شده بمنزله یک شاخه از شجره خوشبختی انسان است، اولیا و مربیان اگر می‌خواهند جوانانی سعادتمند تربیت کنند باید به همه تمنیات طبیعی آنها توجه نموده و هریک از آنها را در جای خود و به مقدار صحیح ارضا کنند.

نکته جالبی که لازم است اولیا و مربیان همواره بدان توجه داشته باشند این است که قدرت کشش و نیروهای تمایلات درونی انسان یکسان نیستند. انگیزه بعضی از تمایلات بسیار قوی و نیرومند است، بر عکس قدرت کشش پاره‌ای از خواهشها متوسط یا ضعیف است.

مثلاً غریزه شهوت و خواهش لذت جنسی از یک طرف و تمایل به وفای بعهد و راستی از طرف دیگر، در نهاد هر جوانی وجود دارد، با این تفاوت که انگیزهٔ شهوت و نیروی محرک جوانان در اعمال غریزه جنسی، بمراتب قویتر از نیروی فطرت است که او را به وفای بعهد و راستی وامی‌دارد.

غریزه جنسی مانند آتش سوزانی است که از اعماق وجود جوان زبانه می‌کشد و اگر بدرستی مهار نشود و از حد مصلحت تجاوز و طغیان نماید، قادر است ریشه فضائل اخلاقی و سجایای انسانی را بسوزاند و سعادت آدمی را نابود کند.

نه تنها غریزه جنسی بلکه قدرت کشش تمام غرائز در وجود آدمی بمراتب قویتر از قدرت وجدان اخلاقی و عقل است. آدمی در حال عادی در موقعی که تحت تأثیر غرائز نیست ندای وجدان و عقل را بخوبی می‌شنود و خیر و شر خود را تشخیص می‌دهد، ولی در مواقعی که غرائز

تحریک می‌شوند و طغیان می‌کنند، در موقعی که شهوت و غضب به جنبش می‌آیند و فعالیت آتشین خود را آغاز می‌نمایند، سراسر وجود آدمی میدان تاخت و تاز آنها مـی‌شود، در آن مـوقع تـمایلات عقلی و اخلاقی لگدکوب می‌گردند و ندای حیات‌بخش و مصلحت‌آمیز آنها بگوش نمی‌رسد.[1]

بزرگترین پرتگاهی که در راه زندگی جوانان وجود دارد و اغلب باعث سقوط آنان می‌شود، تندروی در اعمال بعضی از غرائز و ارضای پاره‌ای از خواهشهای نـفسانی است. وظیفـه اولیا و مربیان در تربیت جوانان این است که آنـان را در اعمال تـمایلاتشان هدایـت کـنند و ایشان را از افراط و تفریط که باعث سقوط و تباهی است برحذر دارند.

در تعالیم اسلامی اندازه لازم برای هریک از امیال، در لابـلای احکام و دستورات فـقهی و اخلاقی، تعیین شده است. بطوری که اگر کسی از این تعالیم از روی بصیرت و آگـاهی بـطور همه جانبه پیروی کند، سهم هر میلی در جای خود ادا می‌شود.

تحقیق

۱ ـــ در این بخش از کتاب و کتاب روان‌شناسی تربیتی به بعضی از خصوصیات جسمانی و روانی نوجوانان در سنین بلوغ اشاره شده است، صحت این مطالب را با تأمل در گـذشته خـویش بطور جداگانه تحقیق کنید. همچنین بررسی کنید اولیا و مـربیانتان در ایـــن دوران، بـــا شما چـــه برخوردهای تربیتی صحیح و یا غلطی داشته‌اند؟

---

۱ ـــ مولوی می‌گوید:

میل‌ها همچون سگان خفته‌اند — اندر ایشان خیر و شر بنهفته‌اند
چونکه قدرت نیست خفتند آن رده — همچو هیزم پاره‌ها و تن زده
تا کـه مـرداری درآیـد در مـیان — نـفخ صور حـرص، کـوبد بـر سگان
چـون در آن کـوچه خـری مـردار شد — صد سگ خفته بـدان بـیدار شد
حـرصهای رفـته انـدر کـتم غیب — تـاختن آورد و سر بـر زد ز جیب
مـوبموی هر سگی دنـدان شده — وز بـرای حیله دم جنبان شده
صد چنین سگ، انـدر ایـن تـن خفته‌انـد — چـون شکاری نـیستشان بـنهفته‌انـد

بخش دوم

روشهای تربیت اسلامی

مقدّمه

اهمیت «روش» در تربیت اسلامی ـــ برای موفقیت در هر کاری، آگاهی بـــه اسباب و وسائلی که بتواند بگونه‌ای سریع و آسان ما را در رسیدن به هدف یاری دهد، لازم است. به عبارت دیگر اتخاذ روشهائی که بتواند ما را به سادگی و آسانی در پیمودن جادهٔ موفقیت یـار و مـدد کـار باشد، از شرایط توفیق در انجام هر کاری است.

اسلام پیروانش را به اتخاذ روشها و شیوه‌های درست در انجام کارها توصیه کرده است، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَلٰکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰی وَ أْتُوا الْبُیُوت مِنْ أَبْوابِها»[1]

«نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه درآیید (چه این کار ناشایسته است) نیکی آن است که پارسا باشید و در هر کاری از «راه» آن داخل شوید.»

در تفسیر آیهٔ فوق، امام محمد باقر (ع) فرموده‌اند که «واُتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها» یعنی باید هر کاری را از راه خودش انجام داد.[2]

در اهمیت روش همین بس که امام صادق (ع) فرمود:

اَلْعامِلُ عَلیٰ غَیْرِ بَصیرَةٍ کَالسّائِرِ عَلیٰ غَیْرِ طَریقٍ فَلاٰ تُزیدُهُ سُرْعَةُ السَّیْرِ اِلاّ بُعْداً[3]

«عمل کنندهٔ بی‌بصیرت به رهنوردی ماند که بیراهه رود. سرعت حرکت او را بـــه هدف نمی‌رساند جز آنکه دورش می‌کند.»

هر رشته از علوم، متد و روش خاص به خود دارد که اگر درست و بجا بکار گرفته شود، نتایج مطلوبی بهمراه خواهد داشت. تعلیم و تربیت نیز چنین است. برای آنکه بتوان استعدادهای نهفتهٔ متربیان را در جهت مطلوب شکوفا ساخت و آنها را انسانهائی الهی و مفید برای امت اسلام پرورش داد، لازم است که اولیا و مربیان از «روشهای تربیت اسلامی» بهره گیرند.

پویائی روشهای تربیت اسلامی ـــ موضوع تعلیم و تربیت اسلامی، انسان با تمام ابعاد جسمانی و روحانی‌اش می‌باشد و از آنجا که این ابعاد عموماً در حال تغییر و تحول‌اند، و در افراد

---

۱ ـــ سورهٔ بقرة، آیهٔ ۱۸۹

۲ ـــ ترجمهٔ تفسیرالمیزان، جلد ۳، ص ۸۰

۳ ـــ تحف العقول، ص ۳۷۹

مختلف متفاوت است، برای پرورش آنها باید از روشهای پویا و متنوع بهره گرفت. بـه‌عنوان مثال چه بسا برای اصلاح دو کودکی که خطای یکسانی را مرتکب شده‌اند، لازم باشد مـربی روشهـای متفاوتی را اعمال کند.

پیشوایان گرامی اسلام (ع) در تربیت و هدایت افراد به فراخور موقعیت و شرایـط خـاص آنها از روشهای پویائی بهره می‌گرفتند. گاه با محبت، گاه با قهر و زمـانی بـا عفـو و اغماض و... پیروانشان را هدایت و منحرفین را به صراط مستقیم فرا می‌خواندند.

نظر به اینکه دامنهٔ تـربیت انسان بسیار گسترده است، هیچگاه نـمی‌تـوان تـربیت او را در چهارچوب روشهای معدودی، محصور نمود. با این حال بنابر ضرورت آشنائی با روشهای تربیت اسلامی، در این کتاب برخی از مهمترین این روشها مورد بحث قرار می‌گیرد.

فصل اول

روش الگوئی

«كُونُوا دُعٰاةَ النّاسِ بِأَعْمٰالِكُمْ وَلاٰ تَكُونُوا دُعٰاةً بِأَلسِنَتِكُمْ.»[1]

امام صادق (ع)

مردم را با رفتار خود به حق رهبری کنید، نه با زبان خویش.

غریزهٔ تقلید

غریزهٔ تقلید یکی از غرائز نیرومند و ریشه‌دار در انسان است. به برکت وجود همین غریزه است که کودک، بسیاری از رسوم زندگی، آداب معاشرت، غذا خوردن، لباس پوشیدن، طرز تکلم، ادای کلمات و جمله‌ها را از پدر و مادر و سایر معاشران فرا می‌گیرد و به کار می‌بندد.

چشم و گوش طفل چون دریچه‌ای باز است، می‌بیند و می‌شنود، ذهنش چون آینه است که هر چیزی در آن منعکس می‌شود با این تفاوت که آینه عکس شیء را همیشه در خود نگه نمی‌دارد ولی ذهن کودک آن را در خود ضبط می‌کند. کودک حتی شیوه فکر مادر را درک می‌کند. و آنچه برداشت می‌نماید، ممکن است سازنده و یا ویرانگر باشد.

مادر می‌تواند با رفتار خود خصلت‌های امانت، صداقت، وفای به عهد، حق‌جوئی، و... را در کودک احیا کند و یا آنها را از میان ببرد. مادر می‌تواند زمینه را برای هدایت فطری طفل فراهم سازد و یا موجب انحرافش از صراط مستقیم گردد.

در جنبه عاطفی نیز مادران تأثیر بسیاری بر روی کودکان دارند. اگر مادری دچار ترس مفرط باشد نمی‌تواند کودک شجاع بپروراند. مادری که از سوسکی می‌ترسد و تعادلش را از دست می‌دهد در کودک اثر بدی می‌گذارد و او را مشوش می‌سازد. انسان در تمام عمر، کم و بیش از دیگران تقلید می‌کند اما در سنین بین یکسالگی تا پنج شش سالگی بیشتر از این غریزه برخوردار است. کودک تا مدتی از مصالح و مفاسد واقعی امور چندان اطلاعی ندارد و نمی‌تواند برای کارهایش هدفهای عاقلانه و درستی تعیین کند. در این مدت تمام توجهش به پدر و مادر و سایر معاشران است. اعمال و حركات آنها را مشاهده می‌نماید و از آنان تقلید می‌کند.

---

۱ ــ سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۷۸

کودک، کلمهٔ آب را از پدر و مادر شنیده، از روی تقلید همان کلمه را بر زبان جاری می‌سازد سپس به معنای آن توجه می‌نماید و آن را در جای خود استعمال می‌کند. دختر بچه می‌بیند که مادرش جاروب می‌کند و لباس می‌شوید، او هم عیناً همان کارها را انجام می‌دهد. و یا مشاهده می‌کند که پدر و مادر و خواهر و برادرانش در امور منزل منظم هستند و هر چیزی را همیشه در جای مخصوص خودش می‌گذارند. او هم نظم در زندگی را از آنان تقلید می‌کند و...

تقلید در تعلیم و تربیت و سازندگی کودک بمراتب بیشتر از پند و اندرز دادن اثر دارد. تقلید خودبخود انجام می‌گیرد و احتیاجی به تذکر ندارد.

نقش تأثیرپذیری از دیگران

گرایش انسان به تقلید از دیگران و تَشَبُّهِ به آنها، یکی از عوامل اساسی در خودباختگی، ارتکاب فساد و تباهکاری یا به عکس در انجام اعمال نیک می‌باشد.

آنگاه که انسان جرم و گناهی را مشاهده می‌کند و یا کار نیکی در برابر دیدگان او انجام می‌گیرد، این مشاهده می‌تواند انگیزه‌ای برای تقلید و محاکات او باشد که جرأت و جسارت او را به ارتکاب گناه، تحریک نموده و یا گرایشی در او نسبت به کار نیک پدید آورد.

یکی از بزرگان می‌گفت: آنگاه که از لحاظ عمل در خویشتن احساس ضعف و سستی می‌کردم به محمدبن واسع (که یکی از زهّاد و عبّاد بوده است) و اقبال و نشاط او بر طاعت و عبادت خداوند می‌نگریستم، نشاط و شادابی من در عبادت و بندگی خداوند، تجدید می‌گردید و کسالت و سستی از من زدوده می‌شد.[1]

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «همنشینی با بدان موجب سوءِ ظن به نیکان و برگزیدگان می‌گردد، و مجالست با نیکان، بدان را به برگزیدگان می‌پیوندد. مجالست نیکان با گناهکاران، آنانرا به گناهکاران پیوند می‌دهد. آنکسی که شخصیت او از نظر شما مبهم و مورد تردید است و از دین و آئین‌داری او آگاهی ندارید، به معاشران او بنگرید اگر معاشران وی اهل دین خدا باشند پس خود او نیز مردی است دیندار و خداشناس، و اگر افرادی بی‌دین، معاشران او را تشکیل می‌دهند، او هم از دین بهره‌ای ندارد.»[2]

مشاهدهٔ خیر و شر، هر دو در تغییر طبایع مؤثر است. در تغییر شخصیت انسان، نه تنها مشاهده و دیدن، بلکه شنیدن نیز اثر می‌گذارد، شاید به همین جهت رسول خدا (ص) فرمود: «با یادکردن از نیکان و افراد صالح، رحمت الهی بر انسان نازل می‌گردد.»[3]

---

۱ ــ «عِنْدَ ذِكْرِ الصّالِحينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»

۲ ــ الخلق الکامل، ج ۲، ص ۱۶۱

۳ ــ سفینة البحار ج ۲، ص ۱۶۸

رغبت و گرایش به خیر و نیکی با ذکر صالحان و یاد نیکان، برانگیخته می‌شود و شوق به اقتدا و الگوبرداری از اعمال آنها در انسان، بیدار می‌گردد.

نیاز کودک به الگو[1]

کودک در زندگی نیاز به الگو دارد. او نیاز دارد که بفهمد چه باید بکند، چه نوع رفتاری را از خود بروز دهد، در برابر امور و دشواری‌ها چه موضع و راه حلی را باید در پیش گیرد، چگونه خود را با امور مواجه کند.

از فواید الگوها، آموزش سریع مسائل و انتقال مفاهیم و معرفی مصداق‌ها بگونه‌ای مستند و قابل فهم است. اگر بخواهیم مطلبی را از روی کتاب و یا از طریق داستانها به کودک بیاموزیم، راهی طولانی در پیش خواهیم داشت و فرصتی دراز مورد نیاز خواهد بود و تازه معلوم نیست در آنچه که می‌خواهیم به کودک منتقل کنیم آیا موفق هستیم؟ درحالیکه میتوان همان مفاهیم و مصادیق را از راه الگو بزودی به طفل یاد داد.

در تربیت اسلامی به ارائهٔ الگو توجه فراوانی شده است. آیاتی از قرآن مجید پیامبر را الگو معرفی می‌کند و مردم را هدایت می‌نماید تا به او تأسی کنند. مربیان هم باید الگوی مجسم تعالیم قرآن باشند تا کودکان در رفتار خود به آنها تأسی جویند.

نقش الگوئی معلم

فضای تعلیم و تربیت زیر پوشش عناصر گوناگونی قرار دارد که همهٔ آنها می‌توانند برای شاگردان، الگو و سرمشق باشند. مانند حیاط مدرسه، فضای کلاس، معلم، مدیر، ناظم، شاگردان و همهٔ پدیده‌هائی که در مدرسه بچشم می‌خورد و با شاگردان مدرسه پیوند و تماسی دارند، مع‌الوصف هیچ عنصری از عناصر مدرسه نمی‌تواند همانند معلم و به اندازهٔ او الگوساز باشد.

خواجه عبدالله انصاری، همانطور که دود را دلیل بر وجود آتش و خاک را اثر وزش باد می‌داند، شاگرد و همهٔ کیفیات روحی و رفتار او را اثر مستقیم شخصیت معلم می‌داند و می‌گوید: «دود از آتش نشان ندهد و خاک از باد، که ظاهر از باطن و شاگرد از استاد»

ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخش علت «علاقه و حرص شدید مغلوب به پیروی از آداب و شعائر غالب» را چنین یاد نموده است: «سبب حرص مغلوب به پیروی از غالب، این است که نسبت به او نظر کمالی را دارد، و نفس انسان در تقلید از کسی که او را نسبت به خود، اعلی و

---

۱ ــ الگو، نمونه‌ای است که آدمی آگاهانه و یا ناخودآگاه، از او تقلید میکند.

اکمل می‌شمارد، حریص و مولع است. همچنانکه فرزند در تقلید از پدر و مادر، و شاگرد در تقلید از معلم، حریص و بی‌اختیار است».

معلم ــ بخاطر نفوذ معنوی ــ با تمام رفتارش، الگوها و سرمشقهائی دراختیار شاگردان قرار می‌دهد. شخصیت معلم دارای اثری عمیق و پایدار در افکار و قلوب شاگردان می‌باشد، اطفال و نوجوانان در سنینی از عمر قرار دارند که تمام جلوه‌گاههای افکار و احساسهای درونی معلم را ــ که به گفتار و رفتار او می‌انجامد ــ معیاری برای افکار و اعمال خویش قرار می‌دهند. تمام حرکات و سکنات و اشارات، و حتی واژه‌هائی که معلم در خلال انجام وظیفهٔ تعلیم، از آنها استفاده می‌کند بشدت در کودکان و نوجوانان اثر می‌گذارد. بخصوص خردسالان بیش از نوجوانان تحت تأثیر گفتار و کردار معلم قرار دارند. بزرگسالان و جوانان چون کمی پختگی یافته‌اند و می‌توانند میان امور، امتیازی برقرار سازند، یکپارچه دراختیار معیارهای قولی و عملی معلم نیستند. ولی کودک، بدون مطالعه و ارزیابی ــ و درعین حال با مهارت خاصی ــ از تمام مظاهر وجودی معلم، نمونه‌برداری می‌کند و در نتیجه معلم از رهگذر تجلی افکار و احساس خود، یکپارچه بصورت معیارها و الگوهائی درمی‌آید، که دراختیار خردسالان قرار می‌گیرد.

فرصتها و اوقاتی که شاگردان ــ اعم از خردسالان و نوجوانان ــ در مدارس، سپری می‌سازند بیشترین و زنده‌ترین لحظات عمر آنها را تشکیل میدهد، در محیط مدرسه نیز عمده‌ترین اوقات آنها در ارتباط با معلم می‌گذرد. به همین جهت تأثیر معلم بر آنها بیش از سایر عوامل است.

بنابراین رابطهٔ شاگرد با معلم، از رابطهٔ او با خانواده و دوستان و همدرسان او ــ در دورهٔ آموزشگاهی ــ بیشتر است. بهمین جهت تأثیر معلم در شاگردان، شدیدتر و فزونتر از تأثیر خانواده و یا عوامل دیگر محیطی است.

معلم، غذای روح و عقل و مایه‌های دینی شاگرد را فراهم می‌آورد و طبیعت او را با عادات می‌آمیزد و آداب و آئین رفتار را در وی تثبیت می‌نماید، و بالاخره شاگرد آداب و سرمشقهائی از معلم کسب می‌کند که سخت در طبیعت و روح او اثر می‌گذارد و این تأثیر تا آنجا پیشروی می‌کند که زدودن آن ــ بعلت اینکه شاگرد در این دوزه بشدت انعطاف‌پذیر و سریع التأثر می‌باشد ــ بسیار دشوار و احیاناً ناممکن است.

یکی از اُدَبا بنام «جاحظ» دربارهٔ تقلید شاگرد از رفتار معلم می‌نویسد: «عُقْبَةِ بْن ابی سفیان به معلم فرزندانش گفت: نخستین وظیفهٔ تو در اصلاح فرزندانم اینست که قبلاً خویشتن را اصلاح کنی، زیرا چشمان آنها به تو دوخته است و رفتار و کار نیک ــ در نظر آنها ــ رفتاری است که تو آنرا نیک می‌دانی، و رفتار زشت از دیدگاه آنها، رفتاری است که تو آنرا زشت تلقی می‌کنی»[1]

---

۱ ــ البیان والتبیین، ج ۲، ص ۵۳

درهرحال رفتار معلم، الگوی بی‌زبان و توانائی است که می‌تواند در شاگردان سخت مؤثر واقع شود. کمترین لغزش معلم در عمل، از تیررس دید چشمان مراقب شاگردان دور و درامان نیست. رفتار او می‌تواند اعوجاجها و کژیها را به راستی و استقامت مبدل سازد. وای بر آن روزی که رفتار یک معلم، دائماً و یا غالباً دچار اعوجاج باشد. قطعاً این کجی به شاگردان سرایت می‌کند. محیطی که این چنین معلمی در رأس آن قرار دارد از هرگونه ثمرهٔ تربیتی نومید می‌گردد.

علمای تعلیم‌وتربیت اسلامی، تمام رفتارهای‌معلم‌را ــ بخاطر اینکه سراپاالگوساز‌است ــ مشخص کرده و وظایفی در چگونگی رفتار او تعیین نموده‌اند.

الگوهای متعالی اسلام

ارائهٔ الگو و اسوه، مؤثرترین و موفقترین روش تربیتی است. بدین جهت خدای تبارک و تعالی، رسول اکرم (ص) را به عنوان بهترین سرمشق برای جهانیان معرفی می‌کند:

لَقَدْکٰانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ[1]

«همانا رسول خدا برای شما سرمشق نیکوئی است»

راجع به خلق و خوی رسول خدا (ص) از یکی از همسران ایشان سؤال شد، در جواب گفت «خلقش قرآن بود.» این جمله، پاسخی فشرده و مختصر و درعین حال کامل و رسا بود.

رسول خدا (ص) در طول تاریخ، بزرگترین سرمشق بشریت بود. او قبل از اینکه با گفتار خود راهنمای خلق باشد با رفتار خویش بهترین مربی بود. شخصیت رسول اکرم یک الگو و نمونهٔ جهانی و همیشگی برای همهٔ مردم و همهٔ نسلها است. رسول خدا معصومین گرامی اسلام را پس از خود به عنوان اسوه و سرمشق برای مردم معرفی فرموده است:

اِنّی تٰارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتٰابَ اللهِ وَعِتْرَتی.[2]

«همانا من میان شما دو امر گرانقدر، (یعنی) قرآن و اهل بیتم را بجای می‌گذارم.»

تهذیب عملی

مردم قهراً از راه چشم بیش از گوش امور را فرا می‌گیرند و آنچه در برابر دیدگان انسان قرار دارد اثربخش‌تر و آموزنده‌تر از حقایقی است که به گوش می‌رسد و یا خوانده می‌شود. تعلیم عملی، نافع‌تر از تعلیم لسانی است. ارشاد با گفتار صرفاً ارائه طریق می‌کند. ولی عمل و الگوی بی‌زبان، انسان را در مسیر هدف قرار می‌دهد. بهترین پند و نصیحت این است که بگوئیم: اِفْعَل

---

۱ ــ سورهٔ احزاب، آیه ۲۱

۲ ــ سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳۲

کَما اَفْعَلُ: آنگونه که من انجام می‌دهم تو نیز عمل کن، چنانکه رسول خدا (ص) از راه تعلیم عملی، دیگران را در مسیر انجام تکلیف قرار می‌داد: مثلاً می‌فرمود: صَلُّوا کَما رَأَیْتُمُونی اُصَلّی: همانگونه نماز گزارید که من انجام می‌دهم.

معلمان نمی‌توانند تنها با توسل به گفتار، شاگردان خود را به رفتار نیک رهنمون گردند مگر آنکه با رفتار و عمل، گفتار خود را تأیید کنند، امام صادق (ع) می‌فرماید:

کُونُوا دُعاةَ النّاسِ بِأَعْمالِکُمْ وَلاتَکُونُوا دُعاةً بِأَلْسِنَتِکُمْ

مردم را با رفتار خود به حق رهبری کنید، نه با زبان خویش. یعنی برای ما کافی نیست که بگوئیم چنین و چنان کنید، بلکه بر ما لازم است ــ پیش از آنکه بگوئیم ــ دست بکار گردیم.

هرکس می‌تواند الگو و سرمشق شایسته‌ای برای دیگران ــ در هر زمان و مکان و هرگونه شرایط زندگی ــ باشد.

شاگرد خردسال و نوجوان باید تحت نظر معلمان و مربیانی صالح و شایسته ازلحاظ اخلاقی ــ که مورد علاقه و احترام هستند ــ بسر برد. چون شاگردان بی‌درنگ و بدون ارزیابی به اعمال آنها اقتدا می‌کنند.

جلوگیری از تقلید کودکان بسیار دشوار است. لذا اولیا و مربیانی‌که به کودکان خویش، علاقه دارند باید سعی کنند ابتدا خودشان را اصلاح نمایند و برای متربیان خود بهترین سرمشق و نمونه باشند. چنان رفتار کنند که دوست دارند فرزندانشان همانگونه باشند.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «اگر درصدد اصلاح دیگران هستی نخست خود را اصلاح کن. این عیب بزرگی است که به اصلاح و تربیت دیگران بپردازی درحالیکه خود فاسد باشی.»[۱]

پیامبر اکرم (ص)، تأثیر صلاحیت و شایستگی اولیا را در تکوین شخصیت کودکان، به ابوذر، چنین گوشزد فرموده است: «خدا به خاطر شایستگی و پرهیزگاری پدر و مادر، فرزند و فرزندزادگانشان را شایسته و نیکوکار می‌نماید.»[۲]

اثر سوءِ دوگانگی گفتار و رفتار معلم

دوگانگی گفتار با رفتار معلم دو نتیجهٔ سوءِ ببار می‌آورد. نخست اینکه گفتار معلم، اثر خود را ازدست می‌دهد. در روایتی از امام صادق آمده است:

«اگر عالِم برطبق دانائی خویش رفتار نکند، نصیحت او از دلها همچون باران، از روی سنگ می‌لغزد.»

---

۱ ــ غررالحکم، ص ۲۷۸

۲ ــ مکارم الاخلاق، ص ۵۴۶

دیگر از آثار سوءِ دوگانگی رفتار و گفتار، این است که نتیجهٔ معکوسی را عاید گویندهٔ آن می‌سازد. داستان چنین معلمی همانند داستان طبیبی است که دیگران را از استعمال دخانیات منع می‌کند درحالیکه خودش سیگار می‌کشد، به قول معروف «رطب خورده منع رطب چون کند!» معلم، بر فرض آنکه دارای عذر موجهی هم باشد، نباید میان کردار و گفتارش، دوگانگی وجود داشته باشد. و باید در اینگونه موارد از ایجاد شبهه جلوگیری شود. به عنوان مثال:

اگر معلم و دانشمندی، دیگران را به تشییع جنازه و سایر احکام آن، یا به برآوردن حاجات مؤمنین و کار نیک و یا زیارت عتبات مقدسهٔ پیامبر (ص) و ائمه (ع) دعوت کند، ولی خود ــ به علت اشتغال به کارهای مهمتر ــ موفق به چنین اعمالی نباشد، در چنین شرایطی که اشتغالات مهم و یا ضروری او، علت ترک برخی از اعمال مستحب می‌گردد، لازم است همین علت و عذر موجه خویش را به دیگران اعلام کند تا زنگار شبهه و وسوسه‌های شیطان را از دل شاگردان خویش بزداید و از این طریق ازمظان تهمت دیگران برهد و او را به دوگانگی و تناقض کردار و گفتارش متهم نسازند.

اصطکاک الگوها

مشکلی که بعضی مواقع روح انسان، بویژه نسل جوان را رنج و عذاب می‌دهد و تعادل روانی و اخلاقی‌اش را برهم می‌زند، و حالت تردید و اضطراب و کشمکشهای درونی برایش ببار می‌آورد، پدیدهٔ ناخواستهٔ «اصطکاک الگوها» است.

منظور از اصطکاک الگوها، برخوردها و تعارضهائی است که گاهی میان الگوهای مورد علاقهٔ نوجوان وجود دارد. در این هنگام وی می‌بیند آنچه را که در خانه بنام میزان رفتار، بوسیلهٔ الگوی پدر و مادر به او داده شده است، با آنچه که در جامعه حاکم است، کاملاً متفاوت می‌باشد.

در این شرایط گاهی نوجوان گرفتار تردید و نگرانی می‌شود، و نمی‌داند که آیا همچنان باید به اصول و «ارزشهای خانوادگی» مؤمن باشد، یا اینکه «ارزشهای اجتماعی» و مدلهائی را که الگوهای مختلف اجتماعی به او داده‌اند، پذیرا گردد و به همهٔ ضوابط خانوادگی پشت پا بزند.

در چنین شرایطی، ممکن است نوجوان اعتماد خود را نسبت به بعضی ارزشها، ازدست بدهد، و یا با حفظ همهٔ آنها، هر جائی با الگوئی خاص عمل کند و درنتیجه، به یک انسان با چهره‌های گوناگون و متضاد مبدل شود.

بنابراین برای حفظ شخصیت انسان و جلوگیری از هرگونه عدم تعادل روانی، «هماهنگی الگوها» امری ضروری است. خانواده و جامعه موظفند الگوهائی را دراختیار افراد قرار بدهند که هماهنگ با رهنمودهای اسلامی بوده و در این جهت باید احساس مسئولیت کنند تا چنان نتایج سوئی عاید فرد نگردد.

لغزش الگو

با توجه به نقش و نفوذ الگوها در شکل بخشیدن به افکار و عواطف انسانها، خطرات عظیم لغزشهای فکری و عملی آنان، در انحراف جامعه و بخصوص کودکان و نوجوانان، بخوبی آشکار است. الگوها، همچون «لکوموتیو»هائی هستند که به هر کجا گذر کنند، «واگن‌های عظیم اجتماع انسانی» را، بدنبال خویش می‌کشانند. با توجه به این حقیقت، در متون اسلامی، راجع به ضرورت پاکی و فضیلت الگوها و پیشاهنگان اجتماع مطالب فراوانی آمده است.

شخص «عالِم» که در اسلام مقامی بس ارجمند دارد، به هنگام ارتکاب گناه بیش از هرکس دیگر، در شکنجه و عذاب الهی، گرفتار است. چرا که عالم به منزلهٔ یک امت و جمعیت است. بنابراین پاکی و صلاح او، پاکی یک گروه را درپی دارد. مزد رفتار نیکش، مزدی عظیم‌تر و والاتر از پاداش عمل نیک جاهل است و انحراف و اعوجاج او نیز اعوجاج یک طائفه است. لذا کیفر و عقاب گرایشهای زشت و انحرافی‌اش، به مراتب شدیدتر از مجازات گناه مردم جاهل و گمنام است.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

«هیچ لغزشی، زیانبارتر از لغزش عالم نیست.»[1]

همچنین فرمود:

«لغزش عالِم، زمینهٔ فساد عالَمی را فراهم می‌آورد.»[2]

و نیز فرمود:

«لغزش عالم، همچون شکسته شدن کشتی است که خود غرق می‌شود و گروهی را نیز با خود غرق می‌کند.»[3]

مسئولیت اخلاقی زنان پیامبر (ص)

زنان پیامبر (ص)، بخاطر رابطهٔ نزدیکی که با شخص پیامبر دارند، برای دیگر زنان جامعه، الگو و سرمشق هستند. لذا قرآن کریم، پاداش نیکیها و مجازات زشتیهای کردارشان را، به جهت نفوذ و انعکاس آن در رفتار یک نسل، دو چندان دانسته است.[4]

شاید یکی از عللی که خدای تعالی زنان پیامبر (ص) را با زنان دیگر یکسان نمی‌شمارد این

---

۱ ــ لاٰزَلَّةَ اَشَدُّ مِنْ زَلَّةِ الْعٰالِمِ (غررالحکم، ج ۲، ص ۸۴۱)

۲ ــ زَلَّةُ الْعٰالِمِ تُفْسِدُ الْعَوٰالِمَ (غررالحکم، ج ۱، ص ۴۲۶)

۳ ــ زَلَّةُ الْعٰالِمِ کَانْکِسٰارِ السَّفینَةِ تَغْرَقُ وَتُغْرِقُ مَعَهٰا غَیْرَهٰا (غررالحکم، ج ۱، ص ۴۲۶)

۴ ــ به آیات ۳۰ الی ۳۲ سورهٔ احزاب مراجعه شود.

واقعیت است که زنان دیگر، خیر و شرشان و ثمرهٔ نیک و بدشان از مرز خویشتن و خانوادهٔشان فراتر نمی‌رود و به عنوان الگو تلقی نمی‌شوند، درصورتیکه زنان پیامبر رفتارشان برای مردم الگو بوده است.

نقش داستانسرائی در پرداختن الگو

انسانها در همهٔ ادوار عمر، بویژه به هنگام نوجوانی و جوانی، از شنیدن و خواندن داستانها و دیدن فیلمها، لذت می‌برند.

داستانها و نمایشنامه‌ها، در ارائهٔ الگو و سرمشق به آنها نقش بسزائی دارند. فیلمهای سینمائی و تلویزیونی، با رفتار و گفتار هنرپیشگان و حتی، با طرحهائی که از فرم لباسها و غذاها و خانه‌ها بروی صحنه می‌آورند، همه الگوها و سرمشق‌هائی اعم از خوب و بد برای نوجوانان و جوانان ارائه می‌دهند.

تأثیر یک داستان تخیلی یا واقعی، یا یک فیلم سینمائی، بخاطر ارائهٔ الگو، از تأثیر سخنرانی و مطالعه کتاب بیشتر است.

امت الگو

خداوند متعال در قرآن کریم طی آیاتی که در آن چهره بندگان شایسته را تصویر می‌کند، «امت اسلام» را به عنوان «امت الگو» معرفی می‌نماید:

وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَذُرِّیّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً.[1]

«و آنانکه می‌گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما روشنی چشم عطا کن و ما را برای پرهیزکاران «پیشوا» قرار ده.»

همچنین در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می‌فرماید:

کَذٰلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً، لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً.[2]

«و بدینسان شما را امتی میانه قرار دادیم تا برای مردم گواه و سرمشق باشید، و پیامبر نیز گواه و سرمشقی برای شما است»

مسئولیت امت الگو

پیشوایان گرامی اسلام، مسلمانان را همواره از پی‌آمد سوءِ اعمال ناروایشان و تأثیری که بر اجتماعات انسانی دارند، هشدار می‌دادند. زیرا اگر در اعمال امتی که می‌خواهد امام و نمونه برای

---

۱ ــ سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۴

۲ ــ سورهٔ بقرة، آیهٔ ۱۴۳

مردم جهان باشد، انحرافی به چشم خورد، موجب انحراف جمع کثیری از مردم گردیده و هم عامل بدنامی اسلام می‌شود.

امام صادق در توصیهٔ به پیروان خود چنین می‌فرماید:

«شیعیان ما، آنگونه باشید که زینت ما گردید، نه مایه زشتی ما.»[1] و در روایتی دیگر، امام صادق، به یکی از شیعیان که شرب خمر می‌نمود، فرمود: «نیکی، از هرکسی که صادر شود، شایسته است، لکن از تو شایسته‌تر، چرا که در رابطهٔ با مائی، زشتی نیز از هر کسی که صادر شود، زشت است، لیکن از تو زشت‌تر. چرا که با ما پیوند داری.»[2]

و نیز فرمود:

«و هنگامی که یکی از شما شیعیان ما، پرهیزکاری پیشه کند و در سخنش راستگو باشد و امانت‌های مردم را به آنها بازگرداند و در معاشرت خویش با مردم براساس حسن خلق عمل کند، درمورد او می‌گویند، او برطریقهٔ «مذهب جعفری» است. چنین وضعی مرا شادمان می‌سازد و از رهگذر آن خوشحالی به قلبم راه پیدا می‌کند. و می‌گویند: این چنین روشی، روش جعفر بن محمد است. و اگر غیر از این عمل نمائید، ننگ و نکبت کردار ناروای شما دامنگیر من می‌گردد، که همه می‌گویند: این روش اخلاقی جعفر بن محمد است!».[3]

تحقیق

۱ ــ چگونه استثمارگران در تبلیغ کالاهای بی‌ارزش خود، از الگوهائی که در جوامع دارای جاذبه‌های کاذب هستند، استفاده می‌کنند؟

۲ ــ با توجه به نقش الگوئی معلم، ویژگیهای اساسی یک معلم نمونه را بیان کنید.

۳ ــ با مراجعه به تفسیر آیهٔ ۴ سورهٔ ممتحنه، بررسی کنید، به چه جهت حضرت ابراهیم (ع) به عنوان اسوه و الگو معرفی شده است؟

۴ ــ پیرامون نقش الگوئی رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (رحمت الله علیه) مقاله‌ای کوتاه بنویسید.

---

۱ ــ کُونُوا لَنا زَیْناً، وَلاٰتَکُونُوا عَلَیْنا شَیْناً (وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۰۱ حدیث ۱)

۲ ــ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۰۰، حدیث ۸

۳ ــ ... فَاِنَّ الرَّجُلَ مِنْکُمْ اِذٰا وَرَعَ فی دینِهِ وَصَدَقَ الْحَدیثَ وَاَدَّی الْاَمٰانَةَ وَحَسُنَ خُلْقُهُ مَعَ النّاسِ قیلَ: هٰذٰا جَعْفَرِیٌ، فَیَسُرُّنی ذٰلِکَ وَیَدْخُلُ عَلَیَّ مِنْهُ السُّرُورُ وَقیلَ: هٰذٰا اَدَبُ جَعْفَرٍ! وَاِذٰا کٰانَ عَلیٰ غَیْرِ ذٰلِکَ دَخَلَ عَلیَّ بَلاٰؤُهُ وَعٰارُهُ وَقیلَ: هٰذٰا اَدَبُ جَعْفَرٍ! (وسائل الشیعة، ج ۸ ص ۳۹۸، حدیث ۲)

فصل دوم

روش محبت

از محبت تلخها شیرین شود — از محبت مس‌ها زرین شود
از محبت دُردها[1] صافی شود — وز محبت دردها شافی شود
از محبت خارها گل می‌شود — وز محبت سرکه‌ها مل[2] می‌شود
از محبت دار تختی می‌شود — وز محبت باربختی می‌شود
از محبت سجن[3] گلشن می‌شود — بی‌محبت روضه گلخن[4] می‌شود
از محبت نارنوری می‌شود — وز محبت دیو حوری می‌شود
از محبت سنگ روغن می‌شود — بی‌محبت موم آهن می‌شود
از محبت حزن شادی می‌شود — وز محبت غول هادی می‌شود
از محبت نیش نوشی می‌شود — وز محبت شیر موشی می‌شود
از محبت سقم[5] صحت می‌شود — وز محبت قهر رحمت می‌شود
از محبت مرده زنده می‌شود — وز محبت شاه بنده می‌شود

«مولوی»

محبت نیاز اساسی و طبیعی انسان بالاخص کودکان است. یکی از عللی که آدمی را از تنهائی گریزان و در جمع سرخوش می‌سازد، اینست که در تنهائی محبت جائی ندارد و تمایلات آدمی در آن برآورده و ارضا نمی‌شود.

بررسی‌های متعدد دربارهٔ کودکان ثابت کرده است که محبت مهمترین عامل سلامت روح کودک‌وعدم آن موجب‌ناهنجاری‌های‌روانی‌است. کمبود محبت‌مشکلاتی را پدید می‌آورد که نه تنها برای طفل زیانبخش است، بلکه زمینه را برای آشفتگی‌های اجتماعی فراهم می‌سازد.

پیامبر اسلام (ص) در مورد محبت و ترحم به کودکان می‌فرماید:

أُحِبُّوا الصِّبْيانَ، وَارْحَمُوهُمْ، وَاِذٰا وَعَدْتُمُوهُ شيئاً فَفُوا لَهُمْ، اِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْضِبُ لِشَيْئي كَغَضَبِهِ لِلنِّساءِ وَالصِّبْيانِ[6]

---

۱ ــ دُرد: هر چه در مایعات ته‌نشین باشد.
۲ ــ مُل: شراب
۳ ــ سِجْن: زندان
۴ ــ گلخن: آتشدان حمام
۵ ــ سُقْم: غلط، نادرست ــ بیماری
۶ ــ تفصیل وسائل الشیعة ج ۳ ص ۱۳۵، المحجةالبیضاء، ج ۲ ص ۲۳۷.

کودکان خود را دوست بدارید و نسبت به آنها مهر بورزید و به وعده‌ای که به آنـها داده‌ایـد وفا نمایید، خداوند بر هیچ چیزی خشم نمی‌گیرد آنچنان که به خاطر زنان و کودکان خشم می‌گیرد.

تعالیم اسلام برای رشد شخصیت انسان، مربیان را امر بـه مـحبت و مـهربانی نسبت بـه کودکان می‌نماید:

از امام صادق (علیه‌السلام) روایـت شده است کـه مـردی از انصار، از رسول اکـرم سؤال کرد: به چه کسی احسان نمایم؟

پیغمبر فرمود: به پدر و مادر خود. عرض کرد: آندو درگذشته‌اند. فـرمود: بـه فـرزند احسان نما.[1]

همچنین فرمود: «خداوند به انسان بخاطر شدت محبتش به فرزند ، ترحم می‌نماید.»[2]

یکی از مظاهر این نیاز روحی، علاقهٔ شدید کودکان به بوسیدن و در آغوش گرفتن آنهاست.

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

أَكْثِرُوا مِنْ قُبْلَةِ أَوْلادِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبْلَةٍ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ. ما بَيْنَ كُلِّ دَرَجَةٍ خَمْسَمِأَةِ عامٍ.[3]

فرزندان خود را، زیاد ببوسید. زیرا با هر بوسه، برای شما، مقام و مرتبتی در بهشت، فـراهم می‌شود که فاصلهٔ میان هر مقام، پانصد سال است.

«مردی حضور پیغمبر اسلام رسید، عرض کرد: من هرگز کودکی را نبوسیدم. پیغمبر فرمود: این شخص مردی است که از نـظر مـا اهل آتش جهنم و عذاب است.»[4] همچنین فـرمود: « اگـر کسی فرزند خود را ببوسد، خداوند حسنه‌ای برای او می‌نـویسد، و اگـر او را خـوشحال نـماید خداوند او را در روز قیامت مسرور می‌سازد، و اگـر قـرآن را بـدو تـعلیم دهد در روز رستاخیز، حله‌ای از نور بدو می‌پوشاند که از پرتو آن، گونه‌های اهل بهشت می‌درخشند.»[5]

اَقْرَع بْنِ حٰابِسْ می‌گوید: «دیدم پیغمبر اسلام فرزند خردسال خود، امام حسن را می‌بـوسد. عرض کردم، من ده فرزند دارم که هیچیک از آنها را نبوسیده‌ام. پیغمبر فرمود: کسیکه ترحم نکند، به او ترحم نخواهد شد.»[6]

رمز توصیه دربارهٔ ایتام

محبت به کودکان نه تنها برای فرزندان خود بلکه برای ایتام نیز که از مـهر پـدر یـا مـادر

---

۱ ــ المحجة البیضاء، ج ۲ ص ۲۴۱.

۲ ــ همان مرجع، ج ۲، ص ۶۴.

۳ ــ المحجةالبیضاء، ج ۲، ص ۶۴

۴ ــ همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۱۴.

۵ ــ همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۷.

۶ ــ همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۳.

به‌گونه‌ای محرومند، مورد تأکید اسلام است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «یتیمان مردم را آنچنان تربیت کنید که فرزندان خود را، و به آنـان آن گونه مهر بورزید که به فرزندان خود مهر می‌ورزید.»

همچنین فرمود: «خداوند متعال می‌فرماید آن کسی که صدای گـریهٔ یـتیمی را بشنود و او را از راه مهر آرام کند، به عزت و جلال و بلندی مقامم سوگند، بهشت را بر او واجب گردانم.»

و نیز فرمود: «خدای عزوجل نیکی بر یتیمان را به جهت بی‌سرپرستی آنان، ترغیب فـرموده است. پس کسی که از آنان نگهداری کند، خدای تعالی نیز او را صیانت مـی‌فـرماید و آن کس کـه آنان را گرامی بدارد، خدای تعالی نیز او را اکرام می‌نماید. و آن کس که دست خود را از روی مهر و محبت بر سر یتیمی بکشد، خدای تعالی برای او در بهشت درمقابل هر مـوئی کـه از زیـر دستش می‌گذرد، قصری وسیعتر ازدنیا و آنچه که در آن هست، قرار می‌دهد. و در بـهشت هست آنـچه کـه نفس‌ها بدان میل دارند و چشمها از آن لذت می‌برند، و ایشان در آن جاودانه‌اند.»[1]

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: «از بهترین نیکیها، نیکی به یتیمان است.»[2]

اسلام در سایهٔ این سخنان می‌خواهد نظر مردم را بسوی آنها که کمبود مـحبت دارنـد، جلب کند تا آنان نیز افرادی آرام و متعادل بار آمده و در جامعه دارای رفتاری بهنجار و عادی باشند.

شرایط محبت به کودک

در محبتی که به کودک می‌شود بایدشرایطی را مراعات نمود از جمله:

۱ ــ محبت به کودک، باید راستین باشد. زیرا کـودکان مـحبت‌های تصنعـی و ساختگی را خوب درک می‌کنند و از آن متنفرند. ممکن است کودک حقیقت ایـن مسأله را خـوب بـفهمد ولی هرگز به زبان نیاورد.

۲ ــ محبت باید بگونه‌ای باشد که کودک مزهٔ آنرا بچشد و این امر زمانی امکان‌پـذیر است که ما عملاً محبت خـود را بـه او نشان دهیم. بـدین سان فـقط دوست داشتن کـودک در دل و علاقه‌مندی قلبی به او کافی نیست. او باید نشانه‌های محبت ما را بـبیند، و آنـچه کـه در درون مـا هست آشکارا حس کند. این کار معمولاً از راه تغذیه، مـراقبت‌ها، تـوجه بـه او امکان‌پـذیر است. تحسین‌ها، تشویق‌ها، همبازی شدن با آنها و... جلوه‌هائی از ابراز محبت به کودک هستند.

۳ ــ محبت به کودک نباید بستگی به موقعیت او داشته باشد. به عبارت دیگر نباید بـه طفـل ابراز محبت کرد از آن بابت که او زیباست، چشم و موی قشنگی دارد، رشدش خوب است و یـا در

---

۱ ــ تفسیر البرهان ج ۱ ــ ص ۱۲۲

۲ ــ مِنْ اَفْضَلِ الْبِرِّ بِرُّالأیْتامِ. (شرح فارسی غرر و درر آمدی ص ۴۳۱)

منزل کارهای خوشایند انجام می‌دهد و... این جنبه‌ها زمینه را برای محبت بیشتر فراهم مـی‌آورنـد ولی نباید به عنوان ملاک محبت مورد استفاده قرار گیرند.

۴ ــ محبت اولیا و مربیان نسبت به کودکان در حضورشان باید یکسان باشد. زیـرا تـبعیض در محبت نسبت به یکی از کودکان، باعث رنجش کودکان دیگر می‌شود.

پیغمبر اسلام اولیا و مربیان را به رعایت مساوات دربارهٔ کودکان توصیه مینماید:

اِعْدِلوُا بیْنَ اَوْلادِکُمْ کما تُحِبُّونَ انْ یَعْدِلوُا بَیْنَکُمْ فِی‌الْبِرِّ وَاللُّطفِ[1]

میان فرزندان خود عدالت و مساوات را رعایت نمایید، چنانکه دوست می‌داریـد مـیان شما در احسان و لطف و محبت رعایت مساوات شود.

رسول اکرم مردی را دید که یکی از دو پسرش را بـوسید (و مـورد نـوازش قـرار داد) و دیگری را نبوسید. پیغمبر به آن مرد فرمود:

چرا رعایت مساوات وبرابری میان آندو ننمودی؟![2]

همچنین پیامبر اسلام فرمود:

«هر مؤدِّب و مربی که متعهد تربیت سه کودک از این امت (مـلت اسلام) شود، اگـر آنـها را بطور مساوی و برابر تعلیم نکند، یعنی فقیر آنها را با غنی و غنی آنها را با فقیر، در ردیف هم نـبیند در روز قیامت با خائنان محشور خواهد شد.»[3]

۵ ــ هیچیک از پدر و مادر و یا معلمین نباید محبت و مهر کودک را به تـنهائی در انـحصار خود در آورند، بلکه باید راه را باز گذارند تا کودک بتواند دیگران را نیز دوست بدارد.

۶ ــ طبیعی است که مادران نسبت به فرزندان کوچکتر محبت بیشتری معمول می‌دارند، این امر نباید موجب بی‌توجهی به فرزند بزرگتر شود و او گمان کند کـه پـدر و مـادر او را فـراموش کرده‌اند و فرزند جدید را دشمنی برای خود بداند.

۷ ــ نوع محبت در سنین مختلف متفاوت است. در ۶ سال اول زندگی غالباً تکیه کودک بر لذات حسی است ولی در ۶ سال دوم توجه به لباس او، پـذیرش دوستانش، و حفـظ شخصیتش در جلوی دیگران بیشتر مطرح است.

۸ ــ محبت والدین در سالهای اول زندگی بیشتر از سنین دیگر سازنده است. گو ایـنکه در سالهای بلوغ و جوانی هم این مسأله کم اهمیت نیست.

۹ ــ محبت اولیا و مربیان نباید مانعی برای امر و نهی نسبت به کودک گردد. آنجا که جـای مهر است باید مهربان بود و آنجا که جای امر و نهی است باید همان را انجام داد.

---

۱ ــ المحجةالبیضاء، ج ۲، ص ۶۴

۲ ــ المحجةالبیضاء، ج ۲، ص ۶۴.

۳ ــ آداب المعلمین ابن سحنون، ص ۳۵۳.

۱۰ ــ کودک در خانواده از محبت سرشار والدین برخوردار است. لذا باید در بدو ورود به مدرسه نیز از محبت فراوان مربیان خود بهره‌مند گردد.

زیان کمبود محبت

به نظر بسیاری از دانشمندان، منشأ بسیاری از عقده‌ها، عدم ارضای کودک از محبت است. زیانهای ناشی از کمبود محبت بسیار است از جمله اینکه عدم ارضای نیاز کودک از محبت، زمینه را برای کمروئی او فراهم می‌سازد. چنین کودکی در سنین بعدی، در مواجهه با مشکلات و حل آنها ناتوان و عاجز خواهد بود.

اطفالی که در دورهٔ کودکی محبت نبینند، احیاناً در بزرگسالی، ناسازگار و دچار عقده‌های روانی می‌گردند. منشأ بسیاری از شرارتهای نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان، کمبود محبت در دوران کودکی آنهاست. بسیاری از خودکشی‌ها و ناکامی‌های افراد، معلول عدم تأمین آنها از محبت است. گاهی علت فرار نوجوانان از خانه این است که خود را در خانواده تنها می‌بینند و کسی با آنها در تماس عاطفی نیست و مورد محبت واقع نمی‌شوند.

کمبود محبت گاهی موجب عوارض جسمانی و روانی می‌گردد، از قبیل بی‌اشتهائی، بدبینی، پرتوقعی، یأس، زودرنجی، انزواطلبی، خیالبافی و...

سعهٔ صدر مربی

یکی از روشهای تربیتی که از اهمیت خاصی برخوردار است و پیامبر اکرم (ص) و ائمهٔ معصومین (ع) فراوان بدان اهتمام ورزیده‌اند، «بدی را به‌نیکی پاسخ گفتن است.» اهمیت این روش تربیتی از دو جهت است. اول آنکه این روش، تأثیر فراوانی بر روی متربی دارد و در صورتی که از طرف مربی بجا و بموقع اعمال شود نتایج ارزشمندی بهمراه خواهد داشت که نمونه‌هائی از آن را در خلال سیرهٔ معصومین (ع) در این گفتار ارائه خواهیم کرد.

خداوند تبارک و تعالی دربارهٔ بهترین طریق دعوت (بسوی خدا) خطاب به رسول اکرم (ص) چنین می‌فرماید:

وَ لاٰ تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لاَالسَّیِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ[۱]

نیکی با بدی برابر نیست، بدی را به نیکی پاسخ ده...

مثلاً جواب یاوه گوئی‌های آنها، سخنان حقی باشد که بر زبان تو جاری می‌شود نه آنکه یاوهٔ

---

۱ ــ سورهٔ فصلت، آیه ۳۴. محتوای همین آیه با تعبیری نظیر آن در سوره مؤمنون، آیهٔ ۹۶ به چشم می‌خورد. اِدْفَعْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ‌السَّیِّئَةَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمٰا یَصِفُونَ.

آنها را با یاوه‌ای دیگر پاسخ گوئی، و با حلم و بردباری از نادانی آنها درگذر.

نتیجهٔ این روش را خداوند کریم در ادامهٔ همین آیه بیان می‌کند:

فَإِذَاالَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ.

پس آنگاه همانکس که گوئی با تو بر سر دشمنی است دوست و خویش تو گردد.

این قسمت از آیهٔ مورد بحث، اثر «دفع با حسن» و نتیجه آن را بیان می‌کند، و مراد اینست که وقتی همهٔ بدیها و باطل‌ها به بهترین وجه دفع شد، دشمن سرسخت، آنچنان دوست می‌شود که گوئی علاوه بر دوستی شفقت هم دارد.

آنگاه خدای سبحان «دفع با احسن» را مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید:

وَ ما یُلَقّاها إِلاَّالَّذینَ صَبَروُا وَ ما یُلَقّاها إِلاّذُوحَظٍّ عَظیم، یعنی کسی این سفارش را نمی‌پذیرد، مگر آنها که صابرند و کسانیکه از کمال انسانیت و خصال نیک بهره‌ای عظیم دارند.

معصومین (علیهم‌السلام) نیز به پیروی از دستور خدای تبارک و تعالی از این روش در اصلاح افراد استفادهٔ فراوان کرده‌اند.[1]

پیامبر اکرم نه تنها بوسیلهٔ احسان در برابر بدی بارها افراد مختلف را اصلاح کرده بلکه با استفاده از همین روش به اصلاح جمع نیز پرداخته است. به عنوان مثال قبیلهٔ هوا زن که به جنگ پیامبر آمده و علیه آنحضرت قیام کرده بودند وقتی دیدند، رسول خدا پس از آنکه برایشان مسلط شد، در کمال قدرت از آنان صرفنظر کرد، و زنان و فرزندانشان را که اگر می‌خواست می‌توانست در اسارت نگه دارد ــ بازگرداند، شیفتهٔ اسلام گردیدند.

قبیلهٔ هوازن تنها به اسلام آوردن قناعت نکردند، بلکه از ابتدا به مشکلترین تکلیفات اسلام که جهاد است، دست زدند. و در ردیف یاران و سربازان مبارز اسلام، علیه دشمنان آن‌حضرت به نبرد برخاستند.

اهمیت عمل قبیلهٔ هوازن در این بود که پس از اسلام آوردن، به جنگ آن دسته از دشمنان رسول خدا (ص) رفتند که تا چندی قبل با آنها دوست و یاور بودند، و در دشمنی و جنگ با اسلام در زیر یک پرچم گرد آمده بودند.[2]

در زمان معاویه مرد بدزبانی که از طرف او مأموریت داشت نزد حضرت علی (ع) برود و نسبت به ساحت امام اهانت کند اما وقتی در برابر سخنان وقیحانه خود، بزرگواری و گذشت حضرت را ملاحظه نمود بکلی متحول شد و عرض کرد:

«یا امیرالمؤمنین مردم شام چنان حضرت ترا مورد تهمت قرار دادند و ساحت ترا به مسائل

---

۱ ــ به کتاب آشنایی با شیوهٔ زندگانی پیامبر اسلام (ص) رجوع شود.

۲ ــ کارنامهٔ محمد (ص)، نوشتهٔ محمد حسین مظفر، ترجمهٔ مصطفی زمانی ص ۱۴۶ و ۱۴۷

نکوهیده نسبت دادند که تا کنون هیچ کس را به اندازهٔ تو دشمن نداشتم و امروز که توفیق دیدار ترا یافتم و سیرت پاک ترا دیدم هیچ کس را همانند تو دوست ندارم و من یقین کردم که تو بر راه صلاح و حق می‌روی و معاویه و مردم شام طریق ضلالت و گمراهی را می‌سپارند. سوگند به خدای که از خدمت رکاب تو دور نشوم و از حضرت تو مهجور نیفتم تا وقتی که جان در قدم تو ریزم.»

همیشه حکام وقت و معاندین که دشمنی دیرینه‌ای با اسلام و پیشوایان آن داشتند علیه ائمه اطهار (ع) جوسازی و بدگوئی می‌کردند و تبلیغات سوئی در هر جا که قدرت داشتند بر ضد آن حضرات به راه می‌انداختند. از این رو مردم بی خبر و غافل، تصور منفی و نادرستی از حضرات معصومین (ع) در ذهن داشتند، ولی هر گاه این امکان فراهم می‌گردید که از نزدیک شیوهٔ زندگی و مکارم اخلاقی آن مربیان آسمانی را ملاحظه نمایند، به گمان باطل خویش پی می‌بردند و یکباره متحول می‌شدند و به حق و حقیقت رهنمون می‌گشتند، در این باره در زندگی معصومین (ع) نمونه‌های فراوان و شواهد بیشماری وجود دارد که مجال ذکر آنها در اینجا نیست.

افراط در محبت

یکی از علل پیدایش احساس حقارت، زیاده‌روی در اعمال محبت نسبت به کودک است. اطفالی که بیش از اندازه مورد مهر و نوازش واقع می‌شوند و در نتیجه لوس و از خودراضی بار می‌آیند، در طول ایام حیات بخصوص در مواقع برخورد با مشکلات زندگی، دچار احساس حقارت و پستی می‌شوند، به اعمال ناشایستی دست می‌زنند، و در بعضی از مواقع ناراحتیهای روانی و فشارهای روحی، کار آنها را بدیوانگی یا خودکشی می‌کشاند.

محبت، در پرورش جان کودک، مانند غذا، برای پرورش جسم، ضروری و لازم است. اهمیت و ارزش کنترل صحیح در کم و کیف محبت و طرز اعمال آن، کمتر از اصل محبت نیست، همانطور که خودداری از غذا، زیاده‌روی در غذا، مسموم بودن غذا، هر یک عوارضی روی بدن می‌گذارند، خودداری از محبت، زیاده‌روی در محبت، محبت نابجا و منحرف‌کننده، هر یک آثار شومی در روان کودک دارند و بدبختیهائی ببار می‌آورند.

زندگی، سراسر مبارزه با مشکلات است، در راه زندگی پستیها و بلندیها، محرومیتها و ناکامیها، شکستها و مصیبتها، بسیار است. مربی لایق کسی است که جسم و جان کودک را بخوبی پرورش دهد و او را برای مبارزه و مقاومت در صحنهٔ پرفشار زندگی مجهز نماید.

فرزند خود را بمشقت بزرگ کن — کز زحمت است هر که براحت رسیده است
ورنه، زچشم دهر بیفتد چو طفل اشک — آن بی‌هنر پسر، که ترا نور دیده است
پیوسته در نیاز و نقم باید آن پسر — کو را پدر، بناز و نعم پروریده است
آسان کشد بساحل مقصود، رخت بخت — آن ناخدا که سختی دریا کشیده است

آئین مقدس اسلام در برنامهٔ تربیت کودک، اولیا و مربیان را از زیاده‌روی در اظهار محبت برحذر داشته است، آنانکه در مهر و نوازش فرزندان، افراط می‌کنند و با روش ناپسند خویش آنانرا به بیماری خودپسندی مبتلا می‌سازند، مورد نکوهش پیشوایان اسلام هستند.

«امام باقر (ع) فرمود: بدترین پدران، کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان، از حد تجاوز کنند و به زیاده‌روی و افراط بگرایند، و بدترین فرزندان کسانی هستند که در اثر تقصیر و کوتاهی در انجام وظائف، پدر را از خود ناراضی نمایند.»[1]

نمونه‌هائی از محبتهای افراطی

الف ــ از مواردی که پدران و مادران ناآگاه، به فرزندان محبت بیش از اندازه و گاهی محبت بیمورد می‌کنند و در نتیجه طفل، لوس و از خودراضی بار می‌آید، وقتی است که کودک مریض و بستری می‌شود. بدیهی است که مراقبت از او ضروری است، ولی بعضی از والدین در این موقع وضع غیر عادی بخود می‌گیرند. در مقابل کودک اظهار نگرانی و اضطراب شدید می‌کنند. کنار بستر طفل می‌نشینند. با قیافهٔ غصه‌دار او را نگاه می‌کنند، اشک می‌ریزند. گاهی دست محبت به سرش می‌کشند. با کلمات تملق‌آمیز با او حرف می‌زنند صورت تبدار او را با دیده گریان می‌بوسند، هر چه می‌توانند نوازش می‌کنند. مرض او را یک حادثهٔ مهم وانمود می‌نمایند. عملاً به او می‌فهمانند که همه در کسالت او خود را باخته، و راحتی وآرامش راازدست داده‌اند. پدر، کار را ترک کرده و مادر زندگی را فراموش نموده است و تمام اوضاع خانواده به علت بیماری او مختل شده است.

این محبتهای افراطی اثری در علاج بیمار ندارد و تنها او را لوس و از خودراضی بار می‌آورد. کودک برای اینکه از نوازش پدر و مادر لذتی ببرد و به محبوبیت خود مطمئن گردد، گاهی خود را به ناخوشی می‌زند. وقتی چنین طفلی با این عقیدهٔ غلط بزرگ می‌شود و می‌بیند کسی به او اعتنا نمی‌کند و در بیماری وی هیچکس اظهار ناراحتی نمی‌نماید، واضح است چه اندازه خود را کوچک می‌بیند و در ضمیر باطن احساس حقارت می‌نماید.

ب ــ مورد دیگر هنگامی است که کودک در حین بازی با پیشامدی روبرو می‌شود. مثلاً سرش به آرامی به دیوار می‌خورد. در چنین حالتی او منتظر عکس‌العمل پدر و مادر است، اگر آنها عکس‌العمل مناسبی نشان بدهند، بچه در این حال بی‌تفاوت می‌ماند.

پدران و مادران عاقل، در چنین مواردی، اصلاً کودک را نگاه نمی‌کنند. به انتظار طفل

---

[1] ــ عن ابی جعفر علیه السلام قال: شَرُّ الْآبَاءِ مَنْ دَعاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْراطِ وَ شَرُّ الْأَبْناءِ مَنْ دَعاهُ التَّقْصِيرُ إِلَى الْعُقُوقِ (تاریخ یعقوبی ج ۳، ص ۵۳)

اعتنا ندارند و این پیشامد را بچیزی نمی‌گیرند، با بی‌اعتنائی خود عملاً به کودک می‌فهمانند که پیشانی بدیوار خوردن، زمین افتادن، و حوادثی نظیر اینها در زندگی آنها، عادی است.

پدران و مادران ناآگاه، در این قبیل موارد، با محبتهای بیجا همچون در آغوش گرفتن، بوسیدن، دست کشیدن روی عضو حادثه دیده و... مراتب ناراحتی و تأثر خود را نشان می‌دهند و برای راضی کردن کودک، گاهی زمین یا دیوار را کتک می‌زنند. عکس‌العمل طفل در اینگونه موارد، گریه و آه و ناله است و از این پس او خود را در برابر هر پیشامدی طلبکار و مستحق نوازش خواهد دید. تکرار چنین محبتهای بی‌مورد از طرف والدین، بتدریج خوی ناپسند خودبینی و خودپسندی را در نهاد کودک، رشد می‌دهد و او را لوس و نازپرورده بار می‌آورد.

تحقیق

۱ ــ با مراجعه به داستان «حق مادر» (در کتاب داستان راستان، جلد ۲) بیان کنید که مهر و محبت چه اثر سازنده‌ای به همراه داشت؟

۲ ــ عوارض ناشی از کمبود محبت در کودکان را، با ذکر نمونه‌های عینی، بیان کنید.

۳ ــ خاطره‌ای نقل کنید که در آن محبت اولیا و مربیانتان، اثر سازنده‌ای بر روی شما داشته است.

فصل سوم

روش تکریم شخصیت

مقدمه

یکی از سرمایه‌های فطری و ذخائر طبیعی که در باطن هر انسان براساس مشیت حکیمانه الهی به ودیعه نهاده شده، غریزهٔ حب ذات است. هر انسانی قبل از هر چیز و هرکس، بخود علاقه دارد. حب ذات یکی از اساسیترین پایه‌های ثابت تربیت کودک است. مربی لایق می‌تواند از این سرمایه فطری استفاده کرده و در پرتو غریزهٔ حب ذات، بسیاری از سجایای اخلاقی و صفات پسندیده را در کودک پرورش دهد.

غریزه حب ذات در طبع کودک، نیروی مهمی است که اگر عاقلانه و با برنامه صحیح رهبری شود و مورد استفاده قرار گیرد، منشأ خوشبختی و سعادت است و اگر درست رهبری نشود بدبختیهای بزرگی به بار می‌آورد.

یکی از طرق ارضای غریزهٔ حب ذات، تکریم کودکان و توجه به‌شخصیت آنهاست. طفلی که بقدر کافی در خانواده احترام شود و غریزه حب ذاتش باندازه صحیح ارضا گردد، روحیه‌ای طبیعی و روانی معتدل خواهد داشت، از چنین کودکی می‌توان توقع اخلاق پسندیده و رفتار عادلانه داشت. برعکس، کودکی که از پدر و مادر، احترام و تکریم ندیده و در محیط خانواده، خواهش طبیعی حب ذاتش، ارضا نشده باشد، در خود احساس پستی و حقارت کرده و روحی شکست خورده و روانی افسرده خواهد داشت. بی‌شک این حالت درونی در رفتار و گفتار کودک با وضع نامطلوبی آشکار می‌گردد. چنین کودکی در معرض انحرافهای گوناگونی بوده و در زندگی با خطرات متعددی مواجه می‌شود. احترام به شخصیت، نه تنها در محیط خانواده از ارکان اساسی تربیت کودک است بلکه این سجیهٔ انسانی یکی از پایه‌های مهم زندگی اجتماعی و وظیفهٔ دینی و اخلاقی همهٔ مردم بشمار می‌رود. در اینجا به عنوان سرمشق، روش پیشوایان اسلام در احترام به شخصیت دیگران را مورد توجه قرار می‌دهیم.

احترام به شخصیت مردم

پیامبر اکرم (ص) که مربی همه انسانهاست، در احترام به دیگران همان توجّهی را داشتند که در محبت به آنان؛ این دو بطور هماهنگ در روابط مهرآمیز و محترمانه او با مؤمنین مشهود بود.

«هرکس بر پیغمبر وارد می‌شد مورد احترام آن حضرت قرار می‌گرفت، چه بسا عبای خود را بجای فرش، زیر پای او می‌گسترانید و بالشی که تکیه‌گاه خودش بود باو می‌داد.»[1]

«رسول اکرم تنها در مسجد نشسته بود. مردی وارد شد و بطرف ایشان آمد. حضرت از جا حرکت کرد و به‌احترام او قدری عقب رفت. مرد تازه وارد عرض کرد: جا وسیع است، چرا عقب رفتید؟ حضرت فرمود: از جمله حقوق مساوی برتازه وارد حریم گرفتن و قدمی بعقب رفتن است.»[2]

«وقتی یکی از اصحاب بدیدن آن حضرت می‌آمد به احترام او آنقدر می‌نشست تا وی از مجلس خارج شود، و چون کسی به ملاقات پیغمبر می‌آمد و می‌خواست مصافحه کند، حضرت به او دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا وقتی آن مرد دست خود را بکشد.»[3]

«رسول اکرم برای رعایت احترام اصحاب و یارانش در مجالس عمومی نگاههای مودّت آمیز خود را بالسویه متوجه کلیهٔ حُضّار می‌فرمود.»[4]

«آنگاه که پیغمبر سواره بود اجازه نمی‌داد کسی پیاده در رکابش راه برود، او را بترک خود سوار می‌کرد و اگر از سوار شدن ابا می‌نمود باو می‌فرمود شما جلو برو و در فلان مکان مرا ملاقات کن.»[5]

در آئین اسلام سجیّهٔ پسندیدهٔ احترام و تکریم، منحصر به مسلمین نسبت به یکدیگر نیست، مردم غیرمسلمان نیز از این تکریم و خلق پسندیده بهره‌مند بوده‌اند.

«امیرالمؤمنین علی (ع) در زمان حکومت خود در خارج شهر کوفه با مرد غیر مسلمانی رفیق راه شد. آن مرد، حضرت را نمی‌شناخت، پرسید: قصد کجا داری؟ فرمود کوفه می‌روم. سر دو راهی رسیدند. مرد ذمّی[6] از آن حضرت جدا شده و براه خود رفت. چند قدمی نرفته بود که برخلاف انتظار مشاهده کرد مسافر کوفه راه خود را ترک گفته و براه او می‌آید. پرسید مگر قصد کوفه نداری؟ فرمود چرا. گفت راه کوفه آن طرف است، فرمود می‌دانم. سؤال کرد: پس چرا از راه خود منحرف شده‌ای؟ امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: برای اینکه مصاحبت و رفاقت بخوبی پایان پذیرد، لازم است آدمی در موقع جدا شدن از رفیق راه خود، چند قدم او را بدرقه نماید، این دستوری است که پیغمبر گرامی ما بما آموخته است. مرد غیرمسلمان که تحت تأثیر این تکریم و احترام صادقانه و غیرمنتظره، واقع شده بود، با تعجب پرسید: پیغمبر شما به شما چنین دستوری

۳،۲،۱ ــ بحار، جلد ۶ صفحهٔ ۱۵۱ ـ ۱۵۲ ـ ۱۵۳

۴ ــ روضهٔ کافی، صفحهٔ ۲۶۸

۵ ــ بحار، جلد ۶ صفحهٔ ۱۵۳

۶ ــ ذِمّی: عبارتند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و احتمالاً زرتشتیان (ظاهراً شخص مورد نظر نصرانی بوده است.)

داده است؟ فرمود: بلی. مرد گفت: آنانکه به پیروی پیامبر اسلام قیام کردند و قدم بجای قدم او گذاشتند مجذوب همین تعالیم اخلاقی و افعال کریمهٔ او شدند. سپس از راهی که می‌خواست برود منصرف شد و با حضرت علی راه کوفه را در پیش گرفت و دربارهٔ اسلام با آن حضرت گفتگو کرد و سرانجام مسلمان شد.»[1]

تکریم و احترامی که پیشوایان اسلام از مردم می‌نمودند یکی از عوامل مؤثر پیشرفت این آئین مقدس بود.

مسلمین نیز مکلف بودند وظیفهٔ اخلاقی تکریم و احترام را قولاً و عملاً نسبت به همهٔ مردم مراعات نمایند و هرگز موجب تحقیر یکدیگر نشوند. قرآن مجید می‌فرماید:

وَقُلْ لِعِبٰادی یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَنُ.

ای پیغمبر به بندگان من بگو در مقام گفتگو با مردم، از هر طبقه‌ای که باشند، به نیکی سخن گویند و از گفتارهای زشت پرهیز نمایند.

«امام باقر فرمود: به بهترین و پسندیده‌ترین وجهی که میل دارید مردم دربارهٔ شما سخن بگویند شما دربارهٔ مردم سخن بگوئید.»[2]

«امام باقر فرمود: دوستان خود را گرامی بدارید و با احترام، با آنان برخورد نمائید و برخلاف ادب متعرض یکدیگر نشوید.»[3]

«امام صادق فرمود: کسیکه برادر مسلمان خود را که بر او وارد شده است احترام نماید خدا را احترام کرده است.»[4]

«رسول اکرم (ص) فرمود: کسی که برادر مسلمان خود را با کلمات مودّت آمیز خویش احترام نماید و غم او را بزداید، تا زمانیکه این سجیه در او باقی است پیوسته در سایهٔ رحمت خداوند خواهد بود.»[5]

همچنین فرمود: «هیچیک از مسلمین را تحقیر نکنید و کوچک نشمارید زیرا مسلمانی که در نظر شما کوچک است نزد خداوند بزرگ است.»[6]

احترام به شخصیت کودکان

پدران و مادرانی که علاقه دارند فرزندی با شخصیت مطلوب پرورش دهند، لازم است از دوران کودکی بآن متوجه باشند و این خوی پسندیده را از ابتدا در آنان احیا نمایند. طفلی که در خانواده، خوار وزبون شده است، در بزرگی نمی‌توان از او توقع استقلال و شخصیت داشت، او

---

۱ ــ سفینه (خلق) صفحهٔ ۴۱۶

۲ ــ وسائل ج ۴ ص ۹۳

۳ ــ کافی ج ۲ ص ۱۷۳

۴ ــ وسائل ج ۴ ص ۹۷

۵ ــ بحار ج ۱۶ ص ۸۴

۶ ــ مجموعهٔ ورام ج ۱ ص ۳۱

خود را انسان لایقی نمی‌داند و برای خویش شخصیتی نمی‌شناسد، و مشکل است این خوی ناپسند را در خود تغییر دهد.

احترام به کودک و حسن معاشرت پدر و مادر با وی، یکی از اساسیترین عوامل ایجاد شخصیت مطلوب در کودک است. رسول گرامی اسلام این برنامهٔ بزرگ را در یک عبارت بسیار کوتاه بیان فرموده و صریحاً اجرای آنرا به‌پیروان خود دستور داده است:

«به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روشهای پسندیده با آنها معاشرت نمائید.»[1]

و نیز فرمود: «وقتی نام فرزندتان را می‌برید، او را گرامی دارید و جای نشستن را برای او توسعه دهید، و نسبت به او رو ترش نکنید.»[2]

پیغمبر گرامی اسلام علاوه برآنچه دربارهٔ پرورش کودکان و احیا شخصیت آنان به پیروان خویش توصیه فرمود، تمام نکات و دقائق لازم را دربارهٔ فرزندان خود عملاً بکار بست و آنانرا افرادی با شخصیت و شایسته بار آورد. پیغمبر اسلام از اوائل ولادت تا دوران از شیر گرفتن و سالهای بالاتر همواره مراقب کودکان خویش بود و قدم بقدم آنانرا در راه پرورشهای روانی و فضائل انسانی رهبری می‌فرمود و هر زمان بتناسب درجه تکامل روحی به آنها تکریم و احترام می‌کرد. مهمتر آنکه توجه ارزنده آن حضرت تنها به تربیت فرزندان خود محدود نبود بلکه به پرورش دیگر کودکان هم عنایت مخصوص داشت، تا آنجا که می‌توانست در احیای شخصیت و تعالی روانی کودکان کوشش می‌کرد.[3]

کودک در محیط خانواده اگر مورد احترام باشد از اوامر پدر و مادر کمتر سرپیچی می‌کند. اصولاً، احترام یکی از بزرگترین عوامل جلب محبت و اطاعت است، و توهین به شخصیت مردم یکی از مهمترین وسائل برانگیختن دشمنی و مخالفت است.

حضرت علی (ع) فرمود:

«با مخاطب خویش پسندیده و مؤدب سخن بگوئید تا او نیز به شما با احترام جواب گوید.»[4]

همبازی شدن با کودک

یکی از طرق پرورش شخصیت در کودکان، شرکت بزرگسالان در بازی آنها است.

---

۱ ــ بحار، ج ۲۳ ص ۱۱۴

۲ ــ إِذٰا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ فَأَكْرِمُوا لَهُ وَأَوْسِعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَلاٰتُقَبِّحُوا لَهُ وَجْهاً.
(جامع الاخبار، ص ۱۲۴ طبع ۱۳۴۱ ش)

۳ ــ در درس «آشنایی با شیوه زندگانی پیامبر اسلام، (ص)» نمونه‌های بارزی در این زمینه وجود دارد.

۴ ــ أَجْمِلُوا فِي الْخِطٰابِ تَسْمَعُوا جَمِيلَ الْجَوٰابِ. (غررالحکم ص ۱۳۹)

موقعی که اولیا و مربیان خود را تنزل می‌دهند و با شرکت در بازی کودکان، آنانرا در کارهای کودکانه مساعدت می‌نمایند، روح طفل از مسرّت و شادی لبریز می‌شود و از خوشحالی به هیجان می‌آید. کودک در باطن خویش احساس می‌کند که کارهای او آنقدر ارزنده و مورد توجه است که اولیایش با وی همکاری می‌کنند و خود را همسطح او قرار می‌دهند. چنین احساسی، شخصیت را در طفل زنده می‌کند و حس استقلال و اعتماد را در باطن او شکوفا می‌سازد.

بالعکس اگر کودکان در اموری که خود مهم می‌پندارند (مانند بازی)، همیشه مورد امرو نهی‌های اولیا و مربیان قرار گیرند، احساس می‌کنند که هیچگاه نمی‌توانند مستقلاً برنامه صحیحی را طرح ریزی کنند و به انجام برسانند. در نتیجه از همان کودکی، احساس حقارت و بی‌اعتمادی به خود، در آنها ایجاد شده و در آینده، سربار اجتماع خواهند شد.

پیشوایان گرامی اسلام (ع) به بازی با کودکان، توجه خاصّی داشته و دربارهٔ آن به مسلمین، سفارشات لازم را نموده‌اند.

«رسول اکرم (ص) می‌فرمود: آن کس که کودکی نزد اوست باید در پرورش وی، رفتاری مناسب با حال کودک را در پیش گیرد.[1]

امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده است: کسی که کودکی دارد باید در راه تربیت او خود را تا سرحدّ طفولیت و کودکی تنزّل دهد.»[2]

«رسول اکرم (ص) فرمود: رحمت خداوند بر پدری که در راه نیکی و نیکوکاری بفرزند خود کمک کند یعنی به‌او احسان نماید و همچون کودکی، رفیق دوران کودکی وی باشد و او را عالم و مؤدّب بار آورد.»[3]

بازی اولیا و مربیان باکودک، مایهٔ مسرّت و شادمانی اوست و در اسلام شاد کردن کودک از عبادات شمرده شده است.

«پیامبر اکرم فرمود: کسی که دختر خود را شادمان کند همچون کسی است که بنده‌ای را از فرزندان اسمعیل ذبیح آزاد کرده باشد، و آنکس که پسر خود را مسرور و دیدهٔ او را روشن سازد، مانند کسی است که دیده‌اش از خوف خداوند گریسته باشد.»[4]

برای آنکه دانشجویان عزیز به اهمیت شرکت در بازی کودکان بیشتر آگاه شوند، به ذکر دو

---

۱ ـ وسائل ج ۵ ص ۱۲۶

۲ ـ همان منبع ص ۱۲۶

۳ ـ مستدرک، ج ۲ ص ۶۲۶

۴ ـ عَنْ اِبْنِ عَبّاسٍ قالَ النَّبِیُّ (ص): مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَکَأنَّما اَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ اِسْمٰعیلَ وَمَنْ اَقَرَّ عَیْنَ ابْنٍ فَکَأنَّما بَکیٰ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ. (مکارم الاخلاق ص ۱۱۴)

نمونه از سیرهٔ پیامبر اکرم اکتفا می‌کنیم: روزی رسول گرامی اسلام جهت اقـامه نـماز عصر عازم مسجد شدند. در سر راه مسجد، کودکان مهاجرین و انصار مشغول بـازی بـودند. آنـان بـا مشاهده پیامبر (ص) دست از بـــازی کشیدنـــد و دوان دوان بسویش روآوردنـــد. هر یک از کـــودکان از سروکول آن حضرت بالا می‌رفتند و در همانحال میگفتند: «کـن جملی» (شتر مـن بـاش) کـودکان می‌دانستند که نواده‌های رسول خدا (ص)، حسن و حسین (علیهما السلام) نیز همیشه این بازی را با آن حضرت دارند»

رسول اکرم (ص) در کمال خوشرویی و تواضع به خواسته آنها تن داده بود و با مهر ومحبت و رأفت پدرانه، خواهش آنها را برآورده می‌کرد.

از طرفی یاران پیغمبر (ص) در مسجد انتظار می‌کشیدند تا نـماز عصر را بـه امـامت ایشان برگزار کنند. بلال حبشی یارباوفای رسول خدا (ص) به خاطر تأخیر ایشان رو به خانه پیغمبر اکرم (ص) آورد. همینکه در سر راه، پیغمبر اکرم (ص) را به این وضع با کودکان مشاهده کرد خـواست تا از این کار ممانعت به عمل آورد و رسول گرامی (ص) را از دست کودکان بـرهاند، امـا پـیغمبر (ص) او را از این کار بازداشت و در همانحال فرمود: «برای من تنگ شدن وقـت نـماز از دلتنگی اطفال یارانم، خوشایندتر است».

رسول اکرم (ص) از بلال خواستند که به خانهٔ ایشان بـرود و چیزی بـیاورد کـه بـوسیلهٔ آن بچه‌ها را راضی کند تا از وجود آن حضرت دست بردارند. بـلال پس از جستجـوی زیـاد در خـانه رسول اکرم (ص) تعداد هشت عدد گردو پیدا کرد و به خدمت رسول اکرم (ص) آورد. پیامبر (ص) در حالیکه لبخند، حالت نورانی خاصی به چهره مبارکشان بخشیده بود، خطاب به کودکان فـرمود: «آیا شترتان را به این گردوها می‌فروشید؟» کودکان هلهله شادی براه انداختند و گردوها را گـرفته، دست از رسول گرامی (ص) برداشتند.[1]

«مردی بنام یعلی عامری از محضر رسول اکرم (ص) خـارج شد تـا در مـجلسی کـه دعوت داشت شرکت کند. جلو منزل، امام حسین (ع) را دید که با کـودکان مشغـول بـازی است. طـولی نکشید رسول اکرم نیز به معیت اصحاب خود از منزل خارج شد. وقتی امام حسین را دید دستهـای خود را باز کرد و از اصحاب جدا شده، بطرف فرزند رفـت تـا او را بگیرد. کـــودک خنده کـــنان اینطرف و آنطرف می‌گریخت و حضرت نیز خندان از پی او می‌دوید. تا اینکه بچه را گرفت، دستی زیر چانهٔ کودک و دست دیگر پشت گردنش گذاشت و دهانش را بوسید.»[2]

پیشوای گرامی اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین رفتار مـی‌کـند تـا علاوه بـر انجام

---

۱ ــ تلخیص از جوامع الحکایات عوفی باب دوم از قسم دوم ص ۲۰

۲ ــ مستدرک، ج ۲ ص۶۲۶

وظیفه، مردم را متوجه اهمیت شاد کردن فرزندان و بازی با آنان نماید.

کارهای اطفال در موقع بازی و همچنین سخنانی که می‌گویند حاکی از طرز فکر و روحیه، و نشان دهندهٔ درجهٔ شخصیت آنان است. بزرگسالان می‌توانند در ضمن بازی با کودکان به درجهٔ هوش و مراتب لیاقت معنوی آنها پی ببرند.

شرکت اولیا و مربیان در بازی کودکان نتایج مفید دیگری نیز بهمراه دارد، از جمله کودکان را به اولیاء و مربیان خود علاقه‌مند ساخته و باعث می‌شود که در امور مهم زندگی نیز از ایشان تبعیت نمایند.

بزرگسالان با شرکت در بازی کودکان می‌توانند بسیاری از اصول اخلاقی و انسانی را به آنها آموخته، روح تعاون و همکاری را در آنها زنده نمایند. همچنین ایشان را به بازیهای مفید علاقه‌مند ساخته، و از پرداختن به بازیهای مضر و احیاناً خطرناک جلوگیری نمایند.....

سلام دادن به کودک

یکی از طرق احترام به شخصیت مردم سلام گفتن است. در تمام کشورهای جهان جملات و عبارات مخصوصی بمنظور درود و تحیت وضع شده است که مردم در اولین برخورد با یکدیگر آنرا ادا می‌کنند. سلام در تعالیم اخلاقی اسلام یکی از سنتهائی است که برآن تأکید بسیار شده است و دو فرد مسلمان وقتی بهم می‌رسند، موظفند قبل از شروع بگفتگو سلام کنند.

«مردی به امام حسین (ع) برخورد و در اولین کلام از حضرت احوالپرسی کرد و از خداوند برای آنجناب عافیت خواست. آنحضرت در جواب فرمود: سلام قبل از سخن گفتن است، خدایت عافیت دهد. بعد فرمود: بکسی اجازه سخن گفتن ندهید تا سلام کند.»[1]

اگر کودک به بزرگترها سلام کرد، لازم است به گرمی پاسخ داده شود، تا با این عمل شخصیت او مورد اعتنا و احترام قرار گیرد. اگر به کودک اعتنا نکنند و جواب سلام او را ندهند عملاً طفل را تحقیر کرده‌اند و طبیعی است که او از این بی‌احترامی آزرده خاطر خواهد شد.

پیشوای گرامی اسلام در راه تکریم اطفال از حد جواب سلام کودک، قدم را فراتر گذارده و با مقام شامخی که در جامعه داشت بکودکان سلام می‌کرد، و بدین وسیله بشخصیت آنها احترام می‌نمود. عمل پیغمبر اکرم (ص) علمای حدیث را برآن داشت تا در کتب اخبار، فصل مخصوصی به عنوان «استحباب التسلیم علی الصبیان» باز کنند و سلام گفتن بزرگسالان را به کودکان در ردیف مستحبات قرار دهند.

«انس بن مالک می‌گوید: رسول اکرم با چند کودک خردسال برخورد نمود، بآنها سلام کرد

---

۱ ــ مستدرک جلد ۲ صفحهٔ ۶۸

و طعامشان داد.»[1]

«از صفات پسندیدهٔ پیغمبر اسلام این بود که بتمام مردم اعم از خردسالان و بزرگسالان سلام می‌کرد.»[2]

«امام صادق از رسول اکرم نقل کرده است که می‌فرمود: پنج چیز است که تا لحظه مرگ آنها را ترک نمی‌کنم، یکی از آنها سلام گفتن به کودکان است. در انجام این اعمال مراقبت دارم تا بعد از من بصورت سنتی بین مسلمین بماند و معمول شود.»[3]

سلام به کودک دو اثر روانی دارد: برای سلام کننده باعث تقویت خوی پسندیدهٔ تواضع و فروتنی است، و برای کودک وسیلهٔ احیا شخصیت و ایجاد استقلال است. طفلی که بزرگسالان باو سلام کنند و بدینوسیله از وی احترام نمایند، لیاقت و شایستگی خود را باور می‌کند و از کودکی معتقد می‌شود که جامعه برای او اهمیت و ارزش قائل است.

نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت

کودک، مانند بزرگسالان، دارای حب ذات است. وقتی بفهمد کار ناپسند به شخصیت او ضربه می‌زند و از عزت و محبوبیت وی می‌کاهد و در محیط خانواده پست و حقیرش می‌نماید، آنرا ترک می‌گوید و عملاً به اصلاح خویش می‌پردازد.

«حضرت علی (ع) فرمود: «آنانکه شرافت نفسانی دارند خویشتن را به خواهشهای پست آلوده نمی‌کنند.»[4]

بنابراین کسانی که کرامت نفس و شرف معنوی خویش را باور دارند، و مایلند که برای همیشه این گوهر گرانبها را حفظ کنند، هرگز پیرامون گناه و نادرستی نمی‌گردند.

کسانی که جامعه آنانرا حقیر و بی‌ارزش می‌شناسد و خودشان نیز در خود احساس زبونی و فرومایگی می‌کنند، وجودشان برای جامعه خطرناک است، اینان در ارتکاب گناهان بی‌باکند و به هر پستی و ذلتی تن می‌دهند.

«حضرت علی فرمود: آنکس که خویشتن را پست و فرومایه بداند به خیر و نیکی او امیدوار نباش.»[5]

«امام هادی می‌فرمود: کسی که خود را کوچک و موهون بداند و در خود احساس حقارت کند، خویشتن را از شر او در امان ندان.»[6]

۱، ۲ ــ مستدرک جلد ۲ صفحهٔ ۶۹

۳ ــ وسائل، ج ۳، ص ۲۰۹

۴ ــ مَنْ شَرُفَتْ نَفْسه نَزَّهَهٰا عَنْ ذَلَّةِ المَطٰالِبِ. (غرر الحکم ص ۶۶۹)

۵ ــ غررالحکم، ص ۷۱۲

۶ ــ بحار، جلد ۱۷ ص ۲۱۴

«امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: زبان مردم فرومایه و بی‌شخصیت بر آنان حکومت می‌کند، هر چه می‌خواهند می‌گویند و از گفته‌های ناروای خود، بعلت حقارت نفس، احساس شرمساری نمی‌کنند.»[1]

نمونه‌هائی از اهانت به شخصیت کودکان

با کمال تأسف، بسیاری از اولیا و مربیان، برخلاف تعالیم عالیه اسلام، آنطوریکه طبیعت کودکان اقتضا می‌کند، شخصیت و روح حساس آنان را در نظر ندارند و اکثر، به اشکال مختلف، اسباب اهانت به شخصیت آنان را فراهم می‌آورند. مثلاً در مجالس مهمانی با دعوت از بزرگسالان و عدم اعتنا به کودکان، شخصیت و روح حساس آنان را به هیچ می‌انگارند یا در مجالس مهمانی آنها را مستقل به حساب نمی‌آورند و از احترامی معادل بزرگسالان برخوردار نمی‌گردانند. اغلب بر سر سفره چه در تقسیم غذا و چه سایر آداب مهمانی، با نظر یکسان دیده نمی‌شوند. حتی در مواقع خواب، کمتر به عنوان شخصی مستقل و محترم، برایشان رختخواب اختصاص داده می‌شود. بسیار دیده شده است که پدر و مادرها به خاطر صرفه‌جوئی در مسافرتها برای نوجوانان خود بلیط اتوبوس نمی‌خرند، اینجاست که او احساس می‌کند، حتماً ارزش بلیطی را نداشته است، تا او نیز همچون سایرین در صندلی مستقلی بنشیند و احساس شادی و استقلال بکند. بخصوص اگر نوجوانی همسن و سال خود، در اتوبوس روی صندلی مستقلی نشسته باشد، این صرفه‌جوئی بی‌مورد، ضربه بزرگی به شخصیت نوجوان وارد می‌کند و این کار توهین آشکار به اوست.

علل عقدهٔ حقارت

عقدهٔ حقارت یکی از مهمترین و در عین حال، مرموزترین بیماریهای روانی است، که معلول عوامل بسیاری است که به برخی اشاره می‌شود.

نقص عضو

یکی از علل عقدهٔ حقارت، وجود نقص عضو در ساختمان بدنی کودکان است. نقص بدنی شامل خیلی چیزها می‌شود، از یک لکه کوچک در صورت تا کجی استخوان پا و ستون فقرات و غیره. تمام اینها می‌تواند انسان‌را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقده حقارت شکنجه دهد.

کودکان یا بزرگسالانی که دچار نقص عضو در ساختمان بدنی خود هستند از دو جهت رنج

---

۱ ــ نهج البلاغة فیض ص ۱۰۷۹

می‌برند: اول نقص و محرومیتی که در خود احساس می‌نمایند، دوم از توهین و تمسخر دیگران. مثلاً کسی که لال است می‌بیند دیگران با هم سخن می‌گویند و از محاوره با هم لذت می‌برند، ولی او به‌سبب عیبی که در زبان دارد از سخن گفتن عاجز است. این احساس عجز، روان او را فشار می‌دهد، خود را کوچک و حقیر می‌بیند و خاطرش از این محرومیت، آزرده و ملول است. رنج دیگر او از این‌جهت است که افراد سالم او را تحقیر می‌کنند، و احیاناً برخی عجز او را به‌صورت توهین‌آمیزی تقلید می‌کنند. شاید رنج توهین مردم، سنگین‌تر از نقص و محرومیتی باشد که در باطن خود احساس می‌کند.

در تعالیم اخلاقی اسلام بطور عموم استهزا و اهانت، ملامت و شماتت، ممنوع شناخته شده و اولیای اسلام جداً مردم را از این اعمال ناپسند برحذر داشته‌اند. دربارهٔ افراد مریض و معیوب و ناقص‌الخلقه و طرز معاشرت با آنان اخبار مخصوصی رسیده که اگر عملاً مراعات شود مبتلایان در برخورد با مردم دچار ناراحتی روان و احساس حقارت نمی‌شوند.

«رسول اکرم فرمود: به‌مردم بلازده و جذامی، چشم ندوزید و نگاه طولانی نکنید که باعث ملال و آزردگی ایشان می‌شود.»[1]

«امام صادق فرمود: مردم گرفتار بلا را هدف نگاه خود قرار ندهید زیرا نگاه شما آنها را غصه‌دار و محزون می‌کند.»[2]

اگر جوانی به‌علت ناموزونی ساختمان بدن، گرفتار احساس حقارت است، بهترین راه مبارزه اینست که اولیا و مربیان تا جائی که می‌توانند او را از فکر در آن نقیصه منصرف کنند و به‌کاری که شایستگی دارد وادار نمایند و با تشویق، از وی حمایت کنند. به‌احتمال قوی چنین انسانی می‌تواند با خوشبختی و موفقیت، به‌زندگی خویش ادامه دهد و احساس حقارت را تدریجاً فراموش نماید.

نام بد

یکی دیگر از علل احساس حقارت که از دوران کودکی شروع می‌شود و می‌تواند مایهٔ عقدهٔ حقارت گردد و ناکامیهائی ببار بیاورد، اسم نامناسب است.

یکی از مشخصات هر انسانی، نام و نام خانوادگی او است. همان‌طور که عکس هر کس وسیلهٔ جلوهٔ صاحب عکس در اذهان مردم است و آدمی از زیبائی عکس خود لذت می‌برد و از بدی عکس، رنجیده خاطر و آزرده می‌شود از نام خوب هم مسرور می‌شود و از نام و نام خانوادگی بد، رنج می‌برد. عکس بد را می‌توان پاره کرد و بآسانی محو نمود ولی تغییر اسم و نام خانوادگی بد،

---

۱ ــ بحار، ج ۱۶ ص ۱۲۲

۲ ــ بحار، ج ۱۶ ص ۱۲۳

بسی دشوار و مشکل است.

یکی از حقوق دینی فرزندان بر اولیا، انتخاب نام نیکو برای آنها است.

«رسول اکرم (ص) می‌فرمود: از حقوق فرزندان بر عهدهٔ والدین اینست‌که نام خوبی برای او تعیین کنند و به‌نیکی ادبش نمایند.»[1]

ناراحتیهایی‌که به‌علت عقدهٔ حقارت پدید می‌آید هرگز برطرف نخواهد شد مگر آن عقدهٔ درونی گشوده شود و ضمیر باطن از فشار خلاص گردد. کسی‌که از اسم یا نام خانوادگی زشت خود، احساس حقارت می‌کند تنها درمانش تغییر آن کلمهٔ زشت است. موقعی‌که باین کار موفق شد رنج باطنش خود به‌خود زائل می‌شود.

رسول اکرم (ص) اسم بد افراد و همچنین اسم بد بلادی را که مردم از انتساب به‌آن ناراحت بودند به‌نامهای خوبی تغییر می‌داد و از این راه شخص صاحب اسم یا سکنهٔ آن شهر را از فشار عقدهٔ حقارت خلاص می‌کرد.

«امام صادق علیه السلام فرمود که رسول اکرم(ص) نامهای زشت و زنندهٔ اشخاص و بلاد را تغییر می‌داد.»[2]

عمر دختری داشت که نامش «عاصیه» (گناهکار) بود. رسول اکرم آن اسم را به«جمیله» (زیبا)، تغییر داد.

کودکانی‌که بواسطهٔ اسم نامناسب یا نام خانوادگی بد، مورد استهزا و تمسخر سایر اطفال واقع می‌شوند روحیهٔ خود را می‌بازند، همواره افسرده خاطر و ملولند، از بازیهای دسته‌جمعی کودکان هراس دارند، و از معاشرت با آنها خائفند، در صف شاگردان طوری می‌ایستند که مورد توجه مدیر یا ناظم مدرسه واقع نشوند تا مبادا در حضور اطفال اسم آنها را با صدای بلند بگویند و مصیبت آنها تازه شود.[3]

اولیای اسلام به‌پیروان خود توصیه کرده‌اند که فرزندان خود را به‌اسامی پیشوایان بزرگ الهی نامگذاری کنند.

---

۱ ــ قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَی الْوالِدِ اَنْ یُحْسِنَ اسْمَهُ وَ یُحْسِنَ اَدَبَهُ.(مستدرک، ج ۲ص ۶۱۸)

۲ ــ قرب الاسناد، ص ۴۵

۳ ــ چه بسا اتفاق افتاده است که اسمی با محتوائی مکتبی و اسلامی، قداست و ارزش خود را از دست داده و در عرف، به‌صورت مستهجن و زشت درآمده است. این عامل که به‌صورت تصنعی در ایجاد عقدهٔ حقارت بسیار مؤثر است، حاصل حاکمیت فرهنگ شرک طاغوت می‌باشد، زیرا در قاموس فرهنگ طاغوت، هر عنوانی‌که از آن بوی اسلام و توحید و خداشناسی استشمام می‌شد، با بر چسب ارتجاعی بودن و کهنه‌پرستی، نفی می‌گردید و خود به‌خود از روابط و نظامات اجتماع طرد می‌گشت. لذا جا دارد در حکومت اسلامی، به معنی کردن دوبارهٔ مفاهیم و واژه‌ها بنشینیم و کلمات مهجورِ جوشیده از متن مکتب اسلام را که سالیان سال به‌بوتهٔ فراموشی سپرده شده بودند، دوباره به‌متن زندگی و فرهنگ مردم بازگردانیم.

«رسول اکرم (ص) می‌فرمود: کسی که چهار فرزند بیاورد و یکی از آنها را به‌اسم من نامگذاری نکند به‌من جفا کرده است.»[1]

یکی از وسائل زنده‌نگاهداشتن نام نبی اکرم و ائمه‌معصومین (ع)، اینستکه، مسلمین اسامی ایشان را روی فرزندان‌خود بگذارند. پدران و مادرانی که به‌این‌مهم توجه دارند، کودکان خویش را به‌اسامی اولیای الهی نامگذاری می‌کنند. آنها با این عمل، از طرفی حق فرزندان را در انتخاب اسم خوب ادا کرده و آنان‌را از ابتلای به‌احساس حقارت مصون می‌دارند، و از طرف دیگر، مراتب علاقه خود را به‌رهبران دینی خویش آشکار می‌نمایند که بی‌تردید در پیشگاه الهی مأجور خواهند بود.

«حضور امام صادق عرض شد که: ما فرزندان خود را به‌اسامی شما و پدرانتان نامگذاری می‌کنیم، آیا این عمل برای ما در پیشگاه الهی اجر و فایده‌ای دارد؟ حضرت فرمود: بلی، به‌خدا قسم این عمل نفع معنوی دارد.»[2]

ارزش کنیهٔ[3] خوب در گذشته، و نام خانوادگی خوب در عصر ما، کمتر از اسم خوب نیست، چه بسیار افرادی‌که اسم خوبی دارند ولی نام خانوادگی نامطلوبی انتخاب کرده‌اند و از این‌جهت همواره آزرده خاطرند.

بعضی از روایات اسلامی، اسم و کنیهٔ طفل را در ردیف هم قرار داده و خوبی هر دو را یک‌جا توصیه کرده‌اند.

پیشوایان اسلام از شنیدن کنیه‌های بد اشخاص، ناراحت و ملول می‌شدند و در مواقعی تذکرات لازم را به‌منظور حفظ حیثیت و آبروی آنان می‌دادند.

در اسلام خواندن مردم به اسم یا لقبی‌که موجب اهانت و تحقیر آنان است ناروا شناخته شده، و تعالیم اسلام مردم را از این عمل ناپسند، که باعث بغض و کینه است، برحذر داشته است.

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

وَلاتَنا بَزوُا بِالْاَلْقابِ.

شما مردم با ایمان، مواظب باشید که به‌اسامی بد، و لقبهای زشت یکدیگر را مخوانید.

در محضر حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا اسم شاعری به‌میان آمد. یکی از حضار او را به‌کنیه‌اش نام برد.

حضرت فرمود: اسم شاعر را بگو و از ذکر کنیه‌اش خودداری کن، خداوند فرموده است مردم را به‌لقب بد نام نبرید، شاید مرد شاعر از این کنیه‌اش ناراضی باشد.

---

۱ ــ کافی، ج ۶ ص ۱۹ ۲ ــ بحار، ج ۲۳ ص ۱۲۲

۳ ــ «کنیه» عبارتست از اسامی که با «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» آغاز می‌شود. مثل: ام‌ایمن ــ ام‌کلثوم ــ ابوالحسن

عموم مسلمین بخصوص اولیاء و مربیان، موظفند از ذکر اسامی و القابی‌که باعث تحقیر و هتک حرمت صاحبانشان می‌شود خودداری نمایند، و آنان‌را به آن اسمها و لقبها نخوانند تا موجب ملالت خاطر و شرمندگی آنان نشوند.

فقر و محرومیت

دیگر از عوامل ایجاد عقده حقارت در کودک، محرومیت از لباس مناسب و غذای خوب و اسباب‌بازی و لوازم تحصیلی و نظائر آنها است. طفلی‌که در بین کودکان خوش لباس، کفش کهنه و لباس پاره در بر دارد، کودکی‌که اسباب‌بازی اطفال را می‌بیند و خود فاقد آنهاست، بچه‌ای که به‌دبستان می‌رود و کیف و لوازم تحصیلی ندارد، در خود احساس حقارت می‌کند و خویشتن را در میان سایر اطفال، حقیر و کوچک می‌بیند.

پدران متمکنی‌که می‌توانند تمایلات فرزندان خویش را بطور معتدل ارضا نمایند ولی به‌علت بخل بر کودکان، سخت می‌گیرند، با این عمل، ستم بزرگی را به‌خود و فرزندان خویش روا داشته‌اند.

«رسول اکرم (ص) می‌فرمود: آنکسی‌که خداوند به او وسعت زندگی داده است و او بر خانوادهٔ خویش سخت می‌گیرد، با ما پیوند معنوی ندارد.»[1]

کودکانی‌که در چنین شرایطی دچار عقدهٔ حقارت شوند، برای جبران محرومیت خود ممکن است به صُوَر مختلفی انتقام بگیرند. گاهی این انتقام‌جویی مشکلات زیاد و احیاناً غیر قابل جبرانی به‌بار می‌آورد.

نتایج احساس حقارت

احساس حقارت یکی از حالات غیر عادی و نامطبوع روان است که گاهی از دوران کودکی دامنگیر انسان می‌شود. اگر این حالت روحی تشدید شود و در ضمیر و باطن، مزمن گردد و به‌صورت یک عقدهٔ روانی درآید، عوارض بسیاری روی جسم و جان می‌گذارد و بدبختیهائی ببار می‌آورد.

«هرگاه کشمکش روحی میان شخص و عقدهٔ معینی ادامه یابد کم‌کم اعصاب فرسوده شده و بیماری خاصی دامنگیر انسان می‌گردد. معلوم است که این ضعف اعصاب فقط مولود التهابات و هیجانات روحی است و ابداً زائیدهٔ ضعف و کسالت بدنی نخواهد بود، یعنی قبل از اینکه عکس‌العمل جسم باشد عکس‌العمل روح است، و بهمین جهت با تغییر آب و هوا یا استعمال

---

۱ ــ مستدرک ج، ۲ ص ۶۴۳

داروهای گوناگون هرگز معالجه نخواهد شد، هر نوع معالجه‌ای موقتی خواهد بود مگر آنکه طرز تفکر شخص، تغییر کند.»

«در این‌حالت بحرانی، کشمکش روحی انسان، بدرجه‌ای می‌رسد که دیگر اعصاب تاب تحمل آنرا ندارد و تمام نیروی مقاومتش به‌انتها رسیده و بالنتیجه انسان به‌غش و رعشهٔ عصبی دچار می‌شود.»

«علائم بدنی چنین حالت بحرانی، عبارتست از انقباض عضلات، کمی اشتها، بیخوابی و ضعف مفرط. اگر بخواهیم رابطه علت و معلولی این تظاهرات را پیدا کنیم، ریشهٔ آن یا در وقایع دوران کودکی و یا در حوادثی است که در گذشته نزدیک، بر بیمار روی داده است. البته کشف چنین علتی بسیار مشکل است زیرا فقط با روان‌کاوی خود بیمار، ممکن است ریشهٔ آن یافته شود. بعضی اوقات ریشهٔ آن نفرت از توهینی است که به‌شخص شده یا ترس از بخاطر آمدن آنست یا آنکه ممکنست ریشه آنرا در ترس از دست دادن عزت نفس پیدا کرد.»[1]

یکی دیگر از عکس‌العملهائی که مبتلایان به‌احساس حقارت، از خود نشان می‌دهند، نشر دادن عیبهای دیگران است. کسانی‌که از جهتی خود را ضعیف و حقیر می‌یابند و در باطن از این احساس ناراحتند، برای قانع کردن خود و مصون ماندن از سیل تحقیر مردم، پیوسته در مجالس، عیوب این و آن را شرح می‌دهند و از نقائص دیگران سخن می‌گویند و اگر اشخاص دیگری آن نقائص را بیان کنند آنان مسرور می‌شوند.

«حضرت علی فرمود: کسانیکه خود گرفتار عیوبی هستند دوست دارند معایب دیگران شایع شود و زبانزد مردم گردد تا برای آنها میدان عذر آوردن، وسعت پیدا کند.»[2]

جوان محصلی‌که بر اثر مسامحه در تحصیل، از عهدهٔ امتحان بر نیامده و مردود شده است حاضر نیست نام قبولشدگان را به‌زبان بیاورد و فعالیت تحصیلی آنان‌را بستاید. او جدیت می‌کند تا آمار مردودین را بدست بیاورد و در اطراف آنها سخن بگوید، تا بدین‌وسیله از طرفی احساس حقارت خود را از شکست تحصیلی، تخفیف دهد و از طرف دیگر از شدت تحقیر و توبیخ پدر و مادر و کسان خود بکاهد.

دیگر از عکس‌العملهائی‌که مبتلایان به‌عقدهٔ حقارت به‌منظور پنهان نگاهداشتن شکستهای درونی خویش از خودشان نشان می‌دهند، تکبر است. این خوی ناپسندیده از نظر دین و اخلاق یکی از رذایل بزرگ اخلاقی و از بیماریهای خطرناک روانی است. مردمان متکبر در نظر مردم، پست و حقیر و در پیشگاه خداوند، معذب و گرفتارند.

«امام صادق فرمود: کبر و بزرگی، جامه‌ایست که مخصوص خداوند بی‌نیاز و شایستهٔ ذات

---

۱ ــ عقدهٔ حقارت صفحه ۳۱

۲ ــ غررالحکم ص ۴۰۷

مقدس او است. کسی‌که با او در این صفت به‌معارضه برخیزد و به‌مردم بزرگی بفروشد خداوند جز پستی و حقارت چیزی بر او نمی‌افزاید.»[1]

منشأ اصلی و سرچشمهٔ اساسی این خوی ناپسند، یک‌نوع پستی و عقدهٔ حقارتی است که متکبر در ضمیر خود احساس می‌کند و همواره باعث ناراحتی و نگرانی وی می‌شود. او می‌خواهد با اظهار بزرگی، حقارت درونی خویش را از مردم پنهان نگاه دارد و بدین‌وسیله خود را قانع و تا اندازه‌ای آن شکست را جبران نماید.

«امام صادق فرمود: هیچ انسانی دچار بیماری تکبر یا ستمگری و خشونت نمی‌شود مگر به‌علت پستی و حقارتی‌که در نفس خویشتن احساس می‌کند.»[2]

«و نیز فرموده است: هیچکس بخوی ناپسند تکبر، مبتلا نمی‌شود مگر به‌سبب خواری و ذلتی‌که در ضمیر باطن خود احساس می‌نماید.»[3]

خاکساری ذلت‌آمیز و چاپلوسی و تملق، یکی دیگر از عکس‌العملهائی است که مبتلایان به احساس حقارت، از خود نشان می‌دهند.

بعضی از کسانی که گرفتار عقدهٔ حقارت هستند، به تذلل و چاپلوسی متوسل می‌شوند تا خود را از گزند زبان مردم مصون دارند. این اظهار زبونی و ذلت، یکی از صفات ناپسندیده است و متأسفانه مردم بسیاری به این بیماری اخلاقی و انحطاط روحی گرفتارند.

اسلام، تواضع را از صفات حمیده و سجایای پسندیده شناخته و متواضع را مورد تکریم و احترام قرار داده است، ولی به کسانی که در لباس تواضع به‌ذلت و خواری تن درمی‌دهند و به‌نام ادب و فروتنی، شخصیت انسانی خویش را لگدکوب می‌کنند، بدبین و از آنان متنفر است.

شرط اساسی تواضع، اطمینان روحی و استقلال روانی متواضع است. حضرت علی درضمن حدیثی به این نکته تصریح فرموده است:

«روح متواضعین با ایمان، از سنگ سخت، محکمتر است ولی در رفتار با مردم از غلامان زرخرید، افتاده‌تر و خاضعترند.»[4]

متواضع کسی است که بدون ترس و طمع و تنها به منظور انجام وظیفهٔ دینی و انسانی، نسبت به مردم تواضع کند، متواضع کسی است که فروتنیش ناشی از تعالی روانی و تکامل اخلاقی‌اش باشد. کسانی که بعلت احساس پستی، حقارت، طمع و ریاست طلبی نسبت به‌مردم تذلل می‌کنند، نه تنها با این عمل کسب فضیلتی نمی‌کنند بلکه ریشهٔ خواری و ذلت نفس را در

---

۱ ــ عَنْ ابی عَبْدِ الله عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ: اَلْکِبْرُ رِداءُ اللهِ فَمَنْ نازَعَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ رِداءَهُ لَمْ یَزِدْهُ اللهُ اِلّاَ سَفالاً (کافی ج ۲ ص ۳۰۹)

۲ و ۳ ــ کافی ج ۲ ص ۳۱۲

۴ ــ ...نَفْسُهُ اَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَهُوَ اَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ. (نهج البلاغهٔ فیض ص ۱۲۳۴)

ضمیر خود مستحکم‌تر می‌نمایند. البته باید توجه داشت که فروتنی و تواضع نسبت به مردم باید حساب شده و توأم با معرفت و بصیرت و متناسب با شخصیت افراد باشد و مسلماً تواضع در برابر هر کس بدون درنظر گرفتن اوضاع و شرایط محیطی و ویژگیهای درونی او کار صحیح و پسندیده‌ای نیست. زیرا چه بسا افرادی که تواضع کردن در برابرشان، آنان را گمراه نموده و امر را برایشان مشتبه سازد و باعث تکبر و خودپسندی آنان گردد. بنابراین تواضع بیجایی که باعث انحراف فکری و روحی دیگران گردد، در ردیف فضائل و کمالات محسوب نشده و در چنین مواردی خود نقش یک رذیلت اخلاقی را بازی خواهد کرد. نباید فراموش کرد که بطور کلی هر فضیلتی که در ذات خود برای انسان فضیلت محسوب می‌شود اگر توأم با معرفت و بصیرت و بادرنظر گرفتن اوضاع و شرایط از او ظاهر نشود ممکن است اثر معکوس داشته و به عنوان یک رذیلت در جامعه و در دیگران مؤثر گردد.

البته این مختص به صفت تواضع و فروتنی نیست و فضایل دیگری بمانند بذل و بخشش و انفاق، محبت و رأفت و مهربانی و یا خوشبینی و صفات دیگری از این ردیف نیز چنین‌اند.

حضرت پیامبر اکرم (ص) در منع تواضع بیجا فرموده‌اند: **اَلتَّکَبُّرُ مَعَ المُتِکَبِّرِ صَدَقَةٌ.** یعنی: «تکبر در مقابل فرد متکبر در حکم صدقه است.» لذا معلوم می‌گردد که از نظر بنیانگذار اسلام هر تواضعی فضیلت محسوب نشده و بعضاً ممکنست تکبر برای انسان وظیفه باشد. بدیهی است تکبری که حضرت رسول (ص) از آن نام می‌برند یک تکبر ذاتی وَ درونی نیست، بلکه ظاهر را طوری جلوه دادن است که شخص متکبر احساس تواضع و فروتنی در انسان نکند. و این مسلماً بخاطر رعایت مصلحت در آن مورد بوده و نباید برای شخص به صورت یک صفت اخلاقی تثبیت شده درآید.

یکی دیگر از نتایج سوءِ احساس حقارت، دورویی و نفاق است. نفاق در امور دینی و دنیوی، از ضعف و حقارتی که در باطن منافق وجود دارد، سرچشمه می‌گیرد.

«امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: دوروئی و نفاق، ناشی از حقارت و ذلتی است که شخص در ضمیر خود، احساس می‌کند.»[1]

یکی دیگر از عکس‌العملهای نامطلوبی که مبتلایان به عقدهٔ حقارت از خود نشان می‌دهند، کناره‌گیری از اجتماع است. آنان با این روش ناپسند از فعالیتهای ثمربخش و مفید بازمانده و خویشتن را عضو معطل جامعه ساخته‌اند.

کناره‌گیری از مردم به‌علت ترس از تحقیر و اهانت، مخصوص بزرگسالان نیست، کودکانی که به احساس حقارت مبتلا هستند گاهی از ترس توهین و تمسخر گوشه‌گیر می‌شوند و از

---

۱ ــ قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ: نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلٍّ یَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ (غرر الحکم صفحه ۷۷۷)

معاشرت با دیگران پرهیز می‌کنند. لازم است اولیا و مربیان به این قبیل کودکان، توجه مخصوصی معطوف دارند و تا جائی که ممکن است با ضعف روحی آنان مبارزه کنند.

این گونه اطفال ابتدا از یک جنبه گرفتار احساس حقارت‌اند و برای اینکه از همان جنبه مورد تحقیر واقع نشوند، از همسالان خود کناره گیری می‌کنند. تدریجاً این حالت روانی مانند یک بیماری در سایر شئون زندگی آنها اثر نامطلوبی گذاشته، آنها را عناصری انزواطلب بار می‌آورد.

یکی از مهمترین و خطرناکترین عکس‌العملهای عقدهٔ حقارت که بعضی از کودکان و بزرگسالان از خود نشان می‌دهند و گاهی باعث سرکشی و طغیان و خطرات غیرقابل جبرانی نیز می‌شود، انتقامجویی است. کودکانی که از فشارهای جانکاه و تحقیرهای طاقت‌فرسای والدین یا ناپدریها و نامادریها، یا مربیان خشن و نادان، رنج می‌برند، کینهٔ تحقیرکنندگان را به‌دل می‌گیرند و برای جبران شکستهای درونی خویش و به‌منظور انتقامجوئی، گاهی به‌اعمال ناشایست و خطرناکی دست می‌زنند و از ارتکاب هیچ جرم و جنایتی مضایقه نمی‌کنند.

یک نمونهٔ کوچک طغیان کودکان و جوانان، گریختن از خانواده و ترک پدر و مادر است که احیاناً در روزنامه‌ها منعکس می‌شود و فریاد و التماس اولیای اطفال را می‌شنوید که برای پیدا کردن فرزندان فراری خود، از مردم کمک می‌طلبند. بعضی از این فرارها به وقایع دردناک و مصائب جبران ناپذیر بی‌عفتی، دزدی و یا خودکشی منتهی می‌شود و سرانجام دختر یا پسر فراری خویشتن را تیره‌روز و بدبخت می‌کند و با رسوا کردن پدر و مادر و بر باد دادن آبرو و شرف خانوادگی، از آنان انتقام می‌گیرد.

عکس‌العمل دیگری که در بعضی از مبتلایان به عقدهٔ حقارت مشاهده می‌شود آلودگی به الکل و مواد مخدّر است.

کسانی که از درمان عقدهٔ روانی خود عاجز می‌شوند، به الکل و سایر مواد مخدر پناه می‌برند تا چند ساعتی شعلهٔ احساس حقارت خویش را خاموش ساخته و از نگرانی و اضطراب خلاص گردند؛ به محض اینکه اثر مستی تمام می‌شود، ناراحتی و نگرانی احساس حقارت دوباره آشکار می‌شود و صاحبش را رنج می‌دهد.

آثار سوءِ افراط در تکریم شخصیت کودکان

برای اینکه کودک، دچار اینگونه عقده‌های روانی نشود، باید به‌میزان صحیح، به افکار و اعمال او احترام گذاشت ولی نباید از حدود صحیح خود تجاوز نماید. روسو می‌گوید:

«اگر سعی داشته باشید تمام ناراحتی‌های کودکان را برطرف نمائید، بدبختیهای بیشتری را برای فردای او تهیه خواهید نمود. یعنی آنها را نازک ــ نارنجی بار آورده و غیر از آنطوریکه شایستهٔ مردان واقعی است، پرورش خواهید داد.»

«آیا اگر فردی را از تمام صدماتی که لازمهٔ نوع او است، معاف داریم بر خلاف ساختمان طبیعی او رفتار نکرده‌ایم؟ برای آنکه طفل، سعادتها و نعمتهای بزرگ را درک کند باید به رنجهای کوچک آشنا شود. این فطری بشر است اگر جسم در آسایش و رفاه بیش از حد باشد، روح فاسد می‌شود، کسی که درد و رنج را نشناسد نه لذت شفقت را خواهد فهمید، و نه حلاوت ترحم را. چنین کسی قلبش از هیچ چیز متأثر نخواهد شد و بدین سبب قابل معاشرت نبوده، مانند دیوی خواهد بود در میان آدمیان.»

«آیا می‌دانید مطمئن‌ترین وسیله برای بدبخت کردن طفلتان چیست؟ این است که او را عادت دهید هرچه می‌خواهد به زور بگیرد، زیرا هرقدر آرزوهایش آسانتر انجام گیرد، خواهشهایش زیادتر خواهد شد. و دیر یا زود به واسطهٔ عدم قدرت، مجبور خواهید بود، خلاف میل خود، خواهشهای او را برنیاورید. صدمه‌ای که طفل از این امتناع، که به آن عادت نکرده است، می‌بیند، زیادتر است از محرومیت از آنچه که میل دارد بدست آورد. بچهٔ لوس و پرتوقع، اول، عصائی که در دست دارید می‌خواهد، بعد ساعت شما را، سپس مرغی را که در آسمان می‌پرد، و ستاره‌هائی که می‌درخشند، خلاصه هرچه را می‌بیند می‌خواهد. چگونه می‌توانید او را راضی نگاهدارید؟ مگر اینکه خدا باشید! اینها که عادت کرده‌اند همه کس را در برابر خود به زانو ببینند، هنگامی که وارد جامعه شدند خیلی متعجب می‌شوند. زیرا حس می‌کنند که همه در برابر آنها مقاومت می‌نمایند. و می‌بینند وزن عالمی که خیال می‌کردند می‌توانند به میل خود حرکت دهند آنها را خرد می‌کند، آزمایش ناگوار زندگی به زودی به آنها می‌فهماند که وضعیت جسمی و روحی و نیروی واقعی ایشان، تا چه حد بوده است. چون از انجام آرزوهای خود عاجزند، تصور می‌کنند: هیچ کاری از ایشان ساخته نیست. این همه موانع که به آن عادت نداشته‌اند آنها را مأیوس می‌سازد و اینهمه توهین‌ها آنها را خفیف می‌کند. بزودی بی‌غیرت، ترسو و پست می‌شوند و به اندازه‌ای که خود را بزرگ می‌دانستند در نظر خویش کوچک می‌گردند.»[1]

امام موسی‌بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «شایسته است که طفل در کودکی با سختی و مشکلات اجتناب‌ناپذیر حیات روبرو شود تا در بزرگسالی، بردبار و صبور باشد.»[2]

تجربهٔ تربیتی

موفقیت، فرد را نشاط می‌بخشد و به او دل و جرأت می‌دهد تا دست به‌فعالیتهای بیشتری بزند. کودک دو ساله‌ای که از پلهٔ بلندی پائین پریده است، با خوشحالی و غرور فراوان مادر را صدا می‌زند و خبر این «فتح» مهم را به‌وی می‌دهد. بچهٔ دبستانی، که کارنامهٔ قبولی‌اش را گرفته،

---

۱ ــ امیل، آموزش و پرورش ص ۶۱ ــ ۶۴

۲ ــ وسائل ج ۵، ص ۱۲۶

یک نفس تا خانه می‌دود تا «فتحنامه» را به والدینش نشان دهد و مورد تحسین قرار گیرد. والدین آگاه و معلم مجرب، با تشخیص توانائیهای کودکان می‌توانند برنامه‌ای حساب شده تدارک ببینند و موقعیتها و زمینه‌هائی فراهم کنند تا علاوه بر فعالیتهای درسی، در موارد دیگر نیز استعدادهای کودکان شکوفا شود.

احساس «مهم بودن» و همچنین طرف توجه دیگران قرار گرفتن از نیازهای عاطفی است. چه بسا کودکانی که چون از راههای مثبت نتوانسته‌اند موجودیت و کارآیی خود را ثابت کنند، از طریق منفی دست به این کار زده‌اند که گاه نتایج بس ناگواری ببار آورده است.

در مدرسه برای اثبات «مهم بودن» لازم نیست که کودک حتماً دست به‌کار بسیار بزرگی بزند، بلکه کارهای کوچکی مانند خواندن نام بچه‌هائی که باید به دفتر مدیر مراجعه کنند و نظایر اینها، همه می‌توانند برای کودک مهم باشند و باعث ابراز شخصیت او گردند.

در همین رابطه بی‌مناسبت نیست جریانی که برای یکی از معلمین اتفاق افتاده است از زبان او بشنویم:

در یکی از مدارس تهران تدریس می‌کردم. مدرسهٔ ما سه کلاس اول نظری و سه کلاس سوم راهنمائی داشت. ظهرها در نمازخانهٔ مدرسه نماز جماعت با شرکت معلمان و جمعی از دانش‌آموزان برپا می‌شد. سعید یکی از دانش‌آموزان کلاس اول نظری مدرسهٔ ما بود. ظاهری آرام داشت و همیشه کنج عزلت را بر جمع دوستان ترجیح می‌داد. در نماز جماعت شرکت نمی‌کرد و از نظر درسی شاگرد بسیار ضعیفی بود.

مدتی از آغاز سال تحصیلی می‌گذشت تا اینکه یکروز آقای ناظم پدر سعید را به خاطر غیبتهای مکرر فرزندش به مدرسه دعوت کرد. من هم از فرصت استفاده کرده و سر حرف را با او باز کردم.

پدر سعید مرد آرامی به‌نظر می‌رسید و وضع لباسهایش حاکی از فقر مادی بود. از صحبتهای او دریافتم که سعید در کودکی مادرش را از دست داده و پدرش همسر دیگری اختیار کرده است که متأسفانه بداخلاق و ناسازگار است و سعید را که از همسر دیگری است همیشه سرزنش می‌کند و کارهای سنگین به وی واگذار می‌نماید.

بعد از ملاقات با پدر سعید، چند روزی فکر می‌کردم. پس از مدتها فکر کردن، به این نتیجه رسیدم که سعید بخاطر فشارهای مادی و معنوی خانواده‌اش، دارای عقده‌های روانی فراوان و ضعف و شکست شخصیت است. لذا باید فرصتها و موقعیتهائی ایجاد کرد تا شخصیت سرکوب شدهٔ او بتواند ابراز وجود نماید. بنابراین دست به اقداماتی زدم. از جمله اینکه چون شنیده بودم سعید در دوچرخه‌سواری مهارت فراوانی دارد، و درصورتی که مسابقه‌ای در این رشته برگزار شود، بدون شک مقامی را به‌دست خواهد آورد، لذا بی‌آنکه هدفم را برای معلم ورزش مشخص

کنم، پیشنهاد کردم، برای تنوع در مدرسه و ایجاد علاقه بـه ورزش در دانش‌آمـوزان، چند مسابـقه برگزار شود، از جمله دوچرخه‌سواری که بچه‌ها تا به حال چنین مسابقه‌ای نداشتند و ایـن ورزش برایشان تازگی داشت. معلم ورزش هم استقبال کرد. مسابقه بـرگزار شد و همانـطور کـه حـدس می‌زدم سعید مقام دوم را کسب، و جایزه مسابقه را در حضور دانش‌آموزان دریافت کرد.

در همان روزها راه‌حلهای دیگری نیز بکار گرفتم. از جمله از او خواستم در برگزاری یکی از امتحانات نیم ثلث کلاسهای سوم راهنمائی مرا یاری دهد. امـتحان بصورت تست بـرگزار شد. پس از امتحان به بهانهٔ اینکه فعلاً خیلی گرفتارم، از او خواهش کـردم درصورت امکان ورقـه‌ها را طبق پاسخنامه‌ای که در اختیارش گذاشتم، تصحیح کند. او هم بـا خـوشحالی ورقـه‌ها را تصحیح کرد. به‌شاگردان کلاس سوم راهنمائی نیز گفتم تـا پس از دریـافت اوراق، هرگـونه سؤال و یـا اعتراضی نسبت به نمره‌شان دارند، به سعید رجوع کنند.

با درپیش گرفتن اینگونه اقدامات، که تقریباً دو هفته به‌طـول انـجامید، حـالا دیگر سعید آدم دوهفتهٔ پیش نبود. او چند روز قبل در مسابقات دوچرخه‌سواری نـفر دوم شده و پس از تشویـق در مقابل دانش‌آموزان، جایزه گرفته بود. درنتیجه مقداری از عقده‌های روانـیش تـخلیه شده و بـدین وسیله شخصیت خود را ابراز کرده بود. در برگزاری امـتحان و تصحیح اوراق نـیز نـقش مـهمی داشت و بچه‌هائی که اعتراض داشتند به او مراجعه می‌کردند. درنتیجه مرکز توجهات واقـع شده و پس از سالها تحمل انواع سرزنشها و سرکوفتها، اکنون مورد توجه قرار گرفته بـود و نـاخودآگاه شخصیت سرکوب شده‌اش فرصت ابراز وجود می‌یافت.

البته این اقدامات بی‌ثمر نماند و یکی از همین روزها در نمازخانه بودم، دیدم سعید درحالی که آستینها را بالا زده و صورت و دستهایش نمناک بـنظر مـی‌رسد، از در نـمازخانه وارد شد و در کنار من به جماعت ایستاد.

مدتی بعد نیز در امتحانات ثلث دوم، نمرات بهتری از قبل گرفت و در امـتحانات آخـر سال از شاگردان نسبتاً خوب کلاس شد.

البته اینگونه اقدامات باید بسیار ظریف و دقیق انجام پذیرد تا از عواقب سوء و بـخصوص ایجاد روحیهٔ غرور و خودبزرگ‌بـینی جلوگـیری شود و همینطور درضمن آن از سایـر روشهـای تربیتی و ارائه راهنمائیها و نصایح به موقع نباید غفلت ورزید.

تحقیق

۱ ـــ با توجه به بحث تکریم شخصیت، خاطرهٔ جالب و سازنده‌ای از زندگی خود بیان کـنید که بر روی شخصیت شما تأثیر بسزائی داشته است.

۲ ـــ با مراجعه به داستان «جذامیها» (در کتاب داستان راستان جلد ۲) برداشت خـود را در

رابطه با تکریم شخصیت بیان کنید.

۳ ــ علاوه بر موارد مذکور در مورد پیدایش عقدهٔ حقارت، چه علل دیگری می‌تواند این عقده را بوجود آورد؟

۴ ــ غیر از طرق مذکور در مورد اعمال روش تکریم شخصیت، طرق دیگری را پیشنهاد کنید.

۵ ــ آیهٔ (ولاتنابزوا بالالقاب) را بوسیلهٔ المعجم المفهرس یافته و با مراجعه به یکی از تفاسیر معتبر، محصول مطالعهٔ خود را بنویسید.

۶ ــ چرا تذلل در پیشگاه خدای تبارک و تعالی، موجب حقارت شخصیت انسان نمی‌گردد بلکه نشان‌دهندهٔ کرامت شخصیت انسان است؟

فصل چهارم

روش موعظه و نصیحت

مقدمه

موعظه در جائی گفته می‌شود که کلمات و جملاتی به منظور باز داشتن و یا تسکین شهوت و غضب و... ضروری است. راغب اصفهانی می‌گوید: **اَلْوَعْظُ زَجْرٌ مُقْتَرِنٌ بِالتَّخْويفِ** یعنی موعظه، منعی است که مقرون به بیم دادن (از عواقب کار) باشد. و از خلیل بن احمد، لغوی معروف، نقل می‌کند که: **هُوَ التَّذْكيرُ بِالْخَيْرِ فيما يَرِقُّ لَهُ الْقَلْبُ.** یعنی موعظه یادآوری قلب است نسبت به خوبیها در اموری که موجب رقت قلب گردد.

موعظه کلامی است که به دل نرمی و رقت می‌دهد، قساوت را از دل می‌برد، خشم و شهوت را فرو می‌نشاند، هواهای نفسانی را تسکین و به دل صفا و جلا می‌دهد. هیچ کس از موعظه بی‌نیاز نیست، ممکن است فردی از تعلیم شخص دیگری بی‌نیاز باشد اما از موعظهٔ او بی‌نیاز نخواهد بود، زیرا دانستن، یک مطلب است و تحت تأثیر تلقین یکنفر واعظ مؤمن متقی قرار گرفتن مطلبی دیگر. می‌گویند حضرت علی به یکی از اصحابش می‌فرمود: «عِظْني» مرا موعظه کن. و می‌فرمود در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست.[1]

باید همیشه افرادی صالح مردم را با موعظه به خدا متوجه سازند و از غفلتی که از مرگ و قیامت دارند بیرون آورند. موعظه و نصیحت موجب ارشاد و تهذیب و احیای فطرت شده، مسئولیتهای خطیر انسان را یادآور می‌شود.

اصولاً آدمی بگونه‌ای ساخته شده که ارشاد را بهتر از امرونهی می‌پذیرد. از سوی دیگر بسیاری از ناسازگاریها بدان خاطر است که آدمی از ماهیت عمل خود آگاه نیست و بی‌باکانه بدان اقدام می‌کند در صورتیکه اگر او را به عواقب سوءِ امور آگاه کنند غالباً پذیرای نصیحت خواهد شد و خود را به کارهای زشت آلوده نخواهد کرد.

حکمت بزرگ تربیت در اندرزها نهفته است و نصیحت و پند از تدابیر مثبت و ارزندهٔ تربیتی و از طرق دعوت اسلامی است. اولیا و مربیان، مصلحان و مسئولان جامعه می‌باید از این روش در تربیت کودکان سود جویند.

---

۱ ــ نقل به مضمون از استاد شهید مرتضی مطهری ــ ده گفتار ص ۲۲۴

موعظه و نصیحت در قرآن کریم

قرآن کریم سرشار از پند و اندرز است. چه از جانب خدای تبارک و تعالی و چه از ناحیهٔ پیامبران و یا شخصیت‌های بزرگی چون لقمان و... به‌عنوان مثال: **اِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰانٰاتِ اِلیٰ اَهْلِهٰا وَ اِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّٰاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللهَ نِعِمّٰا یَعِظُکُمْ بِهِ اِنَّ اللهَ کٰانَ سَمیعاً بَصیراً** (سورهٔ نساء آیهٔ ۵۸)

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتهای مردم را به صاحبانشان باز گردانید و زمانی که بین مردم به قضاوت می‌پردازید به عدالت داوری کنید. خداوند به بهترین وجهی شما را «موعظه» می‌کند که خداوند شنوندهٔ بیناست».

و در جای دیگر پند و اندرز لقمان را در قرآن کریم چنین بازگو می‌نماید:

«ای رسول ما یاد کن وقتی را که لقمان در مقام پند و موعظه بفرزندش گفت ای پسر عزیزم (نخست پند من بتو اینست که) هرگز شرک بخدا نیاور که شرک، ظلم بسیار بزرگی است و ما به هر انسانی سفارش کردیم که در حق پدر و مادر نیکی کند به خصوص مادر که چون بار حمل فرزند برداشته تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفته هر روز بر رنج و ناتوانیش بیفزوده بسیار نیکی و سپاسگزاری کن و نخست شکر من که خالق و منعمم و آنگاه شکر پدر و مادر بجای آور که بازگشت خلق بسوی من (وپاداش و نیک و بد خلق با من) خواهد بود. و اگر پدر و مادر تو را بر شرک بخدا که آنرا بحق نمی‌دانی وادار کنند در اینصورت دیگر امر آنها را اطاعت مکن ولیک در دنیا با آنها بحسن خلق مصاحبت کن و از راه آنکس که بدرگاه ما رجوع و انابه‌اش بسیار است پیروی کن که پس از مرگ رجوع شما بسوی منست و من شما را بپاداش اعمالتان آگاه خواهم ساخت.»

باز لقمان گفت: «ای فرزند عزیزم بدانکه خدا اعمال بد و خوب خلق را اگرچه به‌مقدار خردلی در میان سنگی یا طبقات آسمانها یا زمین پنهان باشد همه را (در محاسبه) می‌آورد که خدا بر همه چیز توانا و آگاهست. ای فرزند عزیزم نماز بپا دار و امر بمعروف و نهی از منکر کن و بر این کار از مردم نادان هر آزاربینی صبر پیش گیر که این صبر و تحمل در راه تربیت و هدایت خلق نشانه‌ای از عزم ثابت در امور لازم عالم است و هرگز به تکبر و ناز از مردم رخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قدم بر مدار که خدا هرگز مردم متکبر خودستا را دوست نمی‌دارد. در رفتارت میانه‌روی اختیار کن و آرام سخن گو، نه با فریاد بلند که زشت‌ترین صداها صوت الاغ است (لقمان ۱۹ ــ ۱۳).»

آیات فوق نمونه‌ای از پند و اندرزهای قرآن کریم بود وگرنه همهٔ قرآن برای اهل تقوا، پند و موعظه است:

هٰذٰا بَیٰانٌ لِلنّٰاسِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقینَ (سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۸)

خداوند برای دعوت مردم به راه خود می‌فرماید:

أُدْعُ اِلیٰ سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ[1]

«مردم را با حکمت و موعظهٔ نیکو به راه خدا بخوان»

رعایت توانائی فهم کودکان

پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید:

«باید مربی در گفتار و رفتار خود با کودک، مقام خویش را تا سرحد کودکی تنزل دهد.»[2]

چونکه با کودک سروکارت فتاد — پس زبان کودکی باید گشاد

روسو می‌گوید: «بهترین تربیت آن است که شخص را عاقل بار آورد، اینکه مربیان امروزی فقط با دلائل عقلانی می‌خواهند طفل را به این مرحله نزدیک سازند مثل اینست که کسی بخواهد کاری را از آخر شروع کند، و نتیجهٔ عملی را وسیله انجام آن عمل قرار دهد. اگر کودکان دلائل عقلی را می‌فهمیدند احتیاج به تربیت نداشتند. اگر از اول طفولیت با کودکان به زبانی صحبت کنیم که نفهمند، آنها را عادت میدهیم که: کلمات بیهوده و بیمورد استعمال کنند و در نتیجه سرکش و طالب جرو بحث باشند.»[3]

توجه به توانائی فهم طرف موعظه، تنها اختصاص به کودک ندارد، بلکه تمامی آحاد اجتماع را دربر می‌گیرد.

نبی اکرم فرمود: «ما گروه انبیا و پیغمبران دستور داریم که مردم را طبقه‌بندی نموده و هرکس را به جای خویش بنشانیم، و با آنها به نسبت توانائی فهمشان، گفتگو کنیم.»[4]

بنابر این باید به مقدار فهم کودک با وی سخن گفت و از القای آنچه که در توانائی قوای عقلانی او نیست، پرهیز کرد. زیرا این عمل موجب نفرت و انزجار وی می‌گردد.

پیامبر اکرم فرمود: «اگر کسی با مردم سخنی بگوید که در خور عقل آنها نیست، فتنه و ناامنی برای برخی از آنها ایجاد کرده است.»[5]

نقش تعریض و کنایه

برای پیشگیری از سوءِ رفتار شاگردان و جلوگیری از ارتکاب اعمال خلاف آنها، لازم

---

۱ ــ سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۲۵

۲ ــ مَنْ کٰانَ لَهُ صَبِیٌّ فَلْیَتَصٰابَ لَهُ (تفضیل وسائل الشیعة، ج ۳ ص ۳۱۵)

۳ ــ امیل، ص ۶۶، ۶۷

۴ ــ الخلق الکامل، ج ۲ ص ۱۸۳ (همچنین فرمود: اِنّٰا مُعٰاشِرَ الْاَنْبِیٰاءِ اُمِرْنٰا اَنْ نُکَلِّمَ النّٰاسَ عَلیٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ) سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۰۴

۵ ــ الخلق الکامل، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۳

است مربی با ایما و اشاره و تعریض و کنایه، متربی خویش را پند و اندرز دهد. و تا ضرورت ایجاب نکند از آشکارگوئی و تصریح به تخلف آنها، خودداری نماید. چنون اولاً تصریح و آشکارگویی، پردهٔ هیبت و ابهت استاد را از هم دریده و موجب جرأت و جسارت شاگردان در ارتکاب اعمال خلاف می‌گردد. ثانیاً موجب می‌گردد که آنان، بیش از پیش، با حرص و ولع در تخلفهای خویش، اصرار ورزند. همچنانکه گفته‌اند:

اَلْاِنْسٰانُ حَرِیصٌ عَلیٰ مٰا مُنِعَ

روزی امام صادق (ع) در ضمن محبتی به «شقرانی» که انتسابی به خاندان پیامبر (ص) داشت، فرمود:

«کار خوب از هرکسی خوب است، ولی از تو به واسطهٔ انتسابی که با ما داری، و تو را وابسته به خاندان رسالت میدانند، خوبتر و زیباتر است و کار بد از هرکس بد است، ولی از تو به خاطر همین انتساب زشت‌تر و قبیحتر است». امام صادق این جمله را فرمود و گذشت.

«شقرانی با شنیدن این جمله دانست که امام از سرّ او، یعنی شرابخواری‌اش، آگاه است و از اینکه امام با اطلاع از شرابخواریش، به او محبت کرد و درضمن محبت، او را متوجه عیبش نمود، نزد وجدان خود شرمسار شد و خود را ملامت کرد.»[1]

امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) به هنگام کودکی، پیر مردی را با تعریض و کنایه به اشتباهش واقف گرداندند:

«پیرمردی مشغول وضو بود، اما طرز صحیح وضو گرفتن را نمی‌دانست امام حسن و امام حسین که در آن هنگام طفل بودند، وضو گرفتن پیرمرد را دیدند. با خود اندیشیدند تا بطور غیرمستقیم او را متذکر کنند. در ابتدا با یکدیگر به مباحثه پرداختند، و پیرمرد می‌شنید. هریک به دیگری می‌گفت: وضوی من از وضوی تو کاملتر است. بعد توافق کردند که در حضور پیرمرد، هردو نفر وضو بگیرند و پیرمرد داور و حَکَم باشد. طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر وضوی صحیح و کاملی در حضور پیرمرد گرفتند پیرمرد تازه متوجه شد که وضوی صحیح چگونه است. و به فراست مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تأثیر محبت بی‌شائبه و هوش و فطانت آنها قرار گرفت. گفت:وضوی شما صحیح و کامل است. من پیرمرد نادان هنوز وضو ساختن را نمی‌دانم. به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید، مرا متنبه ساختید. متشکرم.»[2]

اولیا و مربیان باید حتی‌الامکان متربیان خود را در خفا موعظه و نصیحت کنند، تا بدینوسیله روح مقاومت و عناد در آنان ایجاد نشود. اما اگر در موردی لازم دانستند که موعظه در جمع صورت پذیرد لازم است به نکتهٔ اخیر یعنی رعایت تعریض و کنایه در پند و اندرز عمل

---

۱ و ۲ ــ داستان راستان

نمایند.

معصومین (ع)نیز در مواردی که ناگزیر بودند در میان جمع به پند و اندرز فـردی بپردازنـد حتی‌الامکان از آشکارگوئی و تصریح خودداری می‌فرمودند. به‌عنوان مثال:

متوکل، خلیفه سفاک و جبار عباسی، از توجه معنوی مردم به امام هادی (ع) بیمناک بود، و از اینکه مردم به طیب خاطر حاضر بودند فرمان او را اطاعت کنند رنج میبرد. بـدخواهان حضرت نیز نزد خلیفه بدگوئی می‌کردند و بر ترس او از امام می‌افـزودند. بـه دستور مـتوکل، شبی بـطور ناگهانی دژخیمان وی به خانهٔ امام ریخته و به تفتیش خـانهٔ حضرت پـرداختند. پس از جستجـوی زیاد چیزی نیافته، طبق دستور، امام را به قصر خلیفه بردند. هنگام ورود امام، متوکل بـزمی تشکیل داده، مشغول میگساری بود. دستور داد که امام در کنارش بنشیند. امام نشست. متوکل جام شرابـی که در دستش بود به امام تعارف کرد. امام امتناع ورزید و فرمود:

«به خدا قسم که هرگز شراب داخل خون و گوشت من نشده، مرا معذور دار.»

متوکل قبول کرد بعد گفت: «پس شعر بخوان و با خواندن غزلیات و اشعار نغز، محفل مـارا رونق ده».

فرمود: «من اهل شعر نیستم و کمتر از اشعار گذشتگان حفظ دارم.»

متوکل گفت: «چاره‌ای نیست، حتماً باید بخوانی».

امام شروع بخواندن اشعاری کرد که مضمونش چنین است:

«قله‌های بلند را برای خود منزلگاه کردند و همواره مردان مسلح در اطـراف آنـها بـودند و آنها را نگهبانی می‌کردند، ولی هیچ یک از آنها نتوانست جلوی مرگ را بگیرد و آنـها را از گـزند روزگار محفوظ بدارد.

آخرالامر از دامن آن قله‌های منیع، و از داخل آن حصنهای مستحکم به داخل گودالهای قبر پائین کشیده شدند، و با چه بدبختی به آن گودالها فرود آمدند، در این حال منادی فریاد کـرد: کـجا رفت آن زینتها و آن تاجها و شکوه و جلالها؟ کجا رفت آن چهره‌های پروردهٔ نـعمتها کـه همیشه از روی ناز و نخوت، در پس پرده‌های الوان، خود را از انظار مـردم مـخفی نگاه مـی‌داشتند؟ قـبر، عاقبت آنها را رسوا ساخت. آن چهره‌های نعمت پرورده عاقبت الامر جولانگاه کرمهای زمین شد که بر روی آنها حرکت می‌کنند! زمان درازی دنیا را خوردند و آشامیدند و همه چیز را بلعیدند، ولی امروز همانها که خورندهٔ همه چیزها بودند، مأکول زمین و حشرات زمینی واقع شده‌اند!

صدای امام باطنین مخصوص و با آهنگی که تا اعماق روح حاضرین و از جمله خود متوکل نفوذ کرد این اشعار را به پایان رسانید. نشئهٔ شراب از سر میگساران پرید. مـتوکل جـام شراب را محکم به زمین کوبید و اشکهایش مثل باران جاری شد.

به این ترتیب آن مجلس بزم درهم ریخت و نور حقیقت توانست غبار غرور و غفلت را، ولو

برای مدتی کوتاه، از یک قلب پرقساوت بزداید.[1]

شرایط موعظه و نصیحت

برای آنکه پند و اندرز اولیا و مربیان نتایج ثمربخشی به بار آورد، لازم است دست کم سه شرط مهم ذیل مورد توجه قرار گیرد:

الف ــ فردی که موعظه می‌کند، باید خود، نمونه و الگوی کاملی از محتوای پند و اندرز خویش باشد، به‌عبارت دیگر به آنچه که به دیگران سفارش می‌کند خود عامل باشد.

ب ــ به فردی باید پند و اندرز داد که پندپذیر باشد و در شرایطی به او پند داد که از نظر روانی آمادگی پذیرش داشته باشد.

ج ــ موعظه باید رسا و بلیغ باشد و از شرایط بلیغ بودن موعظه یکی هم این است که سنجیده و بجا و متناسب با وضعیت فکری و حساسیتهای روحی شنونده باشد. متأسفانه به این نکته غالباً توجه نمی‌شود و با اینکه ممکنست واقعاً گوینده خودبه گفته‌های خویش عامل و شنونده هم پندپذیر و سخن هم در اصل حق باشد، اما اگر مناسب طرز تفکر و اوضاع و احوال درونی شنونده نباشد و قبلاً زمینه‌سازی لازم برای بیان مطلب صورت نگرفته باشد، کمتر به نتیجه مطلوب می‌رسد. به عنوان مثال اگر بخواهیم فردی را که بکلی از زمینه فکری مذهبی خالی‌الذهن است، به امور مذهبی و عبادات متوجه کرده و او را به اهمیت نماز متوجه سازیم، اگر مستقیماً به او بگوییم: «آیا نمی‌دانی که نماز ستون دین است و هرکس نماز نخواند سایر اعمالش او را نجات نمی‌دهد؟» سخن حق است و درست، اما در چنان کسی با چنان زمینه روحی و فکری مطلقاً تأثیر مثبت نخواهد داشت. لذا اگر واقعاً علاقه‌مند به هدایت و ارشاد او هستیم باید از طریق مناسبی وارد بشویم و گام بگام فکر او را با زبان خودش به سمت حقایق متوجه گردانیم و وقتی مسائل مقدماتی را پذیرفت، آنگاه می‌توان اهمیت نماز و سایر عبادات را هم به او تفهیم کرد.

هنگامی‌که به این سه‌شرط توجه شود پند و اندرز، نتایج فراوانی به‌همراه خواهد داشت. حکایت زیر شاهد این مدعاست:

یکی از اصحاب عابد و پارسای امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به‌نام همام، به آن‌حضرت گفت:

یا امیر المؤمنین اوصاف پرهیزکاران را برای من آن‌طور بیان کن که گوئی آنان‌را می‌بینم. امام در پاسخ او تأمل و درنگ فرمود (زیرا مصلحت را در تأخیر جواب دید) پس از آن به‌طور اجمال فرمود:

---

[1] ــ داستان راستان ج ۱، ص ۸۰ ــ ۷۶

«ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش که (در قرآن کریم سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۱۲۸ میفرماید:) إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذينَ اتَّقَوْا وَالَّذينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

خدا با پرهیزگاران و نیکوکاران است. همام به این پاسخ اکتفا نکرد و در خواهش خود اصرار نمود و حضرت را سوگند داد.

پس آن بزرگوار شکر و سپاس الهی به‌جای آورد و بر پیغمبر خدا درود فرستاد و آنگاه اوصاف پرهیزگاران را بر شمرد.

راوی می‌گوید: چون سخن امام (ع) خاتمه یافت، همام بیهوش شد و از دنیا رفت، پس امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

آگاه باشید، سوگند به‌خدا که از چنین پیش آمد بر او میترسیدم، سپس فرمود: هٰكَذٰا تَصْنَعُ الْمَوٰاعِظُ الْبٰالِغَةُ بِأَهْلِهٰا یعنی اندرزهای رسا با اهل اندرز چنین می‌کند.[1]

در این جریان هر سه شرط فوق در بالاترین مرتبه، تحقق یافته است. اولاً حضرت علی (ع) که پند می‌داد، خود، نمونه و الگوی کاملی بود از آنچه که بیان می‌کرد. ثانیاً طبق فرمایش آن‌حضرت، موعظهٔ ایشان نیز رسا و بلیغ بود و ثالثاً «همام»، پند پذیر و اهل اندرز بود.

نکتهٔ مهمی‌را که در این قسمت می‌خواهیم بیشتر بدان بپردازیم، شرط سوم موعظه، یعنی رسا و بلیغ بودن آن است. بسیاری از اولیا و مربیان فکر می‌کنند که هر چه موعظه طولانی‌تر و مفصل‌تر باشد نتایج آن درخشان‌تر خواهد بود به‌همین‌جهت هر گاه که تخلف بزرگی از فرزند و یا شاگرد خود مشاهده کنند پند و اندرز خود را طولانی‌تر می‌سازند، در صورتیکه معنای بلیغ بودن موعظه، طولانی بودن آن نیست. چه‌بسا، موعظه‌ای که با یک ایما و اشاره یا در قالب کلمه و عبارتی، (در صورت دارا بودن شروط فوق) بیشتر از پند و اندرزهای طولانی و خسته‌کننده مفید و مؤثر باشد.

سیرهٔ معصومین (ع) لبریز از موعظه‌های موجز و مؤثر است که بهترین گواه بر این مدعاست. سرگذشت «بُشر» از آن جمله است:

صدای ساز و آواز بلند بود. هر کس که از نزدیک آن خانه می‌گذشت می‌توانست حدس بزند که در درون خانه چه‌می‌گذرد؟ بساط عشرت و میگساری پهن بود و جام می بود که پیاپی نوشیده می‌شد. کنیزک خدمتکار، درون خانه را جاروب زده و خاکروبه‌ها را در دست گرفته، از خانه بیرون آمده بود، تا آنها را در کناری بریزد. در همین لحظه مردی‌که آثار عبادت از چهره‌اش نمایان بود، و پیشانیش از سجده‌های طولانی حکایت می‌کرد، از آنجا می‌گذشت از کنیزک پرسید:

«صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟»

«آزاد».

---

[1] ــ نهج‌البلاغه فیض خطبه ۱۸۴

«معلوم است که آزاد است، اگر بنده می‌بود پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می‌داشت و این بساط را پهن نمی‌کرد.»

ردو بدل شدن این سخنان، بین کنیزک و آن مرد، موجب شد که کنیزک مکث زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت، اربابش پرسید: «چرا این قدر دیر آمدی؟»

کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: «مردی با چنین وضع و هیبت می‌گذشت، و چنان پرسشی کرد، و من چنین پاسخی دادم.»

شنیدن این ماجرا او را چند لحظه در فکر فرو برد، مخصوصاً آن جمله «اگر بنده می‌بود از صاحب اختیار خود پروا می‌داشت» مثل تیر بر قلبش نشست. بی‌اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گویندهٔ سخن دوید تا خود را به صاحِب سخن که جز امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) نبود، رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد، و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به (بشربن حارث بن عبدالرحمن مروزی) معروف بود، از آن به بعد، لقب «الحافی» یعنی «پابرهنه» یافت، و به بُشر حافی معروف و مشهور گشت. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند و دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف‌زادگان و عیاشان بود، از آن به بعد در سلک مردان پرهیزکار و خداپرست درآمد.[1]

همانطور که ملاحظه شد، امام موسی بن جعفر (ع) با جمله‌ای موجز ولی پرمحتوا، «بُشر» را که زمینهٔ پندپذیری در او فراهم بود، اصلاح کرد.

البته گاه اتفاق می‌افتد که مربی استعدادهای متربی را در نظر نمی‌گیرد و موعظهٔ خود را آنچنان موجز مطرح می‌کند که فهم آن برای متربی مقدور نیست. در اینصورت وظیفهٔ مربی است که به قدر لازم پند و اندرز خود را مشروحتر بیان کند تا مقصودش برای متربی کاملاً آشکار شود.

تحقیق

۱ ــ با مراجعه به داستان «نامه‌ای به ابوذر» (در کتاب داستان راستان جلد ۱)، طریقه‌ای را که ابوذر در موعظه و ارشاد دیگران بکار برده است، توضیح دهید.

۲ ــ آیا پند گرفتن از سخنان درست افراد ناشایست، امکان‌پذیر و عملی است؟ (این نکته را در طی داستان «غزالی و راهزنان» ــ در کتاب داستان راستان جلد ۱ ــ بررسی کنید.)

۳ ــ با بررسی تفسیر آیهٔ ۱۶۴ از سورهٔ اعراف، دوهدف مهم از موعظه و نصیحت را بیان کنید.

۴ ــ آیات ۲۲ تا ۳۸ سورهٔ بنی‌اسرائیل را با ترجمه فارسی در کلاس بخوانید و مواعظ آن را با مراجعه به تفسیر توضیح دهید.

---

۱ ــ داستان راستان، جلد ۱، صفحه ۱۵۱ ــ ۱۴۹

فصل پنجم

روش تشویق و تنبیه

مقدمه

اصل تشویق و تنبیه به عنوان امری مسلم در تربیت اسلامی شناخته و پذیرفته شده است. اصولاً وجود بهشت و جهنم، انذار و تبشیر پیامبران، آیه‌های مربوط به پاداش و کیفر، وعده و وعیدهای شوق‌انگیز و خوفناک و ... همه جلوه‌هائی از تشویق و تنبیه هستند.

بدیهی است که وجود انذار و تبشیر برای هر تربیت متعادل ضروری است. زیرا اگر نیکوکار و بدکار از نظر جزا یکسان باشند، زمینه جهت بی‌رغبتی نیکوکاران به کارهای نیک، و جرأت یافتن بدکاران در ادامه تبهکاری‌ها فراهم می‌شود. لذا توصیه شده است که مربی میان فرد کوشا و تن‌آسا تفاوت بگذارد و همه را به یک چشم ننگرد.

در تربیت اسلامی، افراد در شرائط نامساوی با نتایج متفاوت مواجه هستند.

حضرت علی (علیه‌السلام) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر که او را به فرمانروائی مصر برگزیده بود، دستور می‌دهد که:

«مبادا نیکوکار و بدکردار پیش تو یکسان باشند، زیرا چنین روشی نیکوکار را از کار نیک دور ساخته و بدکردار را به کار بدسوق می‌دهد.»[1]

در تربیت اسلامی تکیه بر تشویق بیش از تنبیه است. اصل حیات بر محبت و تفاهم استوار است، و آنگاه که آن سودی نبخشید، مسأله انذار و تنبیه مطرح خواهد شد. این امر بدان نظر است که از طریق رفق، بهتر می‌توان با کودک کنار آمد تا از طریق استبداد. آدمی به هر گونه که باشد در برابر فرد مستبد می‌کوشد خودی نشان دهد و مقاومتی ابراز نماید.

گفتار اول ــ روش تشویق

یکی از روشهای بسیار مؤثر در تربیت، تشویق کارهای خوب کودک است. تشویق در روح

---

۱ ــ نهج‌البلاغة صبحی صالح ص ۴۳۰

و نهاد کودک اثر می‌گذارد و او را به انجام اعمال نیک تحریض و ترغیب می‌کند. هر انسانی طبعاً خودش را دوست داشته و میل دارد شخصیت خود را کاملتر سازد و دیگران نیز به شخصیت و ارزش وجودی او پی ببرند و از او قدرشناسی و از کارهای خوب او تشکر نمایند. اگر مورد تحسین قرار گرفت، هر چه بیشتر بخوبی متمایل می‌گردد و در مسیر کامل شدن واقع می‌شود. برعکس اگر مورد ناسپاسی قرار گرفت از خوبی و خوب شدن دلسرد می‌گردد.

در تربیت، اولیا و مربیان می‌توانند از طریق تشویق، کودک را به کاری وا دارند که مطلوب آنهاست و از کاری که بدان راضی نیستند، باز دارند. کودک در سایهٔ تشویق، از بسیاری خواسته‌ها و تمنیات خود چشم‌پوشی می‌کند و عملاً به راهی می‌رود که مشوق او خواهان آنست.

شک نیست که اولیا و مربیان برای کودک چیزی جز خیر و صلاح و سعادت نمی‌خواهند، ولی او آنرا درک نمی‌کند. بدین نظر محرکی چون تشویق و گاهی هم تنبیه برای بحرکت در آوردن او بسوی هدف مورد نظر لازم است.

نیاز کودکان به تحسین و تشویق

این خطاست که تصور کنیم کودکان دیگر احتیاج به تشویق ندارند از آن جهت که بزرگ شده و مسائل را می‌فهمند. این میل از تمایلات فطری انسان است و تا پایان عمر در آدمی باقی می‌ماند. فردی نیست که از این امر بی‌نیاز باشد. همگان بدان محتاجند و آرزو دارند موقعیتی نصیبشان شود تا مورد تحسین و تشویق دیگران قرار گیرند. رقابت‌ها و تلاشها، اغلب بدین منظور است.

گاهی مختصر نوازشی به کودک نیرو و قدرت می‌دهد تا به تلاش پردازد. اصولاً تصور این امر که عمل انسان مورد قبول دیگران است به آدمی قدرت می‌بخشد و انسان از آن لذت می‌برد. اغلب روحیهٔ شاد پیدا می‌کند و دست از ناسازگاریها برمی‌دارد.

تشویق و تحسین، برای همهٔ افراد لازم است ولی برای عده‌ای لازم‌تر. مثلاً برای آنکس که کم‌رو و کم‌معاشرت است، احساس حقارت می‌کند، کمبود محبت دارد و یا یتیم است، این امر لازمتر است.

نقش و فایدهٔ تشویق

تشویق برخلاف تنبیه که از عوامل بازدارنده است، عاملی وادار کننده می‌باشد، که به انسان نیرو و انرژی می‌دهد. شخصی که تشویق می‌شود از کار و زحمت خود احساس رضایت می‌کند و همین رضایت خاطر است که جلوی خستگی و بی‌میلی او را می‌گیرد.

تحسین و تشویق مایهٔ تقویت روحی است، روح شکست خوردهٔ کودک را ترمیم می‌کند،

حقارتش به عزت تبدیل و باعث پیمودن راه کمال و تعالی می‌شود.

تحسین و ستایش کودک موجب آن می‌شود که حس اعتماد در وجودش پدید آید، استعدادهایش رشد کنند و قوای درونی‌اش به فعلیت برسند. حتی با تشویق می‌توان کودک نوپا را به راه انداخت.

تشویق، شخصیت فرد را احیا می‌کند، او را از یأس و بدبینی نجات داده و موجبات دلگرمی‌اش را به زندگی فراهم می‌کند. حتی یک تحسین ساده بعضی مواقع مسیر زندگی فرد را دگرگون می‌سازد.

وقتی کودک مورد تحسین واقع شود، احساس می‌کند که مسئولان تربیتی با درک قدر و موقعیت او، به ارزش و اهمیت کارش پی برده، او را به حساب آورده‌اند، لذا این امر نشاط او را برمی‌انگیزد.

تحسین و تشویق نوعی تلقین قدرت به حساب می‌آید و اگر شکستهائی هم در سر راه کودک واقع شود از میان برمی‌دارد. بخصوص اگر این امر حساب شده باشد در سازندگی شخصیت کودکان بسیار مؤثر است.

چه بسیار تلاشهای فوق العاده‌ای که نتیجهٔ تحسین و تشویق است. کودک حاضر می‌شود همه گونه مرارت و محرومیت را بر خود تحمیل کند تا بر اثر آن بتواند رضایت اولیا و مربیان خود را جلب کرده، به تحسین و تشویقشان دست یابد.

خوشبختانه در عصر ما به این گونه مسائل توجه بیشتری شده است. روان‌شناسان کوشش کرده‌اند تا از راه آزمایشهای متعدد، تأثیر فراوان تشویق را گوشزد کنند. به عنوان مثال:

در یک آزمایش ۱۶۰ دختر دانش‌آموز را که معلومات درس حساب آنها برابر و سن آنها نیز یکسان بود به چهار گروه تقسیم کردند، هر یک از این گروه‌ها می‌بایست تا حد امکان، ۳۰ مسأله حساب را در مدت معینی (۱۵ دقیقه) حل کنند.

هر روز پس از پایان کار، افراد گروه اول را جلوی دیگران آورده، آنها را بخاطر اشتباهاتشان در حل مسائل، بدون آن که خود افراد گروه از اشتباهات خود با خبر باشند سرزنش می‌کردند، در مورد افراد گروه دوّم بعکس افراد گروه اوّل عمل می‌شد. به این ترتیب که افراد را بخاطر مسائل صحیحی که حل کرده‌اند تشویق می‌کردند، بدون آنکه اشتباهات آنها را تصحیح کنند. در مورد گروه سوم که شاهد اینگونه تشویقها و تنبیه‌ها بودند، هیچ عکس‌العملی نشان داده نمی‌شد. گروه چهارم در اطاق دیگری به حل مسائل می‌پرداختند و از این برنامه‌ها هیچ اطلاعی نداشتند. در آغاز کار متوسط نمره‌های هر چهار گروه مساوی بود و بطور متوسط افراد هر گروه در حدود ۱۲ مسأله را از ۳۰ مسئله حل کرده بودند.

اما از روز سوم وضع تغییر کرد. به این ترتیب که متوسط نمرهٔ گروهی که افراد آن تمجید و

تشویق می‌شدند رو به افزایش نهاد و میانگین نمرهٔ گروهی که مورد سرزنش و شماتت بودند رو به کاهش و نقصان گذاشت. دو گروه دیگر وضع ثابتی نداشتند و در پیشرفت و عدم پیشرفت آنان، آهنگ خاصی مشاهده نشد.

نمونه‌ای از تشویق در قرآن کریم

کتاب آسمانی ما، قرآن مجید، نقش تشویق را به ما گوشزد کرده است. مهمترین کاری که یک مسلمان در راه دینش انجام می‌دهد، جانبازی و فداکاری و از خودگذشتگی است. وظیفه رهبر و پیشواست که او را به این کار تشویق کند. رسول اکرم (ص) از راه تشویق و آگاه کردن مسلمانان به فواید دنیوی و اخروی جهاد، آنها را به میدان نبرد بسیج می‌کرد.

خداوند متعال در قرآن کریم در دو مورد به پیامبر اکرم دستور داده است که پیروان خود را به نبرد تشویق کند:

يا اَيُّهَاالنَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنينَ عَلَى الْقِتالِ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِاَتَيْنِ وَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفاً مِنَ الَّذينَ كَفَروُا بِاَنَّهُمْ لاٰيَفْقَهُونَ

(انفال آیهٔ ۶۵).

«ای پیامبر، مؤمنان را به نبرد تشویق کن اگر بیست نفر شکیبا در میان شما باشد دویست نفر، و اگر صد نفر باشد هزار نفر از کافران را مغلوب می‌کند، زیرا آنها به نتیجه کار خودآگاهی ندارند.»

نقش تشویق در تجدید قوا و نیروبخشی آن در این آیه بخوبی مشهود است. مسلمانی که از جانب پیامبرش تشویق می‌شود و به مرتبهٔ خودآگاهی می‌رسد، از عهدهٔ ده نفر کافر، برمی‌آید.

در این آیه، گفتگو از تشویق برای جنگ در راه حق است. ولی بطور کلی می‌توان گفت: بشارت که یکی از دو جنبهٔ وظایف پیامبران است، همان تشویق می‌باشد که رهبر دین به وسیلهٔ آن مردم را در تمام جنبه‌های دینی ــ اعم از دنیوی و اخروی ــ به حرکت و تکاپو وا می‌دارد.

صورت‌های تشویق

تشویق به سن و درک کودک و نوع عمل او بستگی دارد. طبیعی است که کودک خردسال، معنی دوستی اولیا و تشویق آنها را در پذیرائی از خود، تغذیه و نوازش و امثال آنها را بخوبی می‌داند. برای کودک چهار ساله، یک شکلات ممکن است به اندازهٔ یک هدیهٔ قابل توجه که به بزرگسالی تقدیم می‌کنیم، ارزش داشته باشد.

تشویق صور مختلفی دارد، گاه بصورت دلجوئی، گاه با اظهار یک عبارت محبت‌آمیز، برخی اوقات یک نگاه توأم با لبخند و نشاط، زمانی وعدهٔ ذکر یک قصه و داستان، گاهی دادن

یک بستهٔ کوچک مداد رنگی، شیرینی، کتاب، لباس، اسباب‌بازی، دفترچه، توپ، قلم، آفرین و مرحبا گفتن، خندیدن، با او بازی کردن، در آغوشش گرفتن، بوسیدن او، و...

معمولاً کودکان خردسال توجه به جنبه‌های مادی دارند. یکی از طرق تشویق کودک ۴ ــ ۳ ساله این است که از نظر تغذیه مورد توجه قرار گیرد. ولی برای یک کودک ده ساله شاید بهتر این باشد که در حضور جمع رفتارهای مثبت او را بستایند و برای یک جوان با ایمان، رضا و خشنودی خداوند متعال بزرگترین تشویق است.

نکاتی در تشویق

برای اینکه امر تشویق همگام با اصول تربیتی صحیح باشد و زیان و خطری را برای فرد و جامعه موجب نشود، رعایت نکات زیر، حائز کمال اهمیت است:

۱ ــ باید عمل یا اخلاق نیک کودک را تحسین کرد، نه خود او را. کودک باید به خوبی بفهمد که کار نیک ارزش دارد، و خود او منهای کار نیکش ارزشمند نیست.

۲ ــ تشویق بگونه‌ای باشد که از تأیید درونی کودک برخوردار گردد. طوری که او خود را واقعاً مستحق آن بداند، نه وسیله‌ای برای دلخوش کردن لحظه‌ای. کودکی که در جائی خود را مستحق تشویق نداند و تشویق ببیند نه تنها لذتی از آن نخواهد برد بلکه از یکسو دچار شرم و نگرانی خواهد شد و از سوی دیگر نسبت به داوری اولیا و مربیان نسبت به خویشتن بدبین خواهد شد. اصولاً اینگونه تشویقهای بی‌جا نظام فکری کودک را مختل می‌کنند، برعکس تشویق‌ها و تنذیرهای به موقع و متعادل نظام فکری و ارزشی صحیح و معتدلی را در اندیشهٔ کودک پی‌ریزی می‌نماید و رفتار او را اصلاح می‌کند.

۳ ــ تشویق صورت رشوه بخود نگیرد: از خطاهای مهم تربیتی این است که کودک را برای انجام همهٔ کارهایش وعده دهند، مثلاً مادر همیشه به کودک خود بگوید اگر فلان کار را انجام دهی به تو پول می‌دهم، یا فلان اسباب‌بازی را می‌خرم. این وعده و وعیدها کم‌کم کار را به چانه زدن می‌کشاند و کودک نسبت به آن عمل احساس مسئولیت و تکلیف نمی‌نماید. از سوی دیگر مادری که همیشه به فرزندش بگوید «اگر برادرت را اذیت نکردی برایت شکلات می‌خرم» بطور ضمنی به او فهمانده است که هر وقت مادر، شکلات نداد، او در آزار و اذیت برادرش محق است. عموماً کودکان سعی دارند تا از راه عمل خلاف و یا لااقل تظاهر به آن، مادر را به اجرای خواسته‌هایشان وادار کنند.

۴ ــ علت تشویق بایستی معین شود، تا کودک بفهمد که به چه منظور مورد تشویق قرار گرفته است تا از این مورد برای سایر موارد نتیجه‌گیری کند. تشویقهایی که بصورت کلی انجام گیرند سود چندانی نخواهند داشت. مثلاً اگر کودکی را به عنوان اینکه کودک خوبی است تشویق

و تحسین کنند نتیجهٔ کامل نخواهد داد.

۵ ــ در مورد تحسین نباید کودک را با کودکان دیگر مقایسه کرد. مثلاً این خوب نیست که پدر به پسرش بگوید: آفرین بر تو که پسر راستگوئی هستی و مانند حسن دروغ نمی‌گوئی. زیرا در این صورت کودک دیگری را تحقیر نموده است و این عمل نوعی بدآموزی برای طفل به همراه دارد.

۶ ــ تحسین و تشویق باید گاه بگاه و در برابر کارهای ممتاز باشد نه بصورت دائم و برای هر کار. زیرا در این صورت تشویق تأثیر خود را از دست می‌دهد.

۷ ــ تشویق و تحسین در حضور جمع اثر بیشتری را داراست. بهنگامی که عمل خوب کودک را در حضور جمع می‌ستائیم بحقیقت باب ملاحظه‌ای را فیمابین کودک و آن جمع می‌گشائیم و این خود کودک را وا می‌دارد که بخاطر رعایت آن ملاحظات هم که شده، دست از انحرافات بردارد و متعهد و مسئول گردد.

۸ ــ برای اینکه کودک از عهدهٔ انجام کارهای دشوار برآید، گاهی لازم است او را به کارهای ساده‌ای که قادر به انجام آن می‌باشد، موظف سازیم و پس از موفقیت، او را تشویق کنیم تا بدین وسیله در او شوقی نسبت به کارهای سخت‌تر بوجود آید.

۹ ــ تشویق و تحسین نباید از حد تجاوز کند زیرا ممکن است کودک را به غرور و خودبینی مبتلا سازد.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «چه بسا افرادی که به واسطهٔ تعریف و تمجیدی که درباره‌شان می‌شود مغرور می‌شوند.»[1] همچنین فرمود: «در مدح کسی زیاده‌روی و مبالغه مکن.»[2]

تشویق باید متناسب با میزان فعالیت کودک باشد. برای یک برنامه ساده و یک فعالیت ناچیز نباید دربارهٔ طفل گزافه‌گوئی کرد، بلکه همیشه باید جای پائی برای تقدیر از فعالیت‌های مهم‌تر او باقی گذاشت.

۱۰ ــ تجارب علمی، این ضرب‌المثل معروف را که «هیچ عاملی به پیروزی و موفقیت انسان به اندازهٔ خود موفقیت و پیروزی، مدد نمی‌رساند» تأیید می‌کند. بشر آنگاه در عمل و رفتار خویش کوشش نشان می‌دهد که در آن عمل، احساس موفقیت و کامیابی نماید. اگر معلمی بخواهد شوق و علاقهٔ مُداوِمی در شاگردانش بوجود آید باید گام به گام، موفقیتی را که احراز کرده‌اند به آنان ابراز کند.

منظور از موفقیت این نیست که بلافاصله شاگردان به هدف نهائی خود دست یابند، بلکه

---

۱ ــ بحار، ج ۷۳ ص ۲۹۵

۲ ــ غررالحکم، ص ۳۰۹

منظور از آن، پیشرفت تدریجی بسوی هدفِ مطلوب می‌باشد. لذا در مدارس پیشرفته، شناسنامهٔ خاصی تهیه می‌شود که هفته به هفته یا ماه به ماه کَمّ و کیف پیشرفت و فعالیت شاگردان را در آن ثبت و ضبط می‌کنند.

۱۱ ــ تشویق وسیله است و نباید بصورت غایت و هدف در آید. اگر عامل تشویق ــ از لحاظ شدت تأثیر در شاگردان ــ در سطحی قرار گیرد که مشاعر شاگردان را تسخیر کند، این عاملِ ابزار گونه بصورت هدف در می‌آید و در نتیجه، اثر مطلوب آن از میان می‌رود.

دیده شده است که برخی از شاگردان باهوش نتوانسته‌اند ــ آنطور که شاید و باید ــ در امتحانات، موفقیتی کسب کنند. زیرا حس برتری جوئی بر دیگران ــ که با وضع مبالغه‌آمیز در آنها ریشه دوانده و نیز شدت هیجان آنها برای جلو افتادن از دیگران ــ بگونه‌ای بر قلوب و افکار آنها چیره گشته که نتوانسته‌اند درست بیندیشند و معلومات و اندوخته‌های علمی خود را به هنگام امتحان بطور طبیعی پیاده کنند. هیجان بیش از حدّ آنها برای اخذ پاداش و یا جلو افتادن از دیگران، چنان افکار آنها را پریشان ساخته که بجای تفکر صحیح ــ که هدف و منظور نهائی تشویق را تشکیل می‌دهد ــ به تفکر در عاملِ تشویق پرداخته، از حالت اعتدال در اندیشه منحرف گشته‌اند، انحرافی که محرومیت و ناکامی را عاید آنها ساخته است.

۱۲ ــ کودک با درک طبیعی و فطری خویش، لزوم وفای به عهد را می‌فهمد. وقتی اولیا و مربیان جهت تشویق، به او وعده‌ای دادند، از آنان توقع دارد که به وعدهٔ خود عمل کنند. در صورتی که ایشان به وعدهٔ خود وفا کنند مورد اعتماد کودک واقع شده و تشویق می‌تواند در مواقع دیگری نیز نتیجه داشته باشد. در غیر اینصورت اگر کودک با تشویق کاذب روبرو شود، اعتمادش از اولیا و مربیان خود سلب شده و تشویق، دیگر نمی‌تواند نیروی محرکه‌ای برای او محسوب شود.

همچنین در محیطی که اولیا و مربیان به‌وعده‌های خود وفا می‌کنند، طبعاً کودکان در آن محیط با سجیهٔ وفای به عهد تربیت شده و در آینده به پیمانهای خود پایبند خواهند بود.

«بعضی از مادران هنگامی که می‌خواهند از منزل خارج شوند برای اینکه فعلاً داد و فریاد و گریهٔ کودکی را که به بیرون رفتن آنها اعتراض می‌کند خاموش کنند، به او وعده می‌دهند که می‌خواهم بروم برایت اسباب بازی بخرم، اما کودک پس از مدتی انتظار سوزان و پرهیجان، در بازگشت آنها را دست خالی می‌یابد. چه بسا از مادران هنگامی که می‌خواهند داروی تلخی را بخورد کودک بدهند، به او اطمینان می‌دهند که این دارو شیرین است.»[۱] بدیهی است که این نوع برخوردهای غیرمعقول، اثرات نامطلوبی بر روی شخصیت کودکان خواهد داشت.

---

۱ ــ ما و فرزندان ما صفحهٔ ۶۷

حضرت علی (ع) فرمود:

«دربارهٔ چیزی که از انجام آن احساس ناتوانی می‌کنی وعده مده و به چیزی که توانائی انجام آنرا نداری ضامن مشو.»[1]

اولیا و مربیان ناآگاه علاوه بر ارتکاب خلف وعده که خود مذموم است با وعده‌های دروغ، افراد عهدشکن تربیت می‌کنند که آثار نامطلوبش مسلماً از خود عهدشکنی بیشتر است.

امام جعفر صادق (ع) فرمود:

«کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید، وقتی به آنها وعده‌ای می‌دهید حتماً وفا کنید زیرا کودکان، شما را رازق خود می‌پندارند.»[2]

حضرت علی (ع) فرمود:

«شایسته نیست آدمی‌بجد یا بشوخی دروغ بگوید. و نیز سزاوار نمی‌باشد به فرزند خود وعده‌ای بدهد و به آن وفا ننماید.»[3]

تحقیق

۱ ــ چند نمونه از آیات قرآن کریم که راجع به تشویق مؤمنین و صالحین مطالبی در آن جلب نظر می‌کند، یاد کرده و نکات ظریف آنها را بیان کنید.

۲ ــ نمونه‌ای از تشویقهای اولیا و مربیانتان را که در زندگی شما تأثیر بسزایی داشته‌اند، ذکر کنید.

۳ ــ آثار سوءِ تشویقهای نادرست و بی‌مورد را با ذکر مثالهائی، توضیح دهید.

گفتار دوم ــ روش تنبیه

مقدمه

انسان در ادوار گوناگون زندگی، چه در دورهٔ خردسالی و نوجوانی و چه بزرگسالی و پیری ــ اعم از زن و مرد ــ در معرض ارتکاب فساد و شر و بدی قرار داشته و همواره خطر رفتارهای ناستودهٔ اخلاقی وی را تهدید می‌کند. کمال مطلق و مبری بودن از صفات و افعال مذموم و ناروا،

---

۱ ــ لاتَعِدْ ما تَعْجِزُ عَنِ الْوَفاءِ. لاتَضْمَنْ ما لاتَقْدِرُ عَلَى الْوَفاءِ بِه. (غررالحکم ص ۸۰۱)

۲ ــ وسائل ج ۵ ص ۱۲۶ ــ با همین مضمون ر. ک مستدرک ج ۲ ص ۶۲۶

۳ ــ عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ: لایَصْلَحُ الْکِذْبُ جِدٌّ وَلاهَزْلٌ وَلا اَنْ یَعِدَ اَحَدُکُمْ صَبِیَّهُ ثُمَّ لایَفی لَهُ. (وسائل ج ۳ ص ۲۳۲).

ویژهٔ خدائی است که آفرینندهٔ جهان است. موجودی چون انسان، که ازلحاظ شرافت و کرامت در تارک همه مخلوقات و پدیده‌های متنوع هستی قرار دارد و موقع و مقامی درخور را احـراز کـرده، از کمال نسبی برخورداراست، لذا هرگز نمی‌تواندخود را از نقص وابتلا به افعال ناپسند مبرّا بداند.

اگرچه بشر نمی‌تواند طمع کند که ازلحاظ کمال، به مقام الهی برسد، ولی در او این استعداد وجود دارد که خویشتن را به گونه‌ای بسازد تا از نظر کرامت، خود را به خدایش نـزدیک ساخته و در جوار او قرار گیرد، و به ملکوت الهی راهی فراسوی خود بگشایـد. همین انسان ایـن چنینی ـــ که می‌تواند به جائی و مقامی برسد که فرشته را یارای گام نـهادن در آن نـیست ـــ اگـر از صفـات انسانی بی‌بهره بوده و فاقد فضائل اخلاقی باشد، چنان فروهشته گردد که به مقام حیوانی و مرتبت بهائم، سقوط نماید، بلکه احیاناً ممکن است به مرتبتی فروتر از مـقام حیوانـی انـحطاط یـابد و همچون موجودی بی‌هدف و سرگردان، عمری را بیهوده سپری نماید:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ، إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً.[1]

آیا می‌پنداری که آنان می‌شنوند یا می‌اندیشند، آنان چهارپایانی بیش نیستند، بلکه گمراه‌تر و فروترند.

مجازات خطاکاران

زندگی انسان مبتنی بر ستیز میان خیر و شر است، چون انسان آمـیزه‌ای از استعـداد خیر و شر می‌باشد. هدف تربیت این است کـه در جـامعه بشری، خیر و سعـادت را بـر شر و سیه‌روزی، غالب و چیره سازد. وقتی فردی از مسیر خیر و سعادت آنچنان گام فراتر نهد که پیروی از تمایلات نفسانی را بر هر چیزی ترجیح دهد، باید به‌منظور هشدار او به چنین انحراف و جلوگیری از تکرار آن، از عامل تنبیه و مجازات استفاده کرد. البته استفادهٔ از این عامل وقتی است کـه سایـر عوامـل تربیتی از تأثیر و کارآئی درمورد فرد، نارسا و عاجز باشد. علیهـذا تـنبیه و مـجازات کـه یکی از عوامل بازدارنده است، در شرائط بخصوصی نیرومندترین و ضروری‌ترین وسیلهٔ ضمانـت خیر و سعادت برای جامعهٔ انسانی است. خداوند متعال در یکی از تعابیر پرمایه و مُـوجَزِ قـرآن، ضرورت تنبیه و مجازات را چنین اعلام می‌فرماید:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ[2]

ای اندیشمندان در امر قصاص و مجازات مـتخلف، حیات و زنـدگانی شما پـیش‌بـینی و ضمانت شده است.

---

۱ ـــ سورهٔ فرقان آیهٔ ۴۴　　　۲ ـــ سورهٔ بقرة آیهٔ ۷۵

یعنی جامعهٔ ژرف بین و اندیشمندان آگاه، به خوبی میدانند که ادامهٔ حیات و زندگی سعادتمندانه، در سایهٔ تأیید عملی اصل تنبیه و مجازات و قصاص، امکان‌پذیر است، و خردمندان این نکته را کاملاً درمی‌یابند که حیات ملتی در بعضی موارد، در گرو مرگ برخی از افراد متخلف و خلافکار است.

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

در تعالیم اسلامی، مسئله تنبیه و مجازات به عنوان یک اصل حیاتی و ضروری بطور اجمال پذیرفته شده است، منتهی برای هر جرم و انحراف و رفتار غیر انسانی، تنبیه و مجازاتی مناسب، ارائه شده است: کیفر قتل، قصاص و کشتن قاتل و مجازات سرقت، قطع ید سارق و عقوبت شرب خمر زدن تازیانه به‌میخواره است. همچنین برای هر جرمی، تنبیه و مجازات متناسب با آن درنظر گرفته شده است که باید لزوماً و بدون هیچگونه ملاحظه و تبعیضی اجرا گردد. خداوند تبارک و تعالی درمورد تنبیه بدنی زن و مرد زناکار میفرماید:

اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِأةَ جَلْدَةٍ، وَلاتَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فی دینِ اللهِ[1]

زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، عواطف و احساسات نباید شمارا در اجرای حکم الهی و دینی، تحت تأثیر قرار دهد.

منظور از قسمت اخیر آیهٔ مذکور این است که در اجرای احکام کیفری و تنبیه و مجازات انسانهای متخلف و منحرف، نباید تحت تأثیر احساسات و عواطف قرار گرفت.

تنبیه و مجازات طبیعی

گروهی از محققان و دانشمندان تعلیم و تربیت، در مسئله تنبیه و مجازات راه افراط یا تفریط پیش گرفته‌اند. ولی اسلام ــ که در همه شئون، راه میانه را پیشنهاد می‌کند ــ در این زمینه نیز نظریه‌ای معتدل دارد. مخالفان گزافگوی مجازات و تنبیه بدنی برای تأیید نظریهٔ خود به ادله‌ای متوسل می‌شوند که چندان معقول نیست. گروهی از دست اندرکاران تربیت که در رأس آنها «ژان ژاک روسو» قرار دارد، معتقدند که انسان هرگز در تربیت خردسالان نیازی به مجازات و تنبیه ندارد زیرا برای هر عملی، مجازات و تنبیه طبیعی وجود دارد. کودکی که سیب فاسد می‌خورد، دچار دل درد می‌گردد. طفلی که به آتش نزدیک می‌شود از آن آسیب می‌بیند، و کودکی که با چاقو بازی می‌کند، زخم و جراحت، او را تنبیه و مجازات می‌نماید و بالاخره برای هر عمل و رفتار غیر مطلوبی، تنبیه و مجازاتی طبیعی وجود دارد که متناسب با آن می‌باشد.

لذا این گروه از دانشمندان تعلیم و تربیت، کودک را به طبیعت وامی‌گذارند و معتقدند که،

---

۱ ــ سورهٔ نور آیهٔ ۲

طبیعت عهده‌دار تنبیه و مجازات اعمال نامطلوب کودک می‌باشد، و انسان نیز هرچند خردسال باشد طبعاً به لذت و تمتع از آسایش و رفاه، متمایل و از عواملی که موجبات رنج و الم او را فراهم می‌آورد قهراً گریزان است.

«هربرت اسپنسر» به مربیان سفارش می‌کند که: بهترین وسیلهٔ وصول به هدف این است که هرکسی ثمرهٔ رفتار و عکس‌العمل کارهای خود را شخصاً ببیند و می‌گوید: برای تعلیم اخلاق، توسل به وسائل تلقینی، کاری عبث و بیهوده است. وی از طریق مثال، این نکته را توضیح می‌دهد: وقتی کودکی به زمین می‌خورد و پای او مجروح می‌شود و یا به علت برخورد با میز، سرش بدرد می‌آید، جراحت و درد، عکس‌العمل طبیعی و انعکاس قهری عمل او است این درد و رنج ــ که مجازات و تنبیه قهری و طبیعی است ــ او را وامیدارد که در راه رفتن، مواظب خود باشد و با تأنی و احتیاط گام بردارد. اگرچه طفل مانند یک گناهکار نیست و بدون قصد و هدف به زمین می‌خورد، ولی از طبیعت می‌آموزد که چگونه راه برود لذا عکس‌العمل رفتار عادی از حزم و احتیاط خود را فراموش نمی‌کند. پس خود طبیعت، عهده‌دار تعلیم و تربیت کودک می‌باشد. به او می‌آموزد که چگونه باید در پهنهٔ زندگی از شر و بدی بگریزد و از خیر و نیکی پیروی کند.

وی می‌گوید: بهترین سنتی که باید در تأدیب طفل از آن پیروی شود، مجازات طبیعی است که متناسب با عمل او است. اما تنبیه بدنی و توبیخ و زجر طفل، از نوع تنبیه و مجازاتی است که فاقد هرگونه ارزش و اهمیت است، چون مخالف با سنن و قوانین طبیعت است و نظر به اینکه میان جرم طفل و کیفرها و تنبیه تأدیبی معمول، فاصله‌ای وجود دارد و با هم متناسب نیستند، ضرر و زیان چنان تنبیهاتی، از نفع آنها بیشتر است. بهمین جهت می‌گوید: ایده و مثل اعلای کیفر صحیح را باید در مجازات طبیعی یافت که بهیچوجه به ندای عواطف و احساسات گوش فرا نمی‌دهد و هیچگونه شفاعت و وساطتی نزد او پذیرفته نیست و بهیچ رو در اجرای مجازات، از خود تردید و گریزی نشان نمی‌دهد، و هیچ نیروئی نمی‌تواند مانع از اجرای حکم او گردد.

باید گفت: سیستم تنبیه و مجازات طبیعی، سیستمی مردود و غیرقابل توجه است از آنجهت که سیستمی عاری از رحم و عاطفه بوده، و احیاناً خطرناک و مرگ‌زا است. بنابراین طفل را در پناهگاه امنی از نظر رنج و شکنجه قرار نمیدهد. بلکه همواره او را مواجه با خطرهای غیرقابل اغماضی میسازد. اگر ما از مثالهای اسپنسر در مجازاتهای طبیعی، صرف نظر کنیم، دربارهٔ گلوله آتشی که طفل می‌خواهد آنرا در دست بگیرد چه خواهیم گفت؟! آیا پدر می‌تواند در برابر این بازیچهٔ خطرناک، ساکت و بی‌تفاوت بماند تا خود طبیعت او را مجازات کند؟ مجازات طبیعی غالباً تناسب ریاضی با خطا و اشتباهات کودک ندارد.

بهرحال، نظریهٔ مجازات طبیعی اگرچه در برخی از موارد عاری از خطر، می‌تواند به عنوان یک وسیلهٔ تربیتی موقتی، قابل قبول باشد ولی نمی‌توانیم آنرا به صورت یک ضابطهٔ تربیتی

بپذیریم و به تمام موارد و اوقات تعمیم دهیم،زیرا برای هیچ یک از اولیا و مربیان ممکن نیست تا دست روی دست بگذارند و فرزند خود را در کنار آتش یا لب پرتگاه یا رودخانه عمیقی ببینند و یا مشاهده کنند که او آب متعفن و آلوده‌ای را بیاشامد و یا غذای فاسد و نامناسبی بخورد و بی‌تفاوت بمانند تا طفل، خودبخود با عکس‌العملهای طبیعی، تنبیه و مجازات گردد.

علاوه بر این، برای هر رفتار نامطلوب و نکوهیده، مجازات طبیعی و عکس‌العمل فیزیکی و تنبیه قهری وجود ندارد تا کودک بخاطر آنها از رفتارهای خلاف گریزان گردد. طفلی که کتاب و دفتر و یا پول رفیق خود را می‌رباید، از این سرقت و دزدی حتی احساس لذت و موفقیت می‌نماید. قطعاً در چنین رفتاری، تنبیه و مجازاتی طبیعی وجود ندارد جز هشدار وجدان، که آن هم هنوز در مرحله‌ای نیست که بتواند رفتار خلاف کودک را محکوم و یا جلوگیری کند.

تدابیر قبل از تنبیه

با اینکه اسلام در برخی شرائط، تنبیه و مجازات را پذیرفته است، درعین حال ــ چنانکه یادآور شدیم ــ عامل مهر و محبت و رفق و مدارای با کودک و حتی با بزرگسالان را عامل مهمی در تربیت آنها می‌داند. میدانیم خداوند متعال نیز با ما مدارا می‌کند و بسیاری از اعمال زشت و ناشایست ما را نادیده می‌انگارد. ولی اگر از حدود خود تجاوز نمائیم اعمال ناستودهٔ ما را کیفر خواهد داد:

لطف حق با تو مداراها کند　　　چونکه از حد بگذرد رسوا کند

رسول گرامی و مهربان اسلام برای پیشرفت دعوت و تربیت و اصلاح جامعه‌ای که در مسیر مخالف برنامه‌های اسلام گام برمی‌داشت، آزارهای فراوانی بخود دید و علیرغم همهٔ این آزارها خویشتن را موظف به عفو و گذشت میدانست و احساس می‌کرد ــ که بمنظور تربیت صحیح باید رفق و مدارا را پیشهٔ خود ساخته و بدی را با نیکی پاسخ دهد تا عوائد تربیتی او فزاینده‌تر گردد. روی نیرومندترین ابزار تنبیه و مجازات پیامبر اسلام یعنی بر قبضهٔ شمشیر آن حضرت سه جمله و تعبیر سازنده، که مثل اعلای اخلاقی را ارائه می‌دهند، نقش بسته بود که از آن‌جمله، عبارت «**أَحْسِنْ إِلىٰ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْکَ**[1]» بوده است.

خداوند متعال به نبی اکرم (ص) فرموده بود که: نباید در برخورد با مردم و اصلاح آنها خشن و سختگیر باشد. چون با خشونت و سخت دلی نمیتوان نتیجهٔ مطلوبی بدست آورد. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ[2]

---

۱ ــ سفینة البحار ۵۱۶/۱ (با کسی که به تو بدی کرد نیکی کن)

۲ ــ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۵۴

اگر درشتخوی سخت دل می‌بودی، مردم از پیرامون تو می‌پراکندند.

خدائی که بشر را آفریده است به طبیعت او از همهٔ عقلا آشناتر است و به عواملی که او را بسوی شر و فساد، سوق می‌دهد آگاهی کافی دارد. همو درمورد عفو مردم نسبت به افراد خانواده می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ[1]

برخی از همسران و فرزندان شما به حقوق شما تجاوز می‌کنند، پس از آنها بر حذر باشید. و اگر درگذرید و عفو کنید و ببخشید، خداوند آمرزندهٔ مهربان است.

شهید ثانی براساس همین اصل، مربی و معلم را موظف به رفق و مدارا با شاگرد و کودک میداند چون اگر عفو و گذشت از تخلف و گناه بزرگسالان، محبوب خداوند باشد، بدون تردید اغماض و مدارای با کودکان و نوجوانان بخاطر خردسالی و نارسائی مشاعر آنها، نزد خداوند محبوب‌تر است. شهید اضافه می‌کند: درصورتیکه معلم، رفتاری برخلاف فضیلت را در شاگرد مشاهده کند باید دستور پیامبر اسلام (ص) را بیاد آورد که فرمود:

لَيِّنُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَ وَلِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ[2]

نسبت به کسی که او را تعلیم میدهید (و همچنین) نسبت به کسی که از او علم و ادب می‌آموزید، نرم و ملایم و مهربان باشید.

دربارهٔ این مسأله، بزودی، به تفصیل، گفتگو خواهد شد.

اغماض و چشم پوشی

مسئله‌ای که همیشه برای اولیا و مربیان مطرح بوده و هست، اینست که در مقابل بدیهای متربی، چه عکس‌العملی را درپیش گیرند؟ آیا بدی آنان را به بدی پاسخ گویند یا به نیکی یا...؟

«مبارزهٔ با بدی، از طریق نیکی کردن» روش تربیتی بسیار حساسی است که اگر از طرف مربی و معلم به موقع و بجا اعمال شود، تحول عمیقی در فرد بوجود می‌آورد و درصورت بکارگیری بی‌موقع آن، نتیجه‌ای جز ترغیب و تشویق به ظلم و بدی و کمک به رواج آن در جامعه دربر نخواهد داشت. بنابراین اگر مربی احتمال دهد که این روش تأثیر مطلوب در متربی ندارد، باید از بکارگیری آن صرفنظر نماید.

در این قسمت به عنوان عکس‌العمل در برابر بدی متربی، روشی را بیان می‌کنیم که کاربرد بیشتری از روش «بدی را به نیکی پاسخ گفتن» برای مربی دارد، و آن «اغماض و چشم‌پوشی از

---

۱ ــ سورهٔ تغابن، آیه ۱۴

۲ ــ منیة المرید، ص ۶۶

بدی متربی است».

حساسیت این روش از روش قبلی کمتر است. اگر مربی روش اول (یعنی مقابله بدی با نیکی) را در موقعیت نامناسب بکار گیرد، در واقع بدی را تشویق کرده است اما در روش دوم درصورتیکه بی‌جا اعمال شود هرچند نتیجهٔ ناخوشایندی بهمراه خواهد داشت و در پاره‌ای از موارد بمنزلهٔ تأیید از بدی، محسوب خواهد شد اما به عنوان تشویق به بدی بشمار نمی‌رود.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم پس از تجلیل از مؤمنینی که آزار و اذیت مردم را بوسیلهٔ مدارا و حلم و حوصله از خود دور می‌کنند، می‌فرماید: **وَإِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقالُوا لَنا أَعْمالُنا وَلَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لانَبْتَغِي الْجاهِلينَ**[1]

«و چون سخن بیهوده بشنوند، از آن روگردانیده و گویند اعمال ما برای ما، اعمال شما برای شما، سلام بر شما، ما را حوصلتی در بحث با جاهلان نیست».

علامهٔ طباطبائی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «مراد از لغو ... سخنان بیهوده و خشن و زشتی است که اعتنای به آن کار عاقلان نیست، و لذا وقتی آنرا می‌شنیده‌اند، از آن اعراض نموده، مقابله به مثل، نمی‌کردند بلکه می‌گفته‌اند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، و این در حقیقت اعلام ترک گفتگو و مجادله است، (سلام علیکم)، یعنی شما از ناحیه ما آسوده خاطر و ایمن باشید، که گزندی نخواهید دید، این جمله نیز اعلام متارکه و خداحافظی محترمانه است که با این جمله می‌فهمانده‌اند شأن ما برتر از آنست که اینگونه سخنان بیهوده را پاسخ گوئیم. (لانبتغی‌الجاهلین)، یعنی ما خواهان معاشرت و مجالست با جاهلان نیستیم، این جمله تأکید همان مطالب قبل و حکایت زبان حال ایشانست، نه اینکه عین این عبارت را گفته باشند. چون دراین صورت جمله، زبان قال پیدا می‌کند، نه زبان حال، و در نتیجه با جملهٔ قبلی که فرمود: (بدی را با بدی مقابله نمی‌کنند)، منافات پیدا می‌کند.»[2]

در سورهٔ اعراف (آیهٔ ۱۹۹) نیز به رسول گرامی اسلامی (ص) می‌فرماید: **خُذِالْعَفْوَ... وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلينَ**: «همواره طریقهٔ عفو و بخشش پیش‌گیر... و ازمردم نادان روی بگردان.»

علامهٔ طباطبائی در اهمیت اِعمال این روش در مقابل جاهلان، می‌نویسد: «... و این دستور بهترین و نزدیکترین راه است برای خنثی کردن نتایج جهل مردم و تقلیل فساد اعمالشان زیرا بکار نبستن این دستور و تلافی کردن جهل مردم بیشتر آنان را به جهل و ادامهٔ کجی و گمراهی وامیدارد.»[3]

---

۱ ــ سورهٔ قصص، آیهٔ ۵۳
۲ ــ تفسیر المیزان، ذیل آیهٔ مذکور
۳ ــ تفسیر المیزان، ذیل آیهٔ مذکور

خدای تبارک و تعالی در توصیف بندگان خاصش در سورهٔ فرقان (آیهٔ ۶۳) می‌فرماید: «و عبادالرحمن الذین... اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما»: «بندگان خاص خدای رحمان آن کسانند که چون جهالت پیشگان خطابشان کنند (و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل به آنان بگویند) به سخنی سلام و خالی از هر گونه لغو و گناه جواب می‌گویند.»

بزرگان دین نیز به پیروی از دستورات خدای تبارک و تعالی از این روش برای تربیت و اصلاح افراد بهره‌های زیادی برده‌اند. که دراینجا یکی از آن نمونه‌ها را از کتاب داستان راستان نقل می‌کنیم: مردی درشت استخوان و بلندقامت که اندامی ورزیده و چهره‌ای آفتاب خورده داشت و زد و خوردهای میدان جنگ یادگاری بر چهره‌اش گذاشته و گوشهٔ چشمش را دریده بود با قدمهای مطمئن و محکم از بازار کوفه می‌گذشت، از طرف دیگر مردی بازاری در دکانش نشسته بود و برای آنکه رفقایش را به خنده وادارد، مشتی زباله بطرف آن مرد پرت کرد، مرد عابر بدون ناراحتی و توجه به او، همانطور با قدمهای محکم ومطمئن به راه خود ادامه داد، همینکه دورشد یکی از رفقای مرد بازاری به او گفت هیچ شناختی که این مرد عابر که تو به او اهانت کردی که بود؟!

ــ نه نشناختم، عابری بود مثل هزاران عابر دیگر که هر روز از جلو چشم ما عبور می‌کنند، مگر این شخص که بود؟

ــ عجب!نشناختی؟! این عابر همان فرمانده معروف سپاه علی (علیه‌السلام)، مالک اشتر نخعی بود.

ــ عجب! این مرد مالک اشتر بود؟! همین مالکی که دل شیر از بیمش آب می‌شود و نامش لرزه بر اندام دشمنان می‌اندازد؟

ــ بلی خودش بود.

ــ ای وای بحال من، این چه کاری بود کردم، الآن دستور خواهد داد که مرا سخت تنبیه و مجازات کنند، همین حالا میروم و دامنش را می‌گیرم و التماس می‌کنم تا مگر از تقصیر من صرفنظر کند.

بدنبال مالک اشتر روان شد. مشاهده نمود که او راه خود را بطرف مسجد کج کرد، بدنبالش بمسجد رفت، دید مالک به نماز ایستاد، منتظر شد تا نمازش را تمام کند. پس از آن رفت و با تضرّع و لابه، خود را معرفی کرد و گفت من همان کسی هستم که نادانی کردم و به تو جسارت نمودم.

مالک گفت به خدا قسم به مسجد نیامدم مگر به خاطر تو، زیرا فهمیدم تو نادان و گمراهی و بی‌جهت به مردم آزار میرسانی. دلم به حالت سوخت، آمدم درباره‌ات دعا کنم و از خداوند هدایت تو را به راه راست بخواهم نه، من آنطور قصدی که تو گمان کرده‌ای درباره‌ات نداشتم.

انذار و تهدید در قرآن کریم

قرآن کریم نسبت به موارد تخلف، شیوه‌های مختلف انذار را اعلام می‌کند. مثلاً گاهی شخص متخلف را به عدم رضایت و خوشنودی خدا از وی، تهدید می‌کند گرچه این تهدید در نفوس مؤمنان سخت اثر می‌کند ولی آن ابتدائی‌ترین مرحلهٔ انذار است:

«آیا وقت آن نرسیده است که گروندگان (ظاهری) دلهاشان به یاد خدا خاشع گردد و قلباً به حقایقی که نازل شده است توجه کنند و مانند کسانی که قبلاً کتاب آسمانی تورات برایشان نازل شد نباشند که دورهٔ طولانی بر آنان گذشته، و دلهاشان سخت شده است و بسیاری از آنان فاسق و بدکارند؟»[1]

در مواقعی هم انذار شدیدتری بعمل آورده، بطور صریح متخلفین و مجرمین را از غضب خدا می‌ترساند:

«آیا سزاوار نبود که شما مؤمنان زن و مردتان چون از منافقان چنین بهتان و دروغها شنیدید، حسن ظنتان درباره یکدیگر بیشتر شده و گوئید این (سخن منافقان) دروغی است آشکار که برای (تفرقه مسلمین) می‌گویند».

«اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما مؤمنان نبود، به مجرد خوض در اینگونه سخنان به شما عذاب سختی می‌رسید. زیرا شما آن سخنان منافقان را از زبان یکدیگر تلقی کرده و حرفی برزبان می‌گوئید که به آن علم ندارید و این کار را سهل و کوچک می‌پندارید، در صورتیکه نزد خدا بسیار بزرگ است. چرا به محض شنیدن این سخن (منافقان) نگفتید به ما روا نیست که اینگونه سخنان (دروغ) را به زبان آوریم و نگفتید پاک خدایا این تهمت و بهتانی بزرگ است. خدا به شما مؤمنان موعظه و نصیحت می‌کند تا اگر ایمان دارید هرگز گرد این قبیل گفته‌ها نگردید.»[2]

در مواردی لحن انذار را سخت‌تر و شدیدتر کرده و متخلف را با عنوان اعلام جنگ با خدا و رسول تهدید می‌کند:

ای اهل ایمان! از خدا بترسید و پرواگیرید و هرچه را که از ربا و سود آن باقی مانده است رها کنید و از فکر آن منصرف شوید اگر براستی اهل ایمانید که اگر چنین نکنید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول او برخاسته‌اید.»[3]

مرتبهٔ دیگر به کیفر اخروی تهدید می‌کند:

«کسانی هستند که دیگری را شریک خدای یکتا نمی‌خوانند و نفس محترمی را که خدا (قتلش را) حرام کرده است نمی‌کشند جز اینکه واقعاً مستحق قتل باشد و گرد زنا هم نمی‌گردند که

---

۱ ــ الحدید ۱۶   ۲ ــ النور ۱۷ ــ ۱۴   ۳ ــ البقرة ۲۷۹ ــ ۲۷۸

هرکس چنین کند کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت دوبرابر شده و با ذلت و خواری همیشه در آن عذاب باقی خواهد ماند.»[1]

آنگاه به عذاب در همین دنیا تهدید می‌نماید:

«بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نروید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد به جای شما برمی‌گمارد.»[2]

«و اگر مثل گذشته‌تان نافرمانی کنید، خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد.»[3]

«اگر از خدا روی بگردانند آنها را به عذابی دردناک در دنیا و آخرت معذب خواهد کرد.»[4]

مراتب کیفر را هم برای هرکسی جدا تعیین می‌کند:

«باید شما مؤمنان هریک از زنان و مردان زناکار را به صدتازیانه تنبیه و مجازات کنید.»[5]

«دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید.»[6]

خداوند متعال، به نسبت درجات و مراتب مردم، درجات کیفر را هم متفاوت قرار داده است. بعضی از مردم با یک اشارهٔ کوچک قلبشان می‌لرزد و وجدانشان بیدار می‌شود و با همان اشاره از راه منحرف به راه راست بر میگردند. پاره‌ای دیگر از مردم هستند که هیچ چیز آنها را از راه غلط بازنمی‌دارد، مگر خشم شدید و فریاد غضب‌آلود. به پاره‌ای نیز ، تنها تهدید به عذابی که در آینده دربارهٔشان اجرا می‌شود کافی است و باید ابزار تنبیه را به آنها نشان داد تا با مشاهدهٔ آن دست از کار خلاف بردارند. سرانجام عده‌ای نیز، حتماً باید سوزش کیفر را با جسم خود احساس کنند تا به راه راست باز آیند.

تنبیه بدنی

تنبیه بدنی غالباً سازنده نیست، بلکه به عنوان یک عامل بازدارنده در تربیت محسوب می‌شود. کودک ممکن است از ترس کتک، به حسب ظاهر دست از کار خلاف بردارد و در حضور اولیاء و مربیان آن کار را انجام ندهد، اما عادت بد او غالباً از بین نمی‌رود.

تنبیهات بدنی گاهی ضررهای غیرقابل جبرانی را هم بهمراه دارد، به عنوان مثال:

۱ ــ کودک عادت می‌کند که در برابر زور بدون چون و چرا تسلیم گردد و با این منطق خو بگیرد که زور و قلدری پیروز است، هر وقت عصبانی شدی بزن و باکی نداشته باش.

۲ ــ تنبیهات بدنی احیاناً ممکن است در کودک عقده‌ای نسبت به اولیا و مربیان ایجاد کند و حالت طغیان و سرکشی را در او برانگیزد.

---

۱ ــ الفرقان ۶۹ ــ ۶۸ | ۲ ــ التوبة ۳۹ | ۳ ــ الفتح ۱۶
۴ ــ التوبة ۷۴ | ۵ ــ النور ۲ | ۶ ــ المائدة ۳۸

۳ ــ کودک را ترسو بارمی‌آورد. بوسیلهٔ کتک، شخصیت کودک درهم شکسته می‌شود و تعادل روحی او برهم می‌خورد و احتمالاً به بیماریهای روانی مبتلا می‌گردد.

اسلام تنبیهات بدنی را نکوهش کرده است. حضرت علی (ع) فرمود:

«پند پذیری انسان عاقل بوسیلهٔ ادب و تربیت است، چهارپایان و حیواناتند که تنها با‌زدن، تربیت می‌شوند.»[1]

«پیغمبر اکرم (ص) فرمود: در تعلیم و تربیت مدارا کنید و سختگیری ننمائید. زیرا معلم دانشمند بهتر از سختگیر می‌باشد.»[2]

«شخصی می‌گوید: از دست پسرم نزد موسی‌بن جعفر (ع) شکایت کردم فرمود: کتک به او نزن، اما از او دوری کن لیکن دوری و قهر تو طول نکشد.»[3]

پیامبر اسلام درمورد تربیت دینی کودک و افراد خردسال می‌فرماید:

«فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز وادارید (و در صورت تخلف از آن) در دهسالگی، آنانرا تنبیه بدنی نمائید.»[4]

ملاحظه می‌کنیم که دراین حدیث، تنبیه بدنی به عنوان نخستین عامل برای ایجاد عادت دینی معرفی نشده است، بلکه به عنوان یک عامل استثنائی ــ آنهم در سن ده سالگی کودک، در صورتیکه او دراین سن از انجام یک تمرین دینی و فریضهٔ عبادی تخلف کند ــ روا و جائز است و پیش از ده سالگی تنبیه بدنی حتی در مورد تخلف دینی مجاز نمی‌باشد. قطعاً این تنبیه بدنی ــ طبق موازین و قوانین فقهی ــ نباید از حدود ایجاد درد تجاوز و به حد جرح و حتی ایجاد سرخی در بدن منجر شود.

اسحق بن عمار خدمت امام صادق شرفیاب شد. به مناسبتی سخن از تنبیه بمیان آمد. عرض کرد من گاهی کودکم را تا صد تازیانه میزنم امام فرمود: کودک را نباید حد زد!! آنچه تو می‌کنی حد زدن است و این بر طفل روا نیست. بلکه لازم است کودکان نیکو ادب شوند.

اگر اولیا و مربیان، کودک را به گونه‌ای تنبیه بدنی کنند که صورتش سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلا (هر مثقال ۱۸ نخود است) و اگر کبود شود ۳ مثقال و اگر سیاه شود ۶ مثقال شرعی طلا بدهند و اگر جای دیگر بدن کودک را بواسطه زدن سرخ یا کبود یا سیاه کنند نصف مقدار طلائی که گفته شد باید بپردازند. و این یک حکم فقهی است که حتی در مورد بزرگسالان نیز صادق است.

---

۱ ــ اِنَّ الْعاقِلَ یَتَّعِظُ بِالْاَدَبِ وَالْبَهائِمَ لایَتَّعِظُ اِلاّبِالضَّرْبِ. (غررالحکم صفحه ۲۳۶)

۲ ــ بحار ج ۷۷ ص ۱۷۵

۳ ــ بحار ج ۱۰۴ صفحه ۹۹

۴ ــ مُرُوا اَوْلادَکُمْ بِالصَّلوٰةِ لِسَبْعٍ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَیْها لِعَشْرٍ (مسائل الخلاف ۹۳/۱، ط ۱۳۷۷ هـ. ق.)

پدران و مادرانی که فرزندان خود را در کودکی کتک زده‌اند بطوریکه دیه واجب شده باشد، مدیونند و باید دیه را به فرزندان خود بپردازند یا آنانرا راضی کنند که ببخشند. حکم آموزگارانی که شاگردان کلاس خود را زده‌اند نیز همین است.

بررسیها نشان داده است که افراط در تنبیه، گاهی موجب پیدایش عقده نسبت به اولیا و مربیان و دلسردی از زندگی می‌شود. چنین کودکی یا از خانواده و مدرسه می‌گریزد، یا در برابر اولیا و مربیان مقاومت می‌کند و یا بالاخره به فکر انتقامجوئی می‌افتد.

تنبیه غیربدنی

بسیاری از اولیا و مربیان، برای تربیت کودکان، از تنبیهات غیربدنی استفاده می‌کنند مانند حبس کردن کودک در محلهای ترسناک، طعنه، تحقیر، دشنام، سرزنش افراطی، اهانت و ... این قبیل تنبیهات ضررشان کمتر از تنبیهات بدنی نیست.

حضرت علی فرمود: «بسا سخنی که از حمله شدیدتر است.»[1]

آنچه زخم زبان کند بر مرد　　زخم شمشیر جان ستان نکند

این قبیل تنبیهات، شخصیت کودک را درهم میکوبد و اسباب ترس و اضطراب وی را فراهم می‌سازد: چه بسیار اتفاق افتاده است که کودک محبوس چنان ترسیده که به ضعف اعصاب مبتلا شده و تا آخر عمر نتوانسته است از عوارض آن رهائی یابد. و گاهی چنان مرعوب شده که سکته کرده است. فحش و بدزبانی علاوه بر حرمت برای کودک بدآموزی دارد و او را بااین عمل زشت عادت می‌دهد.

پاره‌ای از تنبیهات غیربدنی چنین نتایج سوئی را به بار نمی‌آورد، مانند: قهر کردن از کودک، محروم کردن وی از تفریح و گردش، منع از بازی و دهها از این قبیل تنبیهات ساده و بی‌خطر.

این قبیل تنبیهات اگر درست و بطور عاقلانه بکار گرفته شوند برای تعلیم و تربیت کودکان تا حدودی مفید واقع می‌شوند و ضرر چندانی هم ندارد.

« مردی حضور امام موسی‌بن جعفر (علیه‌السلام) از فرزند خود شکایت کرد. حضرت فرمود فرزندت را نزن، و برای ادب کردنش، از او قهر کن، ولی قهرت طول نکشد.»[2] دراین حدیث امام تنبیه بدنی کودک را صریحاً منع فرموده و بجای آن به مجازات عاطفی توصیه فرموده است.

البته همانطور که قبلاً اشاره شد اصولاً تنبیه، اعم از بدنی و غیربدنی غالباً سازنده نیست و

---

۱ ــ غررالحکم ص ۴۱۵　　۲ ــ بحار ج ۲۳ ص ۱۱۴

اثر مثبتی از خود بجای نمی‌گذارد و میل به اصلاح را در کودک بوجود نمی‌آورد. کودک بخاطر ترس از تنبیه ممکن است از ارتکاب علنی عمل خلاف اجتناب نماید ولی آنرا در خفا انجام دهد، یا از ترس تنبیه به فریبکاری و دروغگوئی و ریاکاری متوسل گردد.

لازم بتذکر است که نه تنها افراط در تنبیهات بدنی از نظر اسلام مردود شناخته شده، بلکه از افراط در تنبیهات غیربدنی نیز جلوگیری شده است:

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: «زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌کند».[1]

پدر و مادر می‌خواهند با سرزنشهای پی‌گیر و مداوم خود، کودک را از عمل زشتی که مرتکب میشود بازدارند، تصمیم و شخصیت او را درهم بشکنند، و ارادهٔ خود را بر وی تحمیل نمایند. کودک نیز برای اینکه دراین صحنه بکلی شکست نخورد و شخصیت خود را از دست ندهد، در مقابل پدر و مادر مقاومت می‌کند و با ادامه عمل نادرست خود استقلال خویش را ثابت و شخصیت خود را آشکار می‌نماید.

تنبیه برای عبرت دیگران

یکی از هدفهای تنبیه در اسلام، پند و اندرز به دیگران و عبرت آموزی ناظران تنبیه است.

خداوند متعال در قرآن کریم در مورد تنبیه زن و مرد زناکار می‌فرماید: «باید گروهی از مؤمنین، حاضر و ناظر تنبیه زن و مرد زناکار باشند.»

منظور این است که دیگران با مشاهدهٔ تنبیه گناهکار، عبرت اندوزند. و از طرفی نیز خودِ متخلف، بیشتر تحت تأثیر تنبیه قرار گیرد. چون اثری که از تنبیه عاید گناهکار می‌گردد علاوه بر درد و رنج، این است که رسوا و مفتضح می‌شود. بی‌تردید علاقهٔ به احترام و برتری و سرافرازی، در انسان، فطری است و وقتی تنبیه بطور علنی انجام گرفت بر رنج او می‌افزاید و نیروی بازدارنده‌ای را در متخلف تقویت می‌کند. اما آثار مثبت تنبیه بدنی متخلف در تنبه ناظران، این است که گویا درد و رنجی که گناهکار دچار آن می‌شود به آنها نیز سرایت می‌کند و به حکم وجدان و عواطف، آنهانیز مانند متخلف دردمند می‌شوند. تصور و تخیل، به ایجاد این حالت مدد می‌کنند. زیرا درد و رنج او را می‌بینند و در مخیله خود آنرا تصویر می‌نمایند که هرگاه این تنبیه و مجازات بر آنها واقع می‌شد چه اثری در آنان ایجاد می‌کرد.

گاهی در مورد کودکان و نوجوانان، شرایطی پیش می‌آید که ناگزیر باید به منظور جلوگیری از تکرار تخلف آنهاعلناً تنبیه شوند تا در یک فرصت محدود، نتیجهٔ گسترده‌تری عاید دیگران گردد.

---

۱ ـ عَنْ عَلیٍّ عَلَیْهِ السَّلٰامُ: اَلْاِفْراطُ فِی الْمَلٰامَةِ یَشُبُّ نیرانَ اللَّجاجِ (تحف‌العقول صفحه ۸۴).

نکات مهم در امر تنبیه

درامر تنبیه کودکان به نکاتی باید توجه کرد که اهمّ آنها بدینقرارند:

۱ ــ قبل از اعمال تنبیه باید ریشه و علت تخلف را کشف کرد تا با از میان بردن آن از تکرار تخلف جلوگیری بعمل آید.

۲ ــ تنبیه باید به عنوان آخرین روش تربیتی مورد استفاده قرار گیرد.

۳ ــ تنبیه کودک، کار بسیار حساسی است. مربی در تنبیه کودک باید فوق‌العاده دقیق و محتاط باشد. بهمین جهت به اولیا و مربیان توصیه می‌شود تا آنجا که ممکن است به تنبیه بدنی متوسل نشوند.

۴ ــ در همه حال باید سعی و مراقبت بعمل آید که تنبیه در حضور جمع خصوصاً در مقابل دوستان کودک، اعمال نشود. زیرا موجب افراط در رنجاندن کودک و سبب پیدایش حالت گستاخی در وی می‌گردد.

۵ ــ معلم نباید بهیچوجه امر تنبیه را به دانش‌آموزان دیگر محوّل نماید، که این امر در روان کودک و همچنین در روابط فیمابین دانش‌آموزان، اثری ناروا و زیانبخش بجای می‌گذارد.

۶ ــ باید عمل بد کودک نکوهش شود نه شخصیت او از همه جهات مورد تحقیر واقع گردد. مثلاً اگر کودک کارناشایستی را انجام داده است، باید گفت: «این کار تو نادرست است» نه اینکه: «تو فرد نادرستی هستی» و تنبیه به نشانهٔ تنفر از عمل زشت وی باید صورت پذیرد نه تنفر از خود کودک.

۷ ــ تنبیه به صورت مضاعف کاری خطاست، یعنی هم کتک زدن در کار باشد و هم طعنه و نیشخند.

۸ ــ تنبیه‌ها لازم نیست همیشه زبانی باشد. گاهی یک نگاه ملامت بار، بی‌اعتنائی و ... می‌تواند برای طفل آموزنده و سازنده باشد.

۹ ــ نباید در تنبیه زیاده روی نمود، چون در اثر تکرار و زیاده روی، اثر خود را از دست می‌دهد.

۱۰ ــ اگر کودک فلج یا ناقص العضو، خطائی مرتکب شد نباید علاوه بر تنبیه، نقص عضو او را به رخش کشید. چون اینگونه ملامتها چنانکه در قسمت «روش تکریم شخصیت» آمده است، موجب ناهنجاری روانی کودک می‌گردد. همچنین نباید کودک را با القاب زننده و تحقیر آمیز مورد تنبیه و نکوهش قرار داد.

۱۱ ــ در مقام تنبیه به رخ کشیدن خوبیهای همسالان کودک، غالباً نمی‌تواند نتیجهٔ مفیدی در برداشته باشد. زیرا در بیشتر موارد چنین عملی موجب تحریک حس حسادت کودک نسبت به همسالان خود می‌گردد.

۱۲ ــ در تنبیه سعی شود در اظهار عیب متخلف، از صراحت در بیان خودداری گردد و حتی‌الامکان از روش تعریض و کنایه استفاده شود.

۱۳ ــ تنبیه باید در مورد تخلف مشخصی انجام گیرد، تا کودک بتواند علت تنبیه را درک نماید و در موارد دیگر از آن دوری کند.

۱۴ ــ هر خطا و اشتباه کودک قابل تنبیه نیست، مثلاً اگر لیوان از دست کودک بیفتد و بشکند، بجای شدت لحن، باید به او تذکر داد تا اشتباهش تکرار نگردد.

۱۵ ــ در مقام تنبیه باید اوضاع روحی و شرایط و احوال و مشکلات خانوادگی کودک را در نظر گرفت.

۱۶ ــ نباید کودک بوسیلهٔ اوهام و خرافات و پدیده‌های غیر ملموس تهدید شود. مثلاً نباید او را با دیو، غول و امثال آن بترسانند.

۱۷ ــ در اجرای تنبیه ضروری نباید اهمال و تعویق را روا دانست لذا نباید به تدریج خطاهای کودک را نادیده انگاشت و پس از تراکم آنها، ناگهان وی را به شدت مورد انتقاد و تنبیه قرار داد.

۱۸ ــ تنبیه نباید بهیچوجه بخاطر انتقام و تشفی خاطر انجام پذیرد. بنابراین باید مربی در حین تنبیه کودک کاملاً براحساسات خود مسلط باشد. بگونه‌ای که در کودک این احساس پدید نیاید که آنها از تنبیه وی خوشحالند.

۱۹ ــ در برخی از موارد لازم است اگر یکی از پدر و مادر یا مربیان کودک را تنبیه می‌کنند دیگری میانجی گردد و البته نباید هیچیک از آنها دیگری را در اعمال تنبیه تخطئه نماید.

۲۰ ــ لاف زدن اولیا و مربیان در تنبیه کودک، اگر چه ممکن است در او تأثیر سطحی ایجاد کند ولی کودک، غیر واقعی بودن آنرا بزودی درمی‌یابد و موجب می‌گردد اولاً تنبیه تأثیر خود را از دست بدهد و ثانیاً نوعی بدآموزی برای کودک بهمراه داشته باشد.

۲۱ ــ اگر هر یک از اولیا و مربیان، از یک نوع شیوهٔ تربیتی و متضاد با دیگری پیروی کند، بدیهی است که چنین روشهای نامنظم و دلبخواه، کودکان و نوجوانانی نابسامان و پریشان ــ از نظر اخلاقی ــ تحویل جامعه می‌دهد.

۲۲ ــ یکی از طرق تنبیه برای نوجوانی که رشد مذهبی‌دارد، این است که به او تفهیم کنیم که خداوند از تخلف او راضی و خشنود نیست.

۲۳ ــ اگر کودک از کارش پشیمان شد و از رفتارش بازگشت، باید او را با مهر و نوازش پذیرا شد.

تحقیق

۱ ــ آیا در دوران تحصیلیتان، تنبیه بدنی شده‌اید؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، اثر آنرا برخود بنویسید.

۲ ــ نمونه‌هائی از تنبیهات و هشدارهای سازنده را در اصلاح کودکان بیان کنید.

۳ ــ چند نمونه از آیات قرآن کریم که راجع به تنبیه کافران و مشرکان و منافقان مطالبی در آن جلب نظر می‌کند، یاد کرده و نکات ظریف آنها را بیان کنید.

معرفی پاره‌ای از کتب تربیت و تعلیم اسلامی جهت مطالعه دانشجویان

ردیف	نام کتاب	نام نویسنده	انتشارات
۱	آئین تربیت	ابراهیم امینی	اسلامی
۲	آداب تعلیم و تعلم در اسلام	ترجمه‌ونگارش‌سیدمحمد باقر حجتی	دفترنشرفرهنگ اسلامی
۳	آموزش و پرورش اسلامی	ابوالفضل عزتی	آثار بعثت
۴	آموزش و پرورش برمبنای روانشناسی‌وروانکاوی‌اسلامی	حشمت‌الله‌ریاضی	گنجینه
۵	اسلام و اطفال عقب افتاده	قدسیه حجازی	مرکز تحقیقات حقوقی قدسی
۶	اسلام و تربیت دختران	علی قائمی	امیری
۷	اسلام و تعلیم و تربیت جلد ۱	سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۸	اسلام و تعلیم و تربیت جلد ۲	سید محمد باقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۹	اسلام و حقوق کودک	احمد بهشتی	دارالتبلیغ اسلامی
۱۰	اینگونه تربیت کنیم	سید ابراهیم سید علوی	راه امام
۱۱	بررسی ملاکهای‌روانی دراسلام	محمد علی گرامی	الفتح
۱۲	بزرگسال و جوان از نظرافکار و تمایلات جلد ۱ و ۲	محمد تقی فلسفی	—
۱۳	بیائید به‌حرف بچه‌هامان‌گوش‌کنیم	رجبعلی مظلومی	آفاق
۱۴	پایگاه تعلیم و تربیت در اسلام	محمد غفرانی	انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران
۱۵	پدر و فرزند	سید محمد تقی حکیم	—
۱۶	پرورش فکری کودک دراسلام	ابوالفضل عزتی	هدی
۱۷	پرورش کودک از نظر اسلام	سید جعفر شیخ الاسلام	صدر
۱۸	تربیت از دیدگاه اسلام	احمد بهشتی	دفتر نشر پیام
۱۹	تربیت از دیدگاه قرآن	محمد فاضل جمالی ترجمه سید غلامرضا سعیدی	محمدی
۲۰	تربیت براساس تقوی	یوسف رضائی	رسالت قلم
۲۱	تربیت کودک از دیدگاه اسلام	مجید رشید پور تهرانی	دارالتبلیغ اسلامی

ردیف	نام کتاب	نویسنده	ناشر
۲۲	تربیت کودک در جهان امروز	احمد بهشتی	دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
۲۳	تربیت و بازسازی کودکان	علی قائمی	دارالتبلیغ اسلامی
۲۴	تعلیم و تربیت اسلامی	علی شریعتمداری	نهضت زنان مسلمان
۲۵	تعلیم و تربیت اسلامی	محمد تقی جعفری علی شریعتمداری محمود حکیمی	امید
۲۶	تعلیم و تربیت اسلامی	علی شریعتی	امام
۲۷	تعلیم و تربیت در اسلام	استاد شهید مرتضی مطهری	الزهراء
۲۸	تعلیم و تعلم‌ازدیدگاه‌شهیدثانی و امام خمینی	سید احمد فهری	مرکز فرهنگی علامه طباطبائی
۲۹	جوان از نظر عقل و احساسات جلد ۱ و ۲	محمد تقی فلسفی	—
۳۰	جوان و دین	رجبعلی مظلومی	آفاق
۳۱	خانواده در اسلام	غلامعلی حداد عادل	نهضت زنان مسلمان
۳۲	خانواده و تربیت کودک	علی قائمی	دارالتبلیغ اسلامی
۳۳	خانواده و مسائل نوجوان و جوان جلد ۱ و ۲	علی قائمی	شفق
۳۴	خانواده و نقش آن در تربیت	احمد حسینیا	مفید
۳۵	دو گفتار	علی شریعتمداری	قائم
۳۶	ذکر ــ دفتر اول (جهت‌ها و هدفها)	جمعی از نویسندگان	سیما ــ نور
۳۷	ذکر ــ دفتر چهارم	جمعی از نویسندگان	بنیاد انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی
۳۸	ذکر ــ دفتر پنجم (مقدمه‌ای در تربیت از دیدگاه اسلام)	محمد حسن آموزگار	بنیاد انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی
۳۹	راه‌وروش‌تربیت‌ازدیدگاه‌امام علی(ع)	علی محمد حسین ادیب ترجمه‌سیدمحمدرادمنش	مؤسسه انجام کتاب
۴۰	روانشناسی اخلاقی در قرآن و مکتبهای معاصر	مصطفی محمود ــ ترجمه و نگارش ق حسین نژاد	دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۴۱	روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی ــ دفتر اوّل و دوّم	سیدمحمدباقر حجتی	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۴۲	روانشناسی اسلامی	محمد یزدی	کانون انتشارات ناصر
۴۳	روش تربیتی اسلام	محمد قطب ــ ترجمه محمد مهدی جعفری	پیام
۴۴	شخصیت جوان از نظر اسلام	ضیاءِالدین نجفی	فراهانی
۴۵	شیوه‌های دعوت و تبلیغ از دیدگاه قرآن	محمد حسین فضل الله ترجمه‌مرتضی دهقان طزرجانی	یاسر
۴۶	کودک‌ازنظروراثت‌وتربیت جلد۱و۲	محمد تقی فلسفی	هیأت‌نشرمعارف‌اسلامی
۴۷	گامی در مسیر تربیت اسلامی	رجبعلی مظلومی	نشر آفاق
۴۸	گامی‌دیگردرمسیرتربیت‌اسلامی	رجبعلی مظلومی	رشد
۴۹	فرزند، دانش‌آموز، کودک	علی‌غفوری	فجر
۵۰	مربی نمونه	استاد جعفرسبحانی	دارالتبلیغ اسلامی
۵۱	مسئولیت پدر و مادر شدن	رضا درباری	طوس
۵۲	مسائل تربیتی اسلام	سید محمد باقر حجتی	دفترنشر فرهنگ‌اسلامی
۵۳	موانع و عوامل رشد در خانواده	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی	انتشارات‌سپاه‌پاسداران انقلاب‌اسلامی
۵۴	نسل نوخاسته	احمد بهشتی	دارالتبلیغ اسلامی
۵۵	نقش الگوها در تربیت	سیدمحمدتقی میر ابوالقاسمی	بعثت

